توشه راه نجات

کلمات قصار پیامبر (ص) و خلفای راشدین



تألیف: شیخ ابن حجر عسقلانی

ترجمه: محمد سعید مجیدی

توشه‌ی راه نجات

کلمات قصار پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم

(ترجمه‌ی کتاب: الإستعداد لیوم المعاد)

تألیف: شیخ ابن‌حجر عسقلانی رحمه الله

ترجمه: محمد سعید مجیدی

انتشارات کردستان

سنندج ـ ۱۳۸۵

سرشناسه :	ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن علی، ق۸۵۲ - ۷۷۳
عنوان و نام پدیدآور :	توشه راه نجات: کلمات قصار پیامبر صلی‌الله علیه و سلم و خلفای راشدین/ تالیف ابن‌حجر عسقلانی؛ ترجمه محمدسعید مجیدی؛ اعراب‌گذاری و تصحیح متن عربی علی عرفان احمدی
مشخصات نشر :	سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری :	ص ۲۲۲
شابک :	978-964-7638-01-2
وضعیت‌فهرست‌نویسی :	فهرستنویسی قبلی
یادداشت :	عنوان اصلی: الاستعداد لیوم المعاد.
یادداشت :	کتابنامه: ص. [۲۱۷] - ۲۲۰
عنوان دیگر :	کلمات قصار پیامبر صلی‌الله علیه و سلم و خلفای راشدین
موضوع :	احادیث اخلاقی
موضوع :	اخلاق اسلامی -- احادیث اهل سنت
موضوع :	ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن علی، ۸۵۲ - ۷۷۳ق. -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده :	مجیدی، محمدسعید، ۱۳۱۴ - ، مترجم
شناسه افزوده :	عرفان احمدی، علی
رده بندی کنگره :	۱۳۸۱۲۴۸BP /۵۰۴۱/ الف۲۳الف/
رده بندی دیویی :	۲۱۱/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی :	۱۸۱۶۷-۸۰م

انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

توشه راه نجات

✓ نام کتاب:	توشه راه نجات
✓ مؤلّف:	ابن‌حجر عسقلانی
✓ مترجم:	محمد سعید مجیدی
✓ نوبت چاپ:	ششم: ۱۳۹۰
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۲۴ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان با همکاری انتشارات شیخی

قیمت:	شابک: ۲ـ۰۱ـ۷۶۳۸ـ۹۶۴ـ۹۷۸
۴۴۰۰ تومان	ISBN: 978 - 964 - 7638 - 01 - 2

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

حمد و سپاس خداوندی که ما را آفرید و از نعمتهای گوناگون برخوردار نمود، چشم داد تا زیبائیهای آفرینش او را ببینیم، گوش داد تا نیک و بد را بشنویم. زبان داد تا حقایق را بیان کنیم. دل داد تا دیده‌ها و شنیده‌ها را بررسی و به طور احسن و مشروع از آنها بهره‌برداری نماییم و خالق هستی را بشناسیم و راز و نیازمان فقط با او باشد.

در اینجا روی سخن من با خودم است. نیش قلم بر روی قلب خودم در جولان است. خودم مخاطب خودم هستم. خودم متکلم و خودم مخاطب هستم. مخاطبی مناسب و مستوجب، از خودم مناسب‌تر را نمی‌یابم. براستی از خودم مستوجب‌تر سرزنش را نیافتم. عیب هر کس را بنگرم. از عیب خودم نمایان‌تر نیست. هر معیوبی را که می‌بینم، خودم از او، به مراتب معیوب‌ترم. شایسته‌تر از خودم را برای سرزنش کردن نتوانستم پیدا کنم.

خودم به خودم می‌گویم: تو ای انسان غافل بی‌عار. شب راحت می‌خوابی، دیر از خواب بر می‌خیزی، روزت را به کسب و کار می‌گذرانی، نهارت را می‌خوری، به فکر شامت هستی، امروز را به فکر فردا چکار کنی، به سر می‌بری، فقط در فکر این هستی که چگونه آنچه

که لازم است برای یک زندگی تا حدودی مرفه فراهم کنی، و یا اینکه تا حد رفع نیاز لازمه زندگی را تدارک ببینی، به همه درها می‌زنی و از هر راهی می‌گذری و بهر راه حلّی فکر می‌کنی، به همه چیز متوسل می‌شوی، تا اسباب زیستن را فراهم سازی. همه این راهها و راه حلّها، مشروعش ممنوع نمی‌باشد، گناه که ندارد بلکه صواب است و ثواب دارد.

کسی برای این کارهایت سرزنشت نمی‌کند و شاید تشویقت هم می‌کنند. خداوند بزرگ مورد مؤاخذه‌ات قرار نمی‌دهد و بلکه شایسته پاداشت می‌داند.

اما اینجا سؤالی است: سفری کوچک در پیش داری، جز پول، که بیشتر موجبات ترا در این سفر فراهم، و مشکلاتت را حل می‌کند، برای اینکه این سفر کوچک چند ساعته، یا سفری بزرگتر و چند روزه، راحت‌تر صورت گیرد و بهتر خوش بگذرد، آنچه که لازم باشد، از اسباب سفر فراهم می‌کنی و با خود می‌بری؟ و هرچه سفر بزرگ‌تر و طولانی‌تر باشد، به مراتب اسباب سفر، مرتب‌تر و مجهزتر باید باشد؟ به تجربه برای تو، به اثبات رسیده است، که تا در این دنیا هستی، تدارک اسباب معیشت الزامی است و اگر به سفر روی، چه طولانی و چه کوتاه، تدارک لوازم سفر اجباری است؟

آیا براستی و با توجه به آنچه که شنیده‌ای و می‌شنوی و آنچه که خوانده‌ای و می‌خوانی، و آنچه که دیده‌ای و می‌بینی، هنوز برایت ثابت نشده است، که سفری طولانی، از همه سفرها طولانی‌تر، در پیش داری؟ و زندگی‌ای، نه مانند زندگی این دنیا که هم اکنون سرگرم آنی، موقت و ناپایدار، بلکه پایدار و دائمی، در انتظار تو است؟ و شاید که هر

لحظه، آن سفر شروع، و آن زندگی به استقبالت آید؟!.

می‌دانم، که می‌دانی و یقین داری، که باید به آن سفر بدون بازگشت بروی، و آن زندگی ابدی را شروع کنی. امّا آیا براستی توشه سفر را فراهم کرده‌ای؟ کلبه محقری را برای آن زندگی، بی‌ناپایداری ساخته‌ای؟ یا مانند زندگی این جهانت که در پیری به خانه محقر فقیری دست یافته‌ای، آن هم، با هزاران قرض پر سود و ربا، برای آن جهانت، در چنین انتظار هستی؟ ای خودم. ای دوست. که از همه خود مانیها خودمانی‌تر، و از همه دوستها دوست‌تر، الحق اشتباه می‌کنی، در آن جهان وام نمی‌دهند. سود و ربا نمی‌خورند. فقط آن توشه و کوله بار خودت است، که بدادت می‌رسد و از تنگنا بدرت می‌آورد. آن هم اگر بتوانی به منزلش رسانی وکوله باری دیگر و سنگین‌تر را، بدنبال خودت یدک نکشی وبچاهت کشاند.

ای خودم عزیز، در آن سفر تنهای تنهایی. کسی در کنارت نیست. دوستان و خویشاوندان، مانند خودت، سرگرم خود هستند. مونسی بجز اعمال نیکت نداری. خودت دوست خودت، و خودت همدم خودت هستی، آنجا فقط یک دوست هست. و او آنچه که لازم بوده است، در حق تو ادا و اعمال نموده است. (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كفُوراً) ما او را به راه راست هدایت کردیم یا سپاسگذار است و راه راست پیموده است، یا ناسپاس است و راه انحراف را پیش گرفته است.

ای خودم. بخدا سوگند. سفر هولناک است و راه سفر سخت. روز روز وحشتناکی است. طبیعت حالت عادی را از دست داده است، ترس سراپای هر انسان را فرا گرفته و نمی‌داند چه بر سرش می‌آید. آنقدر می‌داند که در انتظار سرنوشتی است:

(یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُو رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ، یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا)[۱] ای مردم از عذاب پروردگار بپرهیزید براستی و بدون شک زلزله روز قیامت چیزی بزرگ و عظیم است. روزی که آن را می‌بینی، شیر دهنده شیرخوار (مادر فرزند خود را می‌گذارد و رها می‌کند و هر صاحب حملی از وحشت آن روز حمل خود را فرو می‌نهد. وحشت آن روز آنچنان هولناک است مادر به بچه خود توجهی ندارد و هر زن حامله‌ای از ترس و وحشت سقط جنین (حمل خود) می‌کند.

تنها همسفری که ترا به سلامت به سر منزل مقصد می‌رساند همان توشه راه است که قبلاً آن را تدارک دیده‌ای. سفر، سفری غیر عادی است. کسی نمی‌تواند از توشه سفر دیگری استفاده کند. کسی توشه سفر خود را به کسی دیگر نمی‌دهد، هر کس فقط به فکر خود است. دوستی و رفاقت در آن سفر محتوایی ندارد تنها چیزی که از تنهایی بیرونت آورد همان توشه راهت است.

روزی حضرت عائشه(رضی‌الله عنها) سخت گریست. حضرت رسول اکرمﷺ پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ در جواب گفت: به یاد آتش جهنّم افتادم. آیا روز قیامت اهل خانه‌ات را به یاد می‌آوری؟ حضرت رسول‌اکرمﷺ فرمودند: «در سه موضع (محل) کسی از کسی یاد نمی‌کند. وقتی که نامه عمل به پرواز در آید. وقتی سنجش عمل خیر و شر شروع شود. وقتی که گذشتن از پل صراط شروع می‌شود».

آنچه که مسلم است مراحل سخت روز قیامت، که انسان تنها است و همراهی جز تقوای دنیا، که توشه سفر او است، ندارد، همان سه مرحله

(۱) سورهٔ حج آیهٔ ۱ - ۲

است. پس از گذشت آن سه مرحله دوستان، پدر و مادر و فرزندان، زن و شوهر و... به جستجوی همدیگر می افتند.

الامان، به انتظار فردا منشین. از همین امروز شروع کن تدارک توشه قیامت را. فردا دیر است، شاید به فردا نرسی، یا فردا به تو نرسد و مجال جولان را به تو ندهد. اشتباههای گذشته را هر فردایی در انتظار فرداهای دیگر تکرار نکن «**کاری ئەمڕوژەت مەخە سبەینێ. شایەد سبەینێ نەسیب نەمێنێ**». اگر اینچنین کنی شاید هرگز به آن فردا نرسی که توشه راهت را فراهم سازی. احتمال اینکه سفر شروع شود، نزدیک نزدیک است. مگر نمی شنوی که هر روز در اطرافت، منادی ندا را سر می دهد، که فلانی به سفر رفت، «**سەدای ئاسیاوچی مەیۆ پەیاپەی. ئاسیاو خاڵیەن نوبەتەن سادەی**».

ای خودم بیچاره. چاره، داشتی خودت را بیچاره کردی. خودت خوب خوب می دانی که سفر در پیش داری و باید توشه راه آن را تدارک کنی. و می دانی تدارک آن مانع کارهای دیگرت نمی شود و راه کارهای دیگرت را نمی گیرد و ضرری به آنها وارد نمی کند. وجودت را بطور کلّی وقف انجام کارهای دنیایت کرده‌ای، مثل اینکه به فکرت نمی رسد، که خواهی نخواهی باید به این سفر بروی، حتی به اندازه سفر، دو الی سه ساعته‌ای که به کوه، یا به گردش و صحرایی می روی، برای آن، خود را آماده نمی کنی. آب را با خودت می بری شاید در راه تشنه گشتی. نان و غذا را می بری، باین احتمال که گرسنه شوی. تنقّلات و میوه را بر می داری که اگر خسته شدی تغییر ذائقه‌ای دهی و استراحتی کنی و با خوردن آنها خستگی را بر طرف نمایی و تمدّد اعصابی و تجدید قوایی کنی. براستی این سفر کوچک چند ساعته مهمّ است یا سفر طولانی ای

که در بی زمان صورت می‌گیرد شاید به صدها هزار سفری که در زمان صورت می‌گیرد، بطول انجامد، براستی سفر کوه (...) وقت زیاد را می‌گیرد، یا سفر کوه ابدیت؟

ای خاک به دامانم، یا بی‌انصافم، یا نادانم، یاکودن و فراموش کارم یا لاقیدم و بی‌عارم خودم می‌دانم قیمتی ندارد توشه و کوله بارم، خسته و کوفته و بیمارم. در این سفر که آید به کارم. چه خورم شامم چه خورم نهارم. به کجا پنابرم که باشد یارم. که دستم گیرد درگوشه وکنارم. دست تهی چه کنم، ای پروردگارم، ای پروردگارم.

ای خود، ای دوست، یک راهنمائیت می‌کنم، بیا و مردی کن. تا پیک سفر حلقه در خانه‌ات را نکوبیده و زنگ آن را به صدا در نیاورده است، در خانه و خانواده و لوله و هلهله به پا نکرده است، می‌توانی کمی، خیلی کم به اندازه یکدهم $\frac{1}{10}$ از وقت یومیه خودت را به بندگی و راز و نیاز، در پیشگاه پروردگارت، پروردگار بی‌نیازت اختصاص دهی. کمتر از نصف ساعت وقت خوابت را در آن دل شب، که همه خوابیده‌اند و دوست بیدار است، با خواندن حداقل دو رکعت نماز عشق، نه نماز ترس (البته نماز ترس هم قبول است) در پیگشاه خداوند که همه چیز را برایت آفریده است، شکر نعمتهایش را بجای آوری، و کمتر از یکصدم $\frac{1}{100}$ آنچه که از مواهب الهی بهره‌برداری می‌کنی، حق دیگران راکه خداوند برگردنت واجب کرده است، اداکنی، از زبانت که بزرگترین نعمت است و خداوند به تو عطا کرده است، به نحو احسن استفاده کنی، غلّ و غشی راکه درکارها، ناشایستت می‌کند بدرونت راه ندهی، کوله باری از توشه راه سفرت را فراهم کرده‌ای. و مادام مورد قبول واقع شود، هرچه سفرت طولانی و طولانی‌تر باشد، به سر منزل سفرت می‌رساند. انشاءالله

خواننده گرامی و بزرگوار

کتابی که در پیش روی داری مجموعه‌ای از پندها و اندرزهای پیامبران، بویژه پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد ﷺ و بزرگان و ائمه دین است، که حضرت شیخ ابن حجر عسقلانی، در کتابی به نام «الاستعداد لیوم المعاد»آنها را گردآوری، و در نه (۹) فصل به ترتیب از اندرزهای دوگانه شروع و به اندرزهای ده گانه به اتمام رسانده است. و در هر فصل چندین پند و اندرز را به قرار ذیل، روایت و به ثبت رسانیده است.

پندهای دوگانه	۲۶ مورد	در مجموع ۵۲ پند
پندهای سه گانه	۶۲ مورد	در مجموع ۱۸۶ پند
پندهای چهارگانه	۴۲ مورد	در مجموع ۱۶۸ پند
پندهای پنج‌گانه	۳۰ مورد	در مجموع ۱۵۰ پند
پندهای ششگانه	۱۷ مورد	در مجموع ۱۰۲ پند
پندهای هفتگانه	۱۰ مورد	در مجموع ۷۰ پند
پندهای هشتگانه	۵ مورد	در مجموع ۴۰ پند
پندهای نه گانه	۵ مورد	در مجموع ۴۵ پند
پندهای ده گانه	۳۲ مورد	در مجموع ۳۲۰ پند

که در مجموع ۱۱۳۳ پند و اندرز پر معنا و محتوا، بطور خیلی مختصر، یعنی بصورت «قلّ و دلّ» بصورتی خواننده بطور ساده و آسان بتواند، از این مجموعه استفاده کند، ترتیب داده است.

الحقّ شیخ ابن حجر رحمه الله دَین خود را بیشتر و بهتر، به اسلام و مسلمین ادا نموده است. زیرا مکتوبات ایشان با طبقات علمی مسلمانان متناسب‌تر می‌باشد. تألیفات متعدده و متنوعه او هم در خور

علمای اعلام و هم مورد استفاده سایر افراد با معلومات، به درجات و مقامات مختلف علمی بوده و خواهد بود و از ثمره علمی ایشان تعداد بی‌شماری بهره‌مند می‌باشند. کتاب «الاستعداد لیوم المعاد» که ترجمه آن در دست شما خواننده عزیز می‌باشد، از آن نمونه تألیفات آن استاد است که برای همه طبقات مردم مسلمان با معلومات، از سطح درجات عالی تا حد سواد خواندن و نوشتن مورد استفاده است، زیرا برای علماء و دانشمندان جنبه تذکار و برای امثالنا پند و اندرز است. هر کس این نصایح را بخواند و به آن عمل کند، مسلماً به آنچه که خداوند گفته و خواسته دست یافته است. باین امید خداوند بزرگ توفیق را رفیق راه کند، تا گم و گمراه نشویم و به سلامت به سر منزل مقصد برسیم.

در ترجمه کتاب، اگر چه من خود را لایق آن نمی‌دانم، جدو جهد شده است که مطالب رسا و گویا باشد بطوری که خواننده بصورت سهل و ساده آن را درک کند. مواردی گنگ یا نامفهوم بوده است، بین دو کمان ( ) مختصر توضیحی داده شده است. مواردی نیاز به توضیحات بیشتری داشته است یا به زندگی پیامبری، یا شخصیّتی اشاره‌ای شده است، و شاید بیشترین خوانندگان از آن بی خبر باشند، بخاطر سهولت درک مطلب و مفاهیم توضیحاتی در آخر کتاب، برای هر مورد از موارد مورد نظر داده شده است. خواننده می‌تواند بآن مراجعه نماید و رفع ابهام کند.

محمد سعید مجیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

«رَبَّنَا اغْفِرْلیِ وَلِوَالِدیَّ وَ لِلْمؤمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ»

إبراهیم: ۴۱

پروردگارا مرا و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز بازخواست مورد بخشش قرار ده.

«رَبِّ ٱغْفِرْلِی وَلِوَالِدیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤمنینَ وَالمؤمِنَاتِ وَلاَ تَزِدِ الظَّالِمینَ إلاّ تَبَارَاً» نوح: ۲۸

پروردگارا مرا و پدر و مادرم و کسی با ایمان وارد خانه من می‌شود و مردان و زنان مؤمن را مورد بخشش قرار ده و جز عذاب بر کافران و ستمکاران میفزای.

مقدمه مصحّح

ایمان به روز آخرت محک حقیقی است برای مسلمانی که حقیقت ایمانش، در رابطه با آن، نمایان می‌شود. لذا ایمان فقط اقرار به زبان و تأیید به قلب نیست. بلکه اعمالی که باید ایمان را تصدیق و تأیید کند. الزامی است. در غیر این صورت ایمان، ایمانی کاذب و دروغین بحساب می‌آید و در آن، به خیر و برکت، امیدی وجود ندارد.

ثمر ایمان به روز آخرت، تنها در سلوک ایمانی و عبادتی و اخلاقی فرد خلاصه نمی‌شود، بلکه ثمره آن در طول ترقی جامعه هم نمایان می‌شود، زیرا جامعه از افراد تشکیل شده است. وقتی که رفتار و کردار افراد اجتماع از ایمان حقیقی به روز معاد سرچشمه گیرد، کیفیّت و چگونگی جامعه منظم‌ترخواهدبود.

بدون شکّ انحرافات و عدول از اوامر دین مبین، که امروز ما با آن رو در رو هستیم، و انتشار ناگواریها، رشوه، فساد اخلاقی و.. و.. بطور کلی به ضعف و یقین به روز آخرت مربوط می‌باشد. کسی که آن را بداند و به آن یقین داشته باشد، تمام کارهایش بر این ایمان متکی و از آن سرچشمه می‌گیرد. و در این صورت انسانی پرهیزکار، پاک و در عبادتش برای خداوند بزرگ خالص و مخلص و برابر اسلوب شرعی، آمر به معروف و ناهی از منکر خواهد بود.

متفکر معروف اسلامی ابوالاعلی مودودی می‌گوید: (اسلام اعتقاد به روز آخرت را بعنوان سندی قوی و معتبر که ضابطه معنوی و نظام شرعیش، بر آن مستند باشد، قرار داده است. و در آن جنبه ترغیب

عقلی برای انجام کار نیک و جنبه تهدید از عقاب یقینی در مورد کار زشت و ناروا، ملاحظه شده است. برای ابقای این ضابطه و نظامش نیازی به قدرت مادی و سلطه حکومتی ندارد. و بلکه در قلب هر انسان. به سبب ایمان به روز آخرت، ضمیر زنده‌ای را گذاشته است، که بدون طمع و آز، یا ترس بیرونی، در فضائل و معروفاتی که اسلام، بعنوان فضائل و معارف، باعتبار نتیجه حقیقی نهائی، مقرر نموده است، ترغیب و تشویقش می‌کند و از رذائل و منکراتی که اسلام، بعنوان رذائل و منکرات، باعتبار نتیجه نهائی قرار داده است، بر حذرش می‌دارد).

بنابر این جامعه اسلامی معاصر ما به ایمانی راسخ به روز قیامت در دل افرادش نیاز دارد، تا ثواب و عقاب مشخص، در نظرشان تجسم یابد و سرانجام به اقدام به کارهای نیک و دوری از کارهای زشت و منکر و ناروا انجامد. و بدون شک، در آن مصلحت جامعه و نظم آن، منطبق با فرمان خداوند محرز و ثابت می‌باشد. و در نتیجه هر فرد حقوق و تکالیف خود را نسبت به برادران دینیش و پروردگارش می‌شناسد. و جامعه به صورت جامعه‌ای متعهد و حامی و یاری دهنده، که تمام افرادش، برای تعالی اجتماع و آزادی آن، و ترقی به سوی تمدّن عالی می‌کوشند، متشکل خواهد شد.

ایمان مسلمان به روز آخرت، او را برای انجام اعمال نیک نسبت به خود و جامعه‌اش، آماده می‌کند. و یقین می‌یابد که زندگی حقیقی همان آخرتی است که او در مدت زندگی دنیائیش، برای آن زمینه‌سازی می‌کند. وقتی که او آیه: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) کسی که به اندازه ذره‌ای کار خیر انجام دهد پاداش آن را می‌یابد. و کسی که به اندازه مثقال ذره‌ای کار بد را انجام دهد کیفر آن

می‌چشد، را می‌خواند، احساس می‌کند که در مسابقه‌ای شرکت کرده است، که بدست آوردن بالاترین ارزش کارهای نیک را الزامی می‌داند. و این آمادگی برای روز معاد است. انسان وقتی قصد سفری را در پیش داشته باشد، حتماً خود را برای آن آماده می‌کند. و همچنین برای سفر آخرت، که سفری دراز و طولانی است. عاقل زیرک آن کسی است که برای آن، روزشماری می‌کند و خود را برای رفتن به آن سفر آماده می‌کند.

این همان مطلبی است که صحابی جلیل، ابوذر غفاری متذکر گردید.

سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: صحابی زاهد ابوذر غفاری رضی الله عنه این مفهوم را اینچنین یادآور نمود:

درکنار خانه کعبه برخاست و گفت: وای مردم، من جندب غفاری هستم، نزد برادر مهربان خودتان بیایید و پند بیاموزید. مردم در پیرامون او جمع گردیدند. بعد گفت: آیا خبر دارید که اگر یکی از شما قصد سفری کند، باید توشه و آنچه که او را به سلامت به مقصد برساند، آماده کند؟. گفتند: بله. سپس گفت: سفر راه قیامت است، دورترین راه است، پس آنچه که شما را به سلامت می‌رساند بردارید. گفتند: چه چیزی است که ما را به سلامت می‌رساند؟. گفت: حج را بخاطر کارهای بزرگ و مهمّ انجام دهید. روزی سخت گرم است، روزه شوید برای طول و سختی روز حشر و رستاخیز، در سیاهی شب دو رکعت نماز را بخوانید برای وحشت قبر، سخن نیکی که می‌گوئید و از گفتن زشتی که کوتاه می‌آئید، برای آن روز بزرگ، بگوئید و کوتاه بیائید. از مال و ثروتتان صدقه دهید، باین امید از مشکلات آن روز نجات یابید. دنیا را به دو بخش تقسیم کنید بخشی از آن برای طلب آخرت. و بخشی از آن برای

کسب رزق و روزی حلال. و بخش سومی که برای تو نفعی ندارد، بلکه ضرر می‌رساند، ترکش کنید. خداوند عزّ و جلّ گفته است:

(وَ مَنْ اَرَادَ اَلآخِرَةَ وَ سَعَیٰ لَهَا سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِکَ کَانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً)[1] کسی آخرت را بخواهد و برای آن بکوشد، دارای ایمان است و سعی و کوشش او جای سپاسگذاری و دارای پاداش است) [2]

سعی و کوشش برای آخرت ویژگیهایی دارد. جز به روز قیامت و نعمتهای آن و لذّتهای آن، شایان چیز دیگری نمی‌باشد. و خداوند از کسانی که بوسیله کارهای نیکشان، برای روز آخرت از روی ایمان و اخلاص و یقین، ملتزم وعده و وعید او می‌باشند، و سعی و کوشش لایق و شایسته آن را از خود نشان می‌دهند، تشکر می‌کند.

سید قطب رحمه‌الله می‌گوید: زندگی روی زمین، لایق کرمها، خزندگان، حشرات، سباع، وحوش و سایر حیوانات است. زندگی شایسته انسان، زندگی آخرت است. انسان کریمی که خداوند او را آفرید و راست قامت قرار داد و روح را، که رمزی است ، او را به آسمان می‌برد، اگر چه قدمهایش در زمین قرار دارد، باو عطا کرد. [3]

بنابر این مؤمن مقاصدی است که همهٔ زندگیش باید برای آخرت باشد، آن زندگی‌ای که شایسته تکریم خداوند بزرگ نسبت به او است که بر سایر موجودات برتری‌اش بخشیده است، برای اهداف والایی، که اسلام نشأت گرفتن جامعه‌ای پاک و با عفت و پرهیزکار، و مؤمن واقعی به خداوند بزرگ را بر آن، مدّ نظر دارد، شایسته و لایق باشد.

---

(۱) سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۹
(۲) حلیة الاولیاء. ابوالفرج اصفهانی ج ۱ ص ۱۶۵.
(۳) فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۱۲۱۹ دارالشرق ۹.

و بنابر این است که رسول اکرمﷺ بر این ضرورت، که مسلمان به یاد مرگ و آماده برای روز آخرت زندگی کند، تاکید داشتند.

ابن عمرؓ روایت می‌کند: نزد حضرت رسول اکرم نشسته بودم مردی از انصار آمد و بر حضرت رسول اکرمﷺ سلام کرد گفت: ای رسول خدا، کدام مسلمان برتر است؟. فرمودند: «مسلمانی که دارای اخلاق نیکو باشد». سپس پرسید: کدام مسلمان عاقل‌تر است؟. فرمودند: «مسلمانی که بیشتر به یاد مرگ باشد و بهتر خود را برای روز آخرت آماده کند. آنان مسلمانان عاقل هستند»[۱].

شداد بن اوسؓ از حضرت رسول اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «عاقل کسی است که نفس را خوار کند و برای بعد از مرگ کار کند و عاجز کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند و از خداوند تمنا کند و باو امیدوار باشد.»[۲]

این کتاب که (آماده شدن و خود را مهیا کردن برای روز آخرت) نام دارد، محتوای آن تذکر و بیدارباشی است که شیخ ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر عسقلانی تألیف و گردآوری نموده‌اند. که از پندهای دو گانه شروع و به پندهای ده گانه اتمام می‌یابد. انشاءالله مورد استفاده قرار گیرد.

محقق: عادل ابوالمعاطی

---

(۱) ابن ماجه و مالک.

(۲) ابن ماجه و ترمذی روایت کرده‌اند.

شرح حال شیخ ابن حجر عسقلانی

نسب و تولد مؤلف

او شیخ ابوالفضل شهاب الدین احمد پسر علی پسر محمد پسر علی پسر احمد معروف به ابن حجرکنانی عسقلانی الاصل. در روز دوازدهم ماه شعبان سال ۷۷۳ هجری قمری در مصر متولد شد.

صفات طبیعی و خلقی مؤلف

گشاده روی خوش اخلاق، قد متوسط، ریش سفید و دراز، بدن لاغر، فصیح زبان، خوش صدا (نت سخن زیبا) با زکاوت و پر مهارت.

رشد و تحصیلات او

شیخ ابن حجر در سن کودکی پدرش را از دست داد و به یتیمی رشد یافت، یکی از او صیای پدرش (زکی خروبی) سرپرستی او را به عهده گرفت تا بزرگ شد. در سن ۹ سالگی سی جزء قرآن را حفظ نمود. سپس کتابهای «عهده» و الفیةالحدیث» عراقی و «حاوی الصّغیر» و «مختصر» ابن حاجب را در اصول حفظ کرد.

در زندگی نامه او برای ما روشن می‌شود که نسبت به علم دارای علاقه وافر، و برای تحصیل دانش حریص بوده، و مسافرتهای فراوانی کرده است. در شهرهای قاهره، غزّه، رمله، الخلیل، دمشق،

بیت‌المقدس و منی تحصیل کرده است، سپس به مکّه و یمن رفت، و در همه این شهرها، در خدمت اساتید فاضل و بزرگوار تلمّذ و تحصیل نمود.

اساتیدی که شیخ ابن حجر در خدمت آنان تحصیل نمود عبارت‌اند از:

۱ـ در قاهره: سراج بلقینی، حافظ ابن ملقن، حافظ عراقی، برهان انباسی و نورالدین هیثمی.

۲ـ در بسریاقوس: صدرالدین ابشیطی

۳ـ در غزه: احمد بن محمد خلیلی

۴ـ در رمله: احمد بن محمد الایکی

۵ـ در الخلیل: صالح بن خلیل بن سالم

۶ـ در بیت المقدس: شمس الدین قلقشندی، بدرالدین بن مکی، محمد منبجی، محمد بن عمر بن موسی

۷ـ در دمشق: بدرالدین بن قوام بالسی، فاطمة بنت منجاتنوخیه ـ فاطمة بنت عبدالهادی ـ عائشة بنت عبدالهادی

۸ـ در منی: زین الدین ابوبکر بن حسین

تألیفات شیخ ابن حجر

ابن العماد حنبلی در کتاب خود «شذرات الذهب فی اخبار من ذهب» تصنیفات شیخ ابن حجر عسقلانی را تعداد ۷۳ تصنیف و تألیف بیان نموده است.

کتابهای ایشان که به چاپ رسیده‌اند عبارتند از:

۱ـ فتح الباری شرح بخاری. بدون شک و تردید این کتاب یکی از

مهمترین و پر ارج ترین تصنیفات او می‌باشد. در سن ۴۴ سالگی پس از تحصیلات و کسب دانش وافر و بدست آوردن معلومات و اطلاعات کافی و وافی، نوشتن آن را در سال ۸۱۷ هجری قمری شروع نمود. اول آن را برای دانشجویان خود املا می‌نمود و سپس به خط خود می‌نوشت، و هرچه را که می‌نوشت، یکی بعد از دیگری در بین دانشجویان می‌گرداند تا از هر لحاظ مورد بررسی دقیق و کامل قرار گیرد. در هفته یک روز دانشجویان را بطور جمعی بمنظور گفتگو در مورد آن، دعوت می‌کرد و اشکالات احتمالی را بر طرف می‌نمود، و در اول رجب سال ۸۴۲ هجری قمری آن را به اتمام رساند و تألیف آن ۲۵ سال طول کشید.

۲- «الدررالکامنة فی أعیان المائة الثّامنة» در چهار جلد به چاپ رسیده است.

۳- «لسان المیزان» در شش جزء به چاپ رسیده است.

۴- تقریب التّهذیب» در اسماء رجال حدیث

۵- «الاصابه» در تمیز اسماء صحابه

۶- «تهذیب التّهذیب» در رجال حدیث. در ۱۲ مجلد به چاپ رسیده است.

۷- «تعجیل المنفعه» بزوائد رجال الأئمةالاربعة

۸- «تعریف اهل التقدیس»

۹- بلوغ المرام من ادلّة الاحکام» که صنعانی شرحی را، ازآن، به نام السبل السلام» کرده است.

۱۰- «نزهةالنّظر فی توضیح نخبةالفکر» در اصطلاحات حدیث.

۱۱- «القول المسدد فی الذّب عن مسند الامام احمد».

۱۲ـ «دیوان الخطب».
۱۳ـ «الدّیباجه» در حدیث
کتب خطی شیخ ابن حجر که به چاپ نرسیده‌اند عبارت‌اند از:
۱۴ـ «الاحکام لِبیان ما فی القرآن من الاحکام»
۱۵ـ «دیوان اشعار»
۱۶ـ «ذیل الدررالکامنه»
۱۷ـ «ألقاب الرّواة»
۱۸ـ «المجمع المؤسس بالمعجم المفهرس» در اسانید و کتب.
۱۹ـ «تحفةاهل الحدیث عن شیوخ الحدیث» در سه جلد.
۲۰ـ «تبصیر المنتبه فی تحریر المشتبه»

تدریس و مشاغل او

شیخ ابن حجر عسقلانی به نشر حدیث مبادرت نمود و خود را در انحصار مطالعه و خواندن تألیف و تصنیف و فتوا قرار داد.به رجال حدیث و شناخت مقام (مناصب) آنان، و علل احادیث مطلع و آگاه بود، مدت بیست سال در خانقاه بیبرس نحو را تدریس و املا نمود، سپس بعد از عزل از مقام قضاوت، به دارالحدیث الکاملیة بین القصرین، انتقال یافت.

سخاوی تلمیذ او، در کتاب «الضَّوْءُ اللامع» می‌گوید(۱):

شیخ ابن حجر عسقلانی، در مصر، در «الحسینه» و در «المنصوریه» تفسیر، و در «بیبرسیه» و «الجمالیةالمسجده» فقه را تدریس می‌کرد. و در جامع عمر و بن عاص و جامع الازهر امام جمعه و خطیب بود.

(۱) الضوء اللامع ج ۲ ص ۳۶.

شیخ ابن حجر عسقلانی شعر را هم می‌سرود و دیوان شعر او هنوز به چاپ نرسیده است. و همچنین سخنان منظومی در آداب و اخلاق دارد. و در ان بعضی مفاهیم و معانی احادیث وارد شده است.

تولیت قضا:

شیخ ابن حجر عسقلانی در مصر بالغ بر ۲۱ سال در نوبتهای متناوب تولیت کرسی قضاوت را بعهده داشت. او در تولیت این منصب نقطه نظر خاصی داشت. در اول کار، نمی‌خواست آن را بپذیرد. تا اینکه صدرمناوی پیشنهاد نیابت خود را در این مقام باو عرضه کرد، اما او نپذیرفت. سرانجام تأیید بعضی موارد قضاوت را باو ارجاع می‌کرد، تا عاقبت الامر ملزم به پذیرش نیابت گردید. سپس استقلال در قضاوت باو پیشنهاد گردید و در سال ۸۲۷ اکراهاً ملزم به پذیرفتن آن شد.

سخاوی در «ضوءاللامع» می‌گوید: شیخ ابن حجر عسقلانی بعلت اینکه دولت مردان آن زمان بین علماء و دیگران، از لحاظ وارد کردن ایراد، مورد سرزنش قرار دادن، در صورت نپذیرفتن خواسته‌های آنان، اگر چه بر خلاف قوانین الهی هم بود، فرقی قائل نمی‌شدند، از مسند قضا نادم گردید. زیرا نمی‌توانست خواسته‌های آنان را بپذیرد، در سال ۸۵۲ کرسی قضاوت را ترک، و با ارائه دلائلی، دیگر به آن برنگشت.(۱)

وفات شیخ ابن حجر عسقلانی

شب شنبه ۱۸ ماه ذیحجه سال ۸۵۲ وفات یافت. و بقول ابن ایاس وفات او در سال ۸۵۴ اتفاق افتاده است. و بنابر این می‌توان گفت که

(۱) ضوءاللامع ص ۳۸.

ایشان مدّت ۷۹ تا ۸۱ سال در دنیا زندگی کرده‌اند. جنازه مبارک او بر دوش امراء و بزرگان به محل دفن حمل، گردید و خلیفه و علماء و فقها در تشییع جنازه شرکت نمودند و در تربت دیلمی در قرافه دفن گردید. و شیخ شهاب الدین منصوری قصیده‌ای پر محتوا را در رثاء او سرودند.

المقدمة

الحمدلله فی کل حین و أوقات، و الصلاة علی رسوله أشرف الخلق و البريات، (هذه منبهات) مما صنفة الشيخ شهاب الملة و الحق و الدين أحمدبن على بن محمد بن أحمد العسقلانی الأصل، ثم المصری الشافعی الشهير بابن حجر «على الاستعداد ليوم المعاد».

فإن منها ما يكون مثنی و منها ما يكون ثلاثياً إلی تمام العشرة.

بَابُ الثُّنَائِيِّ

● فمنه ما روی عن النَّبِيِّ ﷺ انه قال:

«خَصْلَتَانِ لاٰ شَيْءَ أَفْضَلَ مِنْهُمٰا: اَلْإِيمٰانُ بِاللهِ وَ النَّفْعُ لِلْمُسْلِمِينَ. وَ خَصْلَتَانِ لاٰ شَيْءَ أَخْبَثَ مِنْهُمٰا: اَلشِّرْكُ بِاللهِ وَ الضُّرُّ بِالْمُسْلِمِينَ»

اندرزهای دوگانه

○ از حضرت رسول اکرمﷺ روایت شده که فرمود: دو خصلت از همه خصائل برترانـد:

ایمان به خداوند بزرگ

نفع رساندن به مسلمانان

و دو خصلت از همه خصائل بدتر و زشت‌تر هستند:

شریک قرار دادن و انبازگرفتن برای خداوند بزرگ.

ضرر رساندن به مسلمانان.

● **و قال ﷺ:**

«عَلَيْكُمْ بِمُجَالَسَةِ العُلَمَاءِ، وَ اسْتِمَاعِ كَلَامِ الحُكَمَاءِ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالىٰ يُحْيِي الْقَلْبَ الْمَيِّتَ بِنورِ الحِكْمَةِ، كَمَا يُحْيِي الأَرْضَ المَيْتَةَ بِمَاءِ المَطَرِ».

○ **رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:**

مجالست و مصاحبت علما بر شما لازم است.

گوش دادن به پند و اندرز آنان، زیرا خداوند بزرگ آنچنانکه زمین مرده را به آب باران زنده می‌گرداند، قلب مرده را هم به نور حکمت و دانش زنده می‌کند.

● **وَ عَنْ اَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه:**

«مَنْ دَخَلَ القَبْرَ بِلاٰ زَادٍ، فَكَأَنَّمَا رَكِبَ البَحْرَ بِلاٰ سَفِينَةٍ».

○ **از ابوبکر صدیق، رضي الله عنه:** (۱)

(۱) نامش عبدالله، نام پدرش عثمان معروف به ابی قحافه، پسر عامر، پسر کعب تمیمی قریشی، ابوبکر اولین خلفای راشدین است، (رضی الله تعالی عنهم)، و اولین مردی است که به حضرت رسول اکرم ﷺ ایمان آورد. و یکی از بزرگان عرب بود، در سال ۵۱ قبل از هجرت (۵۷۳م) در شهر مکه مکرّمه متولد گردیده. یکی از شخصیّتهای عالی مقام و یکی از بزرگان قوم قریش یکی از ثروتمندان آنان بود، وبه انساب قبائل و اخبار و سیاست آنها آگاه و عالم بود و اعراب آن زمان لقب دانشمند قریش را باو داده بودند. و در دوران جاهلیت نوشیدن مشروبات را بر خود حرام کرده بود و در زندگی به مشروبات الکلی لب نزده بود، سپس در عصر نبوت موقعیّت بزرگی داشت. در جنگها و غزات حضور داشت. پس از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ (همان روز وفات او) بعنوان خلیفه رسول الله ﷺ باو بیعت کردند. مدت خلافت او ۲ سال و سه ماه و ۱۵ روز بود، در سال (۱۳ه‍ ۶۳۴م) در سن ۶۳ سالگی در مدینه وفات یافت. ۱۴۲ حدیث در صحیح مسلم وبخاری از او نقل شده است، حضرت رسول اکرم ﷺ لقب صدّیق را باو داد. و یکی از «عشره مبشره» ده نفری که پیامبر مژده دخول آنان رابه بهشت داده است، میباشد. در زمان خلافت خود اسلام را تثبیت نمود و مرتدین را از میان برداشت و مسیلمهٔ کذّاب را که ادعای نبوّت میکرد به قتل رساند و به غائله او خاتمه داد قرآن کریم در زمان خلافت او جمع آوری و تدوین و مجلد گردید.

کسی بدون توشه وارد قبر می‌شود، مانند کسی است بدون کشتی بر دریا سوار شود.

● وَ عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه:

«عِزُّ الدُّنْيا بِالْمالِ، وَ عِزُّ الآخِرَةِ بِصالِحِ الأَعْمالِ».

○ از عمر بن خطاب رضی الله عنه:(۱)

عزّت و عظمت دنیایی به مال و ثروت است.

عزّت و آسایش آخرت به أعمال صالح و رفتار وکردار نیک است.

● وَ عَنْ عُثْمانَ رضی الله عنه:

«هَمُّ الدُّنْيا ظُلْمَةٌ فِي القَلْبِ، وَ هَمُّ الآخِرَةِ نُورٌ فِي القَلْبِ».

○ از عثمان بن عفان رضی الله عنه:(۲)

(۱)نامش عمر، ملقب به فاروق، پسر خطاب، پسر نفیل قریشی عدوی، ابوحفص، دومین خلفای راشدین (رضی الله تعالی عنهم) و یکی از عشره مبشره می‌باشد. اولین کسی است که ملقب به «امیرالمؤمنین» شد. و او یکی از آن دو عمر بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا کرد و گفت: خداوندا به مسلمان شدن یکی از دو عمر، به اسلام عزّت عطاکن. عمر رضی الله عنه پنج سال قبل از هجرت اسلام آورد، در سال ۱۳ هجری بعنوان خلیفه. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، به او بیعت شد. در ایام خلافت پر برکت او: شام، عراق، قدس، مدائن، مصر والجزیره، فتح گردید. در کتب احادیث ۵۳۷ حدیث از او روایت شده است. در صفت خلقی او گفته‌اند: سفید عاجی لون، از لحاظ قد بر دیگران مشرف، و دارای ریش پر وبلند بود. در سال (۴۰ ق هـ ۵۸۴ م) متولد شد. در سال (۲۳ هـ ۶۴۴ م) بعلت زخمی که ابولؤلؤ مجوسی بر او وارد کرد در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید.

(۲)نامش عثمان، ملقب به «ذی النورین» پسر عفان، پسر ابی عاص، پسر امیّه از قبیله قریش، سومین خلفای راشدین (رضی الله تعالی عنهم)، با دو دختر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ازدواج کرد. و یکی از عشره مبشره و بعد از شهادت عمر رضی الله عنه در سال ۲۳ هجری به مقام خلافت رسید، در زمان خلافت او ارمنستان، قفقاز، بقیه خراسان، کرمان، سجستان، شمال

←

اهمیّت به دنیا سبب تاریکی و ظلمت قلب است.
اهمیّت به آخرت عامل نورانی شدن قلب است.

● وَ عَنْ عَليٍّ رضي الله عنه:
«مَنْ كَانَ فِي طَلَبِ العِلْمِ كَانَتْ الجَنَّةُ فِي طَلَبِهِ، وَ مَنْ كَانَ فِي طَـلَبِ المَـعْصِيَةِ كَانَتِ النَّارُ فِي طَلَبِهِ».
○ از علی بن ابی طالب رضي الله عنه: (۱)

→
افریقا و قبرص فتح گردید قرآن در زمان خلافت او تنسیخ و هر نسخه آن به مـرکز ایـالتی ارسال گردید و تمام قطعات و نسخ قرآن در سراسر جامعه اسلامی آن ایام جمع‌آوری و امحا گردید. عثمان یکی از ثروتمندان زمان خود بود و بـیشتر غـزوه‌های اسـلامی را در زمـان حضرت رسول اکرم ﷺ تجهیز مالی می‌نمود. ۱۴۶ حدیث را از رسـول اکـرم ﷺ روایت کرده است. در سال (۳۵ هـ ـ ۶۵۶ م) در زمان تهاجم متجاسرین به مدینه مـنوره بـوسیله عده‌ای ناشناس به شهادت رسید.

(۱) نامش علی، ملقب به اسدالله. پسر ابوطالب، عموی بزرگوار حضرت رسول اکـرم ﷺ زوج فاطمه زهراء(رضی الله عنها) دخت گرامی رسول خدا ﷺ که یکی از چهار زن بـزرگ عالم است. پدر بزرگوار سبطین رسول الله ﷺ و سرور نوجوانان بهشت، حضرت حسن و حسین (رضی الله تعالی عنهما) و ۱۹ پسر داشت از جـمله آنـان مـحمد بـن حـنیفه عـالم جلیل‌القدر از غیر فاطمه (رضی الله عنها) و ۱۳ دختر داشت و اولین نوجوانی بود کـه بـه اسلام ایمان آورد. در شب هجرت، برای گمراه کردن مشرکین درکمین رسول خدا بودند، در کمال فداکاری و جانبازی در بستر خواب او خوابید. و پهلوان نامی و دلاور عرب، عمرو بن ودّ عامری را، در محاصره مدینه منوره (غزوه خندق) بـقتل رسـاند. و در تـمام غـزوه‌های رسول خدا شرکت داشت. چهارمین خلفای راشدین بود، (رضی الله تعالی عنهم اجمعین). در دوران خلافت خلفای راشدین مستشار سه خلیفه اول بود و هیچ رای بدون مشورت با او صادر و اعمال نمی‌شد. بعد از شهادت عثمان، در تهاجم متجاسرین، بمقام خلافت رسید. معاویه، آنچنانکه اصحاب جمل علیه او قیام کردند، از بیعت سرباز زد، سرانجام منجر بـه جنگ صفین و مسئله حکمیّت انجامید وعده‌ای از یاران آن حضرت از او کناره رفتند و علیه او متشکل شدند و عاقبت الامر بدست یکی از آن قوم (خوارج) به نام ابن ملجم مرادی در
←

کسی در جستجوی علم باشد، بهشت در جستجوی او است.
کسی در جستجوی گناه باشد، آتش دوزخ در جستجوی او است.

● وَ عَنْ يَحْيَىٰ بْنِ مَعٰاذٍ رَحِمَهُ اللهُ:
«مٰا عَصَىَ اللهَ كَرِيمٌ، و مٰا آثَرَ الدُّنْيا عَلىَ الآخِرَةِ حَكيمٌ».
○ از یحیی بن معاذ رحمه الله:(۱)
انسان بزرگوار و کریم النفس، نافرمانی خداوند را نمی‌کند.
انسان عاقل و عالم، دنیا را بر آخرت ترجیح نمی‌دهد.

● وَ عَنِ الأَعْمَشِ رَحِمَهُ اللهُ:
«مَنْ كٰانَ رَأْسُ مٰالِهِ التَّقْوىٰ كَلَّتِ الأَلْسِنَةُ عَنْ وَصْفِ رِبْحِ دينِهِ، وَ مَنْ كٰانَ رَأْسُ مٰالِهِ اَلدُّنْيا كَلَّتِ الأَلْسِنُ عَنْ وَصْفِ خُسْرٰانِ دينِهِ».
○ از اعمش رحمه الله:(۲)

→
۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری ضربه‌ای بر او وارد و بمقام شهادت نائل گردید. همزمان وارد کردن شمشیر بر فرق سر مبارکش فرمودند: فُزْتُ وَ رَبِّ الكعبةِ سوگند به پروردگار کعبه رستگار شدم.

(۱) یحیی پسر معاذ پسر جعفر رازی، ابو ذکریا، واعظ زاهد که در زمان خود نظیر نداشت. در اصل اهل ری و در بلخ اقامت گزید. و در سال (۲۵۸ هـ ۸۷۲ م) در نیشابور وفات یافت.

(۲) سلیمان پسر مهران اسدی ابو محمد، ملقب به اعمش، یکی از تابعین مشهور، اصلش از بلاد ری بود. در سال ۶۱ هجری قمری مطابق ۶۸۱ میلادی متولد شد در کوفه نشاء و نما کرد و وفات یافت. به قرآن و حدیث به سهم الارث (فرائض) عالم و آگاه بود. حدود ۱۳۰۰ حدیث را روایت کرده است. ذهبی گفته است: در علم مفید و عمل صالح اصالت داشت. سخاوی گفته است: در مجلس اعمش، که خود در نهایت درجه فقر و نیازمندی بود، هیچ حقیری، از پادشاهان و قدرتمندان و ثروتمندان، حقیرتر شمرده نشده‌اند. در سال (۱۴۸ ـ ۷۶۵ م) در سن ۸۷ سالگی وفات یافت.

کسی که سرمایه‌اش پرهیزکاری باشد، زبانها از وصف و تعریف سود و بهره دینش، کوتاه و ناتوان هستند.

کسی که سرمایه‌اش دنیا باشد، زبانها از وصف و بیان خسارت دینش کوتاه و ناتوان هستند.

● **وَ عَنْ سَفْیانِ الثَّوْرِیِّ رَحِمَهُ اللهُ:**

كُلُّ مَعْصِيَةٍ عَنْ شَهْوَةٍ فَإِنَّهُ يُرْجىٰ غُفْرانُها، وَ كُلُّ مِعْصِيَةٍ عَنْ ٱلكِبْرِ فَـإِنَّهُ لا يُرْجىٰ غُفْرانُها، لِأَنَ مَعْصِيَةَ إِبْلِيسَ كانَ أَصْلُها مِنَ الكِبْرِ، وَ زَلَّةُ آدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ كَان أَصْلُها مِنَ الشَّهْوَةِ.

○ **از سفیان ثوری، رحمه الله:**(۱)

هر گناهی منشأ آن شهوت باشد، بخشش آن مورد امید است.

و هر گناهی و معصیتی از کبر و نخوت برخیزد، به بخشش آن امیدی نیست، زیرا منشاء و سبب معصیّت و تمرد شیطان از کبر و نخوت بوده و مورد بخشش واقع نشد. و سبب و عامل لغزش آدم شهوت بود که توبه‌اش مورد پذیرش قرار گرفت.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الزُّهّادِ:**

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً وَ هُوَ يَضْحَكُ فَإِنَّ اللهَ يُدْخِلْهُ النّارَ وَ هُوَ يَبْكي، وَ مَنْ أَطَاعَ اللهَ وَ هُوَ يَبْكي فَإِنَّ اللهَ يُدْخِلْهُ الجَنَّةَ وَ هُوَ يَضْحَكُ.

---

(۱) سفیان بن سعد بن مروق ثوری، از قبلیه بنی ثور بن عبد منات، ابوعبدالله. در حدیث امیر مؤمنان بود. در سال (۹۷ هـ ۷۱۶ م) متولد شد. در علوم دینی و تقوا و پرهیزکاری، سید زمان خود بود. در کوفه متولد شد و رشد کرد. در بصره در خفا، در سال (۱۶۱ هـ ـ ۷۷۸ م) در سن ۶۴ سالگی وفات یافت. از کتب معروف او «جامع الکبیر و جامع الصّغیر» هـر دو در حدیث، می‌باشد و کتابی در فرائض دارد. منصور خلیفه عباسی با او در مورد پذیرش کرسی قضاوت مذاکره نمود و اما او نپذیرفت. ابن جوزیٰ کتابی را در مناقب او نوشته است.

○ **از یکی از پرهیزکاران:**

کسی که گناهی می‌کند و می‌خندد، خداوند که داخل آتشش می‌کند، می‌گرید.

کسی که از خداوند اطاعت می‌کند و از خوف او می‌گرید، وقتی خداوند داخل بهشتش کند، می‌خندد.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الحُكَماءِ:**

لا تُحَقِّرُوا الذُّنُوبَ الصِّغارَ فَإِنَّها تَنْشَعِبُ مِنْها الذُّنُوبُ الكِبارُ.

○ **از یکی از دانشمندان:**

گناهان کوچک را ناچیز ندانید. براستی گناهان بزرگ از آن سرچشمه می‌گیرد.

● **وَ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ:**

«لا صَغيرةَ مَعَ الإِصْرارِ، وَ لا كَبيرَةَ مَعَ الاِسْتِغْفارِ»

○ **از حضرت رسول اکرم ﷺ:**

تکرار گناه کوچک، کوچک شمرده نمی‌شود.

گناه بزرگ با طلب بخشش و استغفار (برنگشتن به آن) بزرگ نمی‌باشد.

● **قيلَ:**

هَمُّ العارِفِ الثَّناءُ، وَ هَمُّ الزّاهِدِ الدُّعاءُ، لِأَنَّ هَمَّ العارِفِ رَبُّهُ، وَ هَمَّ الزاهِدِ نَفْسُهُ

○ **گفته شده است:**

مهمّ برای عرفا ثناوستایش است. زیرا نیّت عارف پروردگارش است.

مهم برای زاهد، دعا است، زیرا نیّت زاهد خویشتن خویش است.

● وَ عَنْ بَعْضِ الحُكَمٰاءِ:

مَنْ تَوَهَّمَ أَنَّ لَهُ وَلِيّاً أَوْلىٰ مِنَ اللهِ قَلَّتْ مَعْرِفَتُهُ بِاللهِ؛ وَ مَنْ تَوَهَّمَ أَنَّ لَهُ عَدُوّاً أَعْدىٰ مِنْ نَفْسِهِ قَلَّتْ مَعْرِفَتُهُ بِنَفْسِهِ.

○ از یکی از دانشمندان:

کسی که تصور کند، دوست و سرپرستی، برتر از خداوند دارد، شناخت او از خداوند ناچیز است.

کسی‌که تصور کند، دشمنی از نفس سرسخت‌تر دارد، نفس خود را نشناخته است.

● وَ عَنْ اَبِی‌بَکْرٍ الصِّدیقِ رضی الله عنه فِی قَوْلِهِ تَعٰالیٰ:

«ظَهَرَ الفَسٰادُ فَی البَرِّ وَ الْبَحرِ» قٰالَ: اَلبَرُّ هُوَ اللِّسٰانُ، وَ البَحْرُ هُوَ القَلْبُ، فَإذٰا فَسَدَ اللِّسٰانُ بَکَتْ عَلَیْهِ النُّفُوسُ، وَ إِذَا فَسَدَ القَلْبُ بَکَتْ عَلَیْهِ المَلاٰئِکَةُ

○ از ابوبکر صدیق رضی الله عنه: در تفسیر آیه (ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْر)[1] (فساد در خشکی و دریا آشکار شد)

برّ (خشکی) همان زبان است. و بحر (دریا) همان قلب می‌باشد. وقتی که زبان فاسد شود مردم برایش گریه می‌کنند وقتی که قلب فاسد شود، فرشتگان برایش گریه می‌کنند.

● قیلَ:

إِنَّ الشَهْوَةَ تَصیرُ المُلُوکَ عَبیداً، وَ الصَّبْرَ یَصیرُ العَبیدَ مُلُوکاً.. أَلاٰ تَـرىٰ إِلىٰ قِصَّةِ یُوسفَ علیه السلام ـ وَ زُلَیْخٰا

○ گفته شده است:

(۱) سورهٔ روم آیهٔ ۴۱

شهوت، پادشاهان را برده می‌کند.
بردباری از بردگان پادشاه می‌سازد. آیا سرگذشت یوسف و زلیخا را نشنیده‌ای) (۱)

● وَ قیلَ:
طُوبیٰ لِمَنْ کَانَ عَقْلُهُ أَمیراً، وَ هَواهُ أسیراً وُ وَیْلٌ لِمَنْ کٰانَ هَواهُ أمیراً وَ عَقْلُهُ أَسیراً.
○ **گفته شده است:**
آفرین بر کسی که عقل خود را،امیر خود و آرزوی خود را، اسیر خود می‌کند.
وای بر کسی که آرزوی خود را بر خود امیر، و عقل خود را، اسیر خود می‌کند.

● قیلَ:
مَنْ تَرَكَ الذُنُوبَ رَقَّ قَلْبُهُ، وَ مَنْ تَرَكَ الحَرٰامَ وَ أَكَلَ الحَلاٰلَ صَفَّتْ فِكْرَتُهُ...
○ **گفته شده است:**
کسی که گناهان را ترک کند دل نرم میشود.
کسی که حرام را ترک کند و حلال را بخورد، فکرش صفا می‌یابد.
أَوْحَیَ اللهُ إِلیٰ بَعْضِ الأَنْبیاءِ:
اَطِعْنِی فیمٰا أَمَرْتُكَ، وَ لاٰ تَعْصِنِی فیمٰا نَصَحْتُكَ.
خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود:
از فرمانی که به تو داده‌ام اطاعتم کن.
و در پندی که به تو داده‌ام نافرمانیم مکن.

(۱) به صفحه ۱۷۵ مراجعه نمائید.

● قِيلَ:
كَمالُ العَقْلِ اِتِّباعُ رِضْوانِ اللهِ تَعالىٰ وَ اجْتِنابُ سَخَطِهِ.
○ گفته شده است: کامل ترین عقل دو چیز است:
پیروی از رضای خداوند.
اجتناب و دوری از نارضایی او.

● قِيلَ:
لا غُرْبَةَ لِلْفاضِلِ، وَ لا وَطَنَ لِلْجاهِلِ.
○ گفته شده است:
دانا غربت ندارد. نادان وطن ندارد.

● قِيلَ:
مَنْ كانَ بِالطّاعَةِ عِنْدَ اللهِ قَرِيباً كانَ بَيْنَ النّاسِ غَرِيباً.
○ گفته شده است:
کسی به اطاعت و عبادت به خداوند نزدیک باشد، در بین مردم غریب است.

● قِيلَ:
حَرَكَةُ الطّاعَةِ دَليلُ المَعْرِفَةِ، كَما أَنَّ حَرَكَةَ الجِسْمِ دَليلُ الحَياةِ.
○ گفته شده است:
حرکت در طاعت دلیل معرفت است، آنچنانکه حرکت بدن دلیل زنده بودن است.

● قالَ النَّبِيُّ ﷺ:
«أَصْلُ جَميعِ الخَطايا حُبُّ الدُّنْيا، وَ أَصْلُ جَميعِ الفِتَنِ مَنْعُ العُشْرِ وَ الزَّكاةِ».
○ پیامبر ﷺ فرموده است:
سرچشمه تمام گناهان محبت دنیا است.
سرچشمهٔ تمام فتنه‌ها، نپرداختن عشر و زکات.

● قيلَ:
اَلْمُقِرُّ بِالتَّقْصيرِ أَبَداً مَحْمُودٌ وَ الإقْرارُ بِالتَّقْصيرِ عَلامَةُ القَبُولِ.
○ گفته شده است:
اعتراف به تقصیر همیشه پسندیده است.
اقرار به تقصیر علامت قبول است.

● قيلَ:
كُفْرانُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ، وَ صُحْبَةُ الأَحْمَقِ شُؤْمٌ.
○ گفته شده است:
کفران نعمت علامت خساست است.
همنشینی با احمق، بد و شوم است.

● قالَ الشّاعِرُ:
يا مَنْ بِدُنْياهُ اشْتَغَلْ — قَدْ غَرَّهُ طُولُ الأَمَلْ
أَوْ لَمْ يَزَلْ في غَفْلَةٍ — حَتّى دَنا مِنْهُ الأَجَلْ
اَلْمَوْتُ يَأْتي بَغْتَةً — وَالْقَبْرُ صُنْدوقُ العَمَلْ
اِصْبِرْ عَلىٰ أَهْوالِها — لا مَوْتَ إلّا بِالأَجَلْ

○ **شاعر گفته است:**

وای بر کسی که بدنیاش مشغول است، و آرزوی دور و دراز مغرورش کرده است.
آیا از غفلت بیرون نمی‌آید، تا وقتی که اجل دامنگیرش نشود.
مرگ ناگهانی می‌رسد، و قبر صندوق عمل می‌باشد.
در برابر وحشت آن بردبار باش، مرگ جز به اجل وجود ندارد.

بَابُ الثُّلاثِي

● رُوِىَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قالَ:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ هُوَ يَشْكُو ضَيْقَ المَعَاشِ فَكَأَنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ، وَ مَنْ أَصْبَحَ لِأُمُورِ الدُّنْيَا حَزِيناً فَقَدْ أَصْبَحَ سَاخِطاً عَلَىٰ اللهِ، وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِغَنِيٍّ لِغِنَاهُ فَقَدْ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ».

اندرزهای سه‌گانه

○ از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود:

کسی که شب را به روز آورد و از تنگدستی زندگی شکایت و گلگی کند، مثل اینکه از پروردگارش شکایت می‌کند.

کسی که شب را در غم و اندوه دنیایی به روز آورد، در حال نارضایی از پروردگارش شب را، روز کرده است

کسی که دربرابر ثروتمندی به خاطر ثروتش فروتن و متواضع باشد ثلث ($\frac{1}{3}$) دیانتش را به باد داده است.

● وَ عَنْ اَبِي بَكْرٍ الصِّدِيقُ رضي الله عنه:

ثَلاٰثٌ لاٰ يُدْرِكْنَ بِثَلاٰثٍ: اَلْغِنىٰ بِالْمُنىٰ، وَ الشَّبابُ بِالْخَضٰابِ، وَ الصِّحَةُ بِالْأَدْوِيَةِ.

○ از ابوبکر صدیق رضي الله عنه سه چیز به سه چیز بدست نخواهد آمد:

ثروت و مال به تمنا و آرزو.

جوانی به رنگ و روغن و آرایش.
سلامتی و تندرستی به دارو و درمان.

● وَ عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه

«حُسْنُ التَّوَدُّدِ إِلیٰ النَّاسِ نِصْفُ العَقْلِ، وَ حُسْنُ السُّؤالِ نِصْفُ العِلْمِ، وَ حُسْنُ التَّدْبِیرِ نِصْفُ المَعِیشَةِ».

○ **از عمر رضي الله عنه :**

دوستی مهربانانه با مردم نصف عقل است.
نیک پرسش کردن نصف علم است.
تدبیر نیک نصف معیشت و زندگی می‌باشد.

● وَ عَنْ عُثْمانَ رضي الله عنه :

«مَنْ تَرَكَ الدُّنْیا أَحَبَّهُ اللهُ تَعَالیٰ، وَ مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ أَحَبَّتْهُ المَلاٰئِكةُ، وَ مَنْ حَسَمَ الطَّمَعَ عَنِ المُسْلِمِینَ أَحَبَّهُ المُسْلِمُونَ.

○ **از عثمان رضي الله عنه :**

کسی که ترک دنیا کند، خداوند دوستش می‌دارد.
کسی که ترک گناه کند، ملائکه و فرشتگان دوستش دارند.
کسی که، از چیزی که برای مسلمانان مفید است، دل برکند و آز و طمع را کنار، گذارد، مردم دوستش دارند.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه :

«إِنَّ مِنْ نَعِیمِ الدُّنْیا یَكْفِیكَ الإِسْلاٰمُ نِعْمَةً، وَ إِنَّ مِنْ الشُّغْلِ یَكْفِیكَ الطَّاعَةُ شُغْلاً، وَ إِنَّ مِنَ العِبْرَةِ یَكْفِیكَ المَوْتُ عِبْرَةً».

○ **از علی رضی الله عنه:**

نعمتی از نعمتهایی که برای تو کافی باشد، اسلام است.

شغلی که برای تو کافی باشد، طاعت و عبادت است.

پندی که برای تو کافی باشد، مرگ است.

● **وَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه:**

«کَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالنِّعْمَةِ عَلَیْهِ، وَکَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِالثَّنَاءِ عَلَیْهِ، وَکَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِالسِّتْرِ عَلَیْهِ».

○ **از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه:**[1] فراوانند کسانی:

به نعمت فریب خورده‌اند.

و به تعریف و تحسین دیوانه شده‌اند.

و به پوشش و لباس مغرور گشته‌اند.

● **وَ عَنْ دَاوُدِ النَّبِيِّ علیه السلام قَالَ:**

أُوْحِیَ فِي الزَّبُورِ؛ حَقٌّ عَلَی العَاقِلِ أَنْ لَا یَشْتَغِلَ إِلاَّ بِثَلَاثٍ: تَزَوُّدٌ لِمَعَادٍ، وَ مَؤْنَةٌ لِمَعَاشٍ، وَ طَلَبُ لَذَّةٍ بِحَلَالٍ».

○ **از داود پیامبر علیه السلام:** روایت شده که فرمود: در زبور وحی شده، و بر عاقل تحقق یافته است، که سرگرم‌نشود، جز به سه چیز:

(۱) عبدالله پسر مسعود، پسر غافل، پسر حبیب هذلی، ابوعبدالرحمن، از اکابر صحابه از لحاظ فضل و علم. اهل مکه مکرّمه و از سابقین اسلام می‌باشد. اولین کسی بود که، به صدای بلند قرآن را تلاوت نمود. خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود. بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تولیت بیت المال کوفه را داشت. قدش کوتاه بود بوضعی که می‌نشست، نزدیک بود دیده نشود. در صحیحین ۸۴۸ حدیث از او روایت شده است در مدینه منوره در سال (۳۲ هـ - ۶۵۳ م) در سن ۶۰ سالگی وفات یافت.

تدارک توشه معاد و سفر به آخرت.

تأمین نمودن هزینه زندگی.

لذّت بردن از حلالها.

● وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه اَنَّهُ قٰالَ: قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«ثَلاٰثٌ مُنْجِيٰاتٌ، وَ ثَلاٰثٌ مُهْلِكٰاتٌ؛ وَ ثَلاٰثٌ دَرَجَاتٌ؛ وَ ثَلاٰثٌ كَفّٰارٰاتٌ أَمَّا الْمُنْجِيٰاتُ: فَخَشْيَةُ اللهِ تَعٰالىٰ فِي السِّرِ وَ العَلاٰنِيَةِ... وَ القَصْدُ فِي الفَقْرِ وَ الغِنىٰ... وَ العَدْلُ فِي الرِّضَا وَ الغَضَبِ.

وَ أَمَّا الْمُهْلِكٰاتُ: فَشُحٌّ شَدِيدٌ؛ وَ هَوىً مُتْبَعٌ؛ وَ إِعْجٰابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ.

وَ أَمَّا الدَّرَجٰاتُ: فَإِفْشٰاءُ السَّلاٰمِ، وَ إِطْعٰامُ الطَّعٰامِ، وَ الصَّلاٰةُ بِاللَّيْلِ وَ النّٰاسُ نِيٰامٌ.

وَ أَمَّا الْكَفّٰارٰاتُ: فَإِسْبٰاغُ الْوُضُوءِ فِي السَّبَرٰاتِ، وَ نَقْلُ الأَقْدٰامِ إِلىَ الجَمٰاعٰاتِ، وَ اِنْتِظٰارُ الصَّلاٰةِ بَعْدَ الصَّلاٰةِ»

○ **از ابوهريره** رضي الله عنه :[۱]روایت شده است که گفت پیامبر فرمود: سه چیز نجات دهنده، سه چیز هلاک کننده، سه چیز مقام و مرتبه و سه چیز کفارات گناه هستند.

سه چیز نجات دهنده:

---

(۱) عبدالرحمن پسر صخر دوسی ملقب به ابوهریره. از لحاظ حفظ و روایت حدیث، برترین صحابه رسول خدا ﷺ بود. به یتیمی بزرگ شد. وقتی که وارد مدینه شد رسول خدا ﷺ در خیبر بود. در سال (۲۱ ق ـ هـ ۶۰۲م) متولد شد. و در سال ۷ هجری اسلام را پذیرفت ۵۳۷۴ حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است. بیشتر از ۸۰۰ نفر از صحابه و تابعین احادیث را از او نقل کرده‌اند. مدتی فرماندار مدینه منوره بود. وقتی خلافت به حضرت عمر رضي الله عنه رسید، ابوهریره را والی بحرین کرد. چون خوی و طبیعت نرمی داشت و بیشتر مشغول به عبادت بود، او را، از آن مقام عزل کرد. و بیشتر مقام او در مدینه منوره بود. و در (۵۹ هـ ـ ۶۷۹ م) در سن ۸۰ سالگی وفات یافت.

خوف و خشیت از خداوند بزرگ در حال نهان و آشکار. ـ اقتصاد در حال فقر و غنا. ـ دادگری و عدالت در حال رضا و خشم.

سه چیز هلاک کننده:

حسادت و بخل شدید ـ شهوت و هوا و هوس مداوم ـ تکبر و خودپسندی.

سه سبب مقام و مرتبه:

آشکارا سلام کردن. ـ غذا دادن به دیگران. ـ نماز شب در حالی که مردم خوابیده‌اند.

سه چیز کفارات گناه.

وضو گرفتن در شبهای سردی که مردم از آن می‌ترسند. ـ رفتن برای جماعت. ـ در انتظار نماز بعدی، بعد از خواندن نماز.

● **وَ قٰالَ جِبْرِيلُ عليه‌السلام:**

يٰا مُحَمَّدُ صلى‌الله‌عليه‌وآله عِشْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَ أَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفٰارِقُهُ؛ وَ اعْمَلْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ

○ **حضرت جبرئیل عليه‌السلام به حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت:**

آنچنانکه می‌خواهی زندگی کن. چون خواهی مرد.

دوست داشته باش هر کس میل داری. چون از او جدا خواهی شد.

آنچه می‌خواهی انجام ده. چون به عملی که انجام می‌دهی پاداش داده خواهد شد.

● **قٰالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله:**

«ثَلاٰثُ نَفَرٍ يُظِّلُهُمُ اللهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمٌ لاٰ ظِلَّ إِلاّٰ ظِلُّهُ: اَلْمُتَوَضِّيءُ فِي الْمَكٰارِهِ، وَ الْمٰاشِي إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي الظُّلَمِ، وَ مُطْعِمُ الْجٰائِعِ»

○ **پیامبر**ﷺ **فرمودند:** خداوند، در روزی که سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، درسایه عرش (تخت عظمت) خود، سه نفر را نگاه می‌دارد:

کسی که در اوقات سخت وضو می‌گیرد.

کسی که در تاریکی (قبل‌از صبح یا برای نمازشب) به مسجد می‌رود.

کسی که به‌گرسنه غذایی می‌دهد.

● **وَ قيلَ لِإبْراهيمَ** عليه‌السلام**:**

لِأَيِّ شَيْءٍ اِتَّخَذَكَ اللهُ خَليلاً؟ قالَ بِثَلاثَةِ أَشْياءَ: اِخْتَرْتُ أَمْرَ اللهِ تَعالَى عَلىٰ أَمْرِ غَيْرِهِ، وَ ما اِهْتَمَمْتُ بِما تَكَفَّلَ اللهُ لي [بِهِ]، وَ ما تَعَشَّيْتُ وَ ما تَغَدَّيْتُ إِلاّ مَعَ الضَّيْفِ.

○ **به ابراهیم خلیل**عليه‌السلام **گفته شد:** بچه علّت خداوند ترا خلیل (عزیز) خود انتخاب نمود، در جواب گفت: به علّت:

فرمان خدا را بر فرمان دیگری برتری دادم.

به رزق و روزی که خداوند کفیل و رزاق آن است اهتمام نورزیدم.(۱)

در ضیافت و سفره غذا ننشستم جز با مهمان.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الحُكَماءِ:**

ثَلاثَةُ أَشْياءَ تَفَرَّجَ الغُصَصَ: ذِكْرُ اللهِ تَعالىٰ، وَ لِقاءُ أَوْلِيائِهِ، وَ كَلامُ الحُكَماءِ.

○ **از یکی از دانشمندان،** سه چیز سبب گشایش غم و غصّه می‌باشند:

یاد و ذکر خداوند بزرگ

ملاقات با اولیاء.

گوش دادن به پند و سخن علماء.

---

(۱) به آخر کتاب صفحه ۱۸۸ مراجعه فرمائید.

● **وَ عَنِ الْحَسَنِ البَصْرِيّ** رحمه‌الله:
مَنْ لاٰ أَدَبَ لَهُ لاٰ عِلْمَ لَهُ، وَ مَنْ لاٰ صَبْرَ لَهُ لا دينَ لَهُ، وَ مَنْ لاٰ وَرْعَ لَهُ لاٰ زُلْفىٰ لَهُ.

○ **شیخ حسن بصری** رحمه‌الله **فرموده‌اند:**

کسی که ادب ندارد علم ندارد.

کسی صبر ندارد دین ندارد.

کسی ورع ندارد، به خدا و بهشت رضای او نزدیک نمی‌شود.

● **وَ رُوِيَ أَنَّ** رَجُلاً خَرَجَ مِنْ بَني إِسْرٰائيلَ إِلىٰ طَلَبِ العِلْمِ، فَبَلَغَ ذٰلِكَ نَبِيَّهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَأَتٰاهُ (الرَّجُلُ) فَقٰالَ لَهُ:
يٰا فَتىً: إِنّي أَعِظُكَ بِثَلاٰثِ خِصٰالٍ فيهٰا عِلْمُ الأَوَّلينَ وَ الآخِرينَ: خَفِ اللهَ فِي السِّرِ وَ الْعَلاٰنِيَةِ، وَ أَمْسِكْ لِسٰانَكَ عَنِ الخَلْقِ لاٰ تُذَكِرْهُمْ إِلاّ بِخَيْرٍ، وَ انْظُرْ خُبْزَكَ الَّذي تَأْكُلْهُ حَتّىٰ يَكُونَ مِنَ الحَلاٰلِ: فَامْتَنَعَ الفَتىٰ عَنِ الخُرُوجِ.

○ **روایت شده است که** مرد جوانی از بنی اسرائیل برای تحصیل علم از دیار خود بیرون رفت، این خبر به پیامبرشان (پیامبری که در آن وقت در حال حیات بود) رسید. پیامبر او را نزد خود خواند و گفت: جوان ترا سه پند می‌دهم که در آنها علم اولین و آخرین وجود دارد:

در پنهان و آشکار خوف خداوند را داشته باش.

زبانت را نسبت به مردم ببند و جز برای کار نیک به آنها تذکر نده.

نانی که می‌خواهی بخوری از حلال باشد. سرانجام جوان نادم گردید و برای سفر خود نرفت.(۱)

---

(۱) شاید جوان بخود اطمینان نداشت که بتواند اندرزهای آن پیامبر را بپذیرد. ناچار مصلحت دانسته که بیشتر نداند تا بار مسئولیتش سنگین‌تر نشود. در فاصله ظهور حضرت موسی علیه‌السلام تا ظهور حضرت عیسی علیه‌السلام تعداد بی‌شماری پیامبر وجود داشتند که همگی ←

● وَ رُوِیَ أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرائيلَ جَمَعَ ثَمانِينَ تابُوتاً مِنَ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَنْتَفِعْ بِعِلْمِهِ، فَأَوْحَىَ اللهُ تَعالىٰ إِلىٰ نَبِيِّهِمْ أَنْ قُلْ لِهٰذَا الْجامِعِ:
لَوْ جَمَعْتَ كَثِيراً مِنَ الْعِلْمِ لَمْ يَنْفَعْكَ إِلاّٰ أَنْ تَعْمَلَ بِثَلاٰثَةِ أَشْياءَ:
لاٰ تُحِبِّ الدُّنْيا فَلَيْسَتْ بِدارِ الْمُؤْمِنِينَ... وَ لاٰ تُصاحِبِ الشَّيْطانَ فَلَيْسَ بِرَفِيقِ الْمُؤْمِنِينَ... وَ لاٰ تُؤْذِ أَحَداً فَلَيْسَ بِحِرْفَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

○ **روایت شده است که** مردی از بنی اسرائیل هشتاد صندوق کتاب علمی و دینی را جمع‌آوری کرده بود و اما از علم خود بهره‌ای نمی‌برد. خداوند به پیامبر (پیامبر زمان) آنان الهام کرد: که به آن مرد بگوید: هر چه بیشتر کتاب را جمع‌آوری و علم را بیاموزد، نفعی باو نمی‌رساند، مگر اینکه به سه چیز عمل کند:
دنیا را دوست نداشته باشد، چون خانه ابدی مؤمن نیست.
با شیطان دوستی و رفاقت نکند چون او دوست و رفیق مسلمان نمی‌باشد.
کسی را اذیّت نکند، زیرا اذیّت و آزار حرفه و صفت مؤمن نیست.

● وَ عَنْ أَبِي سُلَيْمانِ الدّارانِيِّ رحمه الله أَنَّهُ قالَ فِي الْمُناجاةِ:
إِلٰهِي... لَئِنْ طالَبْتَنِي بِذَنْبِي لَأَطْلُبَنَّكَ بِعَفْوِكَ، وَلَئِنْ طالَبْتَنِي بِبُخْلِي لَأَطْلُبَنَّكَ بِسَخائِكَ؛ وَ لَئِنْ أَدْخَلْتَنِي النّارَ لَأَخْبَرْتُ أَهْلَ النّارِ بِأَنِّي أُحِبُّكَ.

→
پیرو تورات و تابع دین حضرت موسی بودند و مانند علمای دین اسلام (که پیرو حضرت محمد و اسلام هستند)، مبلّغ آن دین بودند. و ضمناً مردم آنان را می‌شناختند و برای هر مسئله‌ای به آنان مراجعه می‌کردند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (علماء أُمّتي كأنبياء بني اسرائيل. علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند. مترجم.

○ **ابوسلیمان دارانی** رحمه الله:[۱] در راز ونیاز خود باخداوند می‌گفت: خداوندا اگر تو مرا به گناهانم بخوانی، من ترا به عفو و بخشش می‌خوانم.
اگر تو مرا به بخل و حسادتم بخوانی، من ترا به کرامت و سخاوتت می‌خوانم.
اگر تو در آتش عذابم بیندازی، من به اهل جهنم خبر می‌دهم، که تو را دوست دارم.

● **وَ قیلَ:**
أَسْعَدُ النّٰاسِ مِنْ لَهُ قَلْبٌ عٰالِمٌ؛ وَ بَدَنٌ صابِرٌ، وَ قَنٰاعَةٌ بِمٰا فِي اليَدِ.

○ **گفته شده است:** خوشبخت‌ترین مردم کسی است که این سه خصوصیات را داشته باشد:
قلبی عالم و آگاه و بیدار.
بدنی صابر و بردبار.
و به آنچه که دارد قناعت کند.

● **وَ عَنْ اِبْرٰاهیمِ النَّخَعیِّ** رحمه الله:
إِنَّمٰا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ قَبْلَكُمْ بِثَلاٰثِ خِصٰالٍ: بِفُضُولِ الْكَلاٰمِ وَ فُضُولِ الطَّعٰامِ وَ فُضُولِ المَنٰامِ.

○ **از ابراهیم نخعی** رحمه الله:[۲] قبل از شما کسانی بودند به سه خصلت

---

(۱) عبدالرحمن بن احمد بن عطیة عنسی مذحجی، ابوسلیمان، زاهد مشهور و معروف. اهل دار یا دمشق به بغداد رفت و مدتی در آنجا زندگی کرد. سپس به شام برگشت و یکی از کبار متصوفه بود. و اخباری در زهد و تقوا دارد. و سال ۲۱۵ هجری قمری وفات یافت.
(۲) ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسود، ابو عمران نخعی از آل مذحج، از کبار تابعین بود ←

هلاک شدند:

پر حرفی پر خوری پر خوابی

● وَ عَنْ يَحْيىٰ بْنِ مَعٰاذٍ الرّٰازِيِّ رحمه‌الله:

طُوْبىٰ لِمَنْ تَرَكَ الدُّنْيا قَبْلَ أَنْ تَتْرُكَهُ، وَ بَنىٰ قَبْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَهُ، وَ اَرْضىٰ رَبَّهُ قَبْلَ أَنْ يَلْقٰاهُ.

○ از یحیی بن معاذ رازی رحمه‌الله:

خوشا به حال کسی که دنیا را ترک کند قبل از آنکه دنیا او را ترک کند. قبرش را آماده کند، قبل از آنکه وارد آن شود.(یعنی کار نیک را انجام دهد) پروردگارش را قبل از آنکه باو پیوندد راضی کند.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رضی‌الله‌عنه:

مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ سُنَّةُ اللهِ، وَ سُنَّةُ رَسُولِهِ، وَ سُنَّةُ أَوْلِيٰائِهِ فَلَيْسَ فِي يَدِهِ شَيْءٌ.

قِيلَ لَهُ: مٰا سُنَةُ اللهِ؟

قٰالَ: كِتْمٰانُ السِّرِ.

وَ قِيلَ: مٰا سُنَةُ الرَّسُولِ؟

قٰالَ: اَلْمُدٰارٰاةُ بَيْنَ النّٰاسِ.

وَ قِيلَ: مٰا سُنَّةُ أَوْلِيٰائِهِ؟

قٰالَ: اِحْتِمٰالُ الأَذىٰ عَنِ النّٰاسِ.

وَ كٰانُوا ـ مِنْ قَبْلِنٰا ـ يَتَوٰاصُونَ بِثَلاٰثِ خِصٰالٍ وَ يَتَكٰاتَبُونَ بِهٰا:

→

صالح و صادق الرّوایت بود، در سال (۴۶ هـ ۶۶۶ م) درکوفه متولد شد، بیشتر از مردم مخفی بود، و توصیه می‌کرد که محل او را به کسی نگویند. در سال (۹۶ هـ ـ ۷۱۶ م) وفات یافت.

مَنْ عَمِلَ لِآخِرَتِهِ كَفَاهُ اللهُ أَمْرَ دينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ أَحْسَنَ سَريرَتَهُ أَحْسَنَ اللهُ عَلانِيَتَهُ وَ مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ أَصْلَحَ اللهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ.

○ از علی رضی الله عنه:

کسی که دارای سنت خداوند نباشد، چیزی را در دست ندارد. گفته شد: سنت خداوند کدام است؟ در جواب فرمودند: پنهان داشتن اسرار دیگران.

کسی که دارای سنت رسول خدا ﷺ نباشد، چیزی در دست ندارد. گفته شد: سنت رسول خدا ﷺ کدام است؟ در جواب گفتند: مدارا با مردم.

کسی که دارای سنت اولیاء خدا نباشد دارای چیزی نیست، گفته شد. سنت اولیاء خدا کدام است؟ در جواب فرمودند: پذیرش و تحمل اذیّت مردم.

و فرمودند: قبل از ما سه خصلت را به همدیگر سفارش می‌کردند و یا می‌نوشتند:

کسی که برای آخرتش کارکند خداوند کارهای دنیا و آخرت او را فراهم و میسر خواهد کرد.

کسی که باطن خود را اصلاح کند، خداوند ظاهر او را اصلاح خواهد کرد.

کسی که بین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح خواهد کرد.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه:

كُنْ عِنْدَ اللهِ خَيْرَ النَّاسِ، وَ كُنْ عِنْدَ النَّفْسِ شَرَّ النَّاسَ، وَ كُنْ عِنْدَ النَّاسِ رَجُلاً مِنَ النَّاسِ.

○ **از علی رضی الله عنه:**

نزد خداوند بزرگ بهترین مردم باش.
نزد نفس و شیطان بدترین مردم باش.
نزد مردم، مردی از مردم باش.

● **قیلَ:**

أَوْحَىَ اللهُ تَعٰالىٰ إِلىٰ عُزَيْرِ النَّبِيِّ عليه السلام فَقٰالَ:
يٰا عُزَيْرُ.. إِذٰا أَذْنَبْتَ ذَنْباً صَغيراً فَلاٰ تَنْظُرْ إِلىٰ صِغَرِهِ، وَ انْظُرْ إِلىٰ مَنِ الَّذي أَذْنَبْتَ لَهُ، وَ إِذٰا أَصٰابَكَ خَيْرٌ يَسيرٌ فَلاٰ تَنْظُرْ إِلىٰ صِغَرِهِ، وَانْظُرْ إِلىٰ مَنِ الَّذي رَزَقَكَ، وَ إِذٰا أَصٰابَكَ بَلِيَّةٌ فَلاٰ تَشْكُني إِلىٰ خَلْقي كَمٰا لاٰ أَشْكُوكَ إِلىٰ مَلاٰئِكَتي إِذٰا صَعِدْتَّ إِلىٰ مُسٰاويكَ.

○ **گفته شده است:**

خداوند بزرگ به پیامبر الهام کرد و گفت: ای عزیز:(۱)
وقتی گناهی کوچک کردی به کوچکی آن گناه توجه نکن، به کسی نگاه و توجه کن که گناه و نافرمانی او را کرده‌ای.
وقتی که خیر کمی برای تو فراهم گردید، به کمی آن نگاه نکن. به کسی نگاه کن که آن خیر را فراهم کرده و روزیت را رسانده است.
وقتی که بلایی دامنت را گرفت، نزد بندگان من از من شکوائیه نکن، آنچنانکه من نزد فرشتگانم از تو شکایتی نمی‌کنم.

---

(۱) عزیر یکی از پیامبران بنی اسرائیل است. خداوند بزرگوار صد سال او را بخواب برد و خرش هم در کنارش مرد سپس او و خرش را زنده گردانید (این قصه را در آخر کتاب صفحه ۱۹۳ مطالعه فرمائید).

● **وَ عَنْ حاتَمِ الاَصَمّ رَحِمَهُ اللهُ:**

ما مِنْ صَباحٍ إلاّ وَ يَقُولُ الشَيْطانُ لي: ما تَأْكُلُ؟ وَ ما تَلْبِسُ؟ وَ أَيْنَ تَسْكُنُ؟... فَأَقُولُ لَهُ: آكُلُ المَوْتَ. وَ أَلْبِسُ الْكَفَنَ، وَ أَسْكُنُ القَبْرَ.

○ **از حاتم اصم رحمه‌الله:**(۱) روزی نبوده است که صبح شیطان به من نگوید:

چه می‌خوری؟. در جواب گفته‌ام: مرگ می‌خورم.

چه می‌پوشی؟. در جواب گفته‌ام: کفن می‌پوشم.

درکجا زندگی می‌کنی؟. در جواب گفته‌ام: در قبر زندگی می‌کنم.

● **وَ عَنْ النَّبِيِّ صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم:**

«مَنْ خَرَجَ مَنْ ذِلِّ الْمَعْصِيَةِ إِلىٰ عِزِّ الطّاعَةِ أَغْناهُ اللهُ تَعالىٰ مِنْ غَيْرِ مالٍ، وَ أَيَدَّهُ مِنْ غَيْرِ جُنْدٍ، وَ أَعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشيرَةٍ».

○ **از حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم** کسی که از سایه گناه و عصیان به سایه طاعت و عبادت رود، خداوند او را:

بدون مال و ثروت، بی‌نیاز می‌کند.

بدون نیرو و سپاه پیروز و مؤیدش می‌کند.

بدون قوم و قبیله صاحب عزّتش می‌کند.

● **وَ رُوِيَ أَنَّهُ صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلىٰ أَصْحابِهِ فَقالَ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟**

فَقالُوا: أَصْبَحْنا مُؤْمِنِينَ بِاللهِ.

فَقالَ: وَ ما عَلاَمَةُ إِيمانِكُمْ؟

---

(۱) او پسر عنوان کنیه‌اش ابوعبدالرحمن مشهور به اصم است. به زهد و ورع و ساده زیستی مشهور بوده و سخنانی در زهد و حکمت دارد و از اهالی بلخ بوده است و به بغداد رفته و امام احمد حنبل را زیارت نموده و در بعضی از جنگها شرکت داشته است و گفته‌اند حاتم اصم لقمان این امت (امت محمدی) است و در سال (۲۳۷هـ - ۸۵۱م) فوت کرده است.

قٰالُوا: نَصْبِرُ عَلىٰ البَلاٰءِ، وَ نَشْكُرُ عَلىٰ الرَّخاٰءِ، وَ نَرْضىٰ بِالْقَضاٰءِ.
فَقٰالَ عَلَيْهِ‌السَّلاٰمُ: «أَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ حَقّاً وَ رَبِّ الكَعْبَةِ».

○ **روایت شده است که حضرت رسول اکرمﷺ** روزی بر یارانش وارد شد و گفت:

شب را چگونه به روز آورده‌اید؟. گفتند: با ایمان به خداوند بزرگ.
فرمود علامت ایمان به خداوند بزرگ کدام است؟. گفتند: در بلا صبر می‌کنیم. در آسایش شکرگذار و به قضا راضی هستیم.
فرمودند به پروردگار کعبه قسم شما مؤمن واقعی هستید.

● **اَوْحَیَ اللهُ تَعٰالیٰ اِلیٰ بَعْضِ الْاَنْبِیٰاءِ:**

مَنْ لَقِيَنِي وَ هُوَ يُحِبُّنِي أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي، وَ مَنْ لَقِيَنِي وَ هُوَ يَخَافُنِي جَنَّبْتُهُ نٰارِي، وَ مَنْ لَقِيَنِي وَ هُوَ يَسْتَحِي مِنِّي أَنْسَيَتُ الحَفَظَةَ ذُنُوبَهُ.

○ **خداوند به یکی از انبیاء وحی کرد و گفت:** کسی که به من پیوندد، در حالی دوستم داشته باشد، به بهشت خود داخلش می‌کنم.
کسی که به من پیوندد، در حالی که خوف مرا در دل داشته باشد، از آتش عذاب خودم دورش می‌کنم.
کسی که به من پیوندد، در حالی که از من شرم و حیا کند، گناهانش را از یاد فرشتگان محافظ (کرام الکاتبین) می‌برم.

● **وَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه:**

أَدِّمٰا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكَ تَكُنْ أَعْبُدَ النّٰاسِ، وَ اجْتَنِبْ مَحٰارِمَ اللهِ تَكُنْ أَزْهَدَ النّٰاسِ، وَ ارْضِ بِمٰا قَسَّمَ اللهُ لَكَ تَكُنْ أَغْنىٰ النّٰاسِ.

○ **از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه:**

آنچه که خداوند بر تو واجب کرده است، انجام ده، تا عابدترین مردم شوی.
از گناهان خدا دوری کن، تا زاهدترین مردم شوی.
بآنچه که تقسیم کرده است راضی باش، تا بی‌نیازترین مردم شوی.

● **وَ عَنْ صٰالِحِ المَرْقَديِّ رحمه الله أَنَّهُ مَرَّ بِبَعْضِ الدِّيٰارِ فَقٰالَ:**
يٰا دِيٰارُ أَيْنَ أَهْلُكَ الْأَوَّلُونَ؟ وَ أَيْنَ عِمٰارُكَ الْمٰاضُونَ؟ وَ أَيْنَ سُكّٰانُكَ الْأَقْدَمُونَ؟ فَهَتِفَ بِهِ هٰاتِفٌ: اِنْقَطَعَتْ آثٰارُهُمْ، وَ بَلِيَتْ تَحْتَ التُّرٰابِ أَجْسٰامُهُمْ، وَ بَقِيَتْ أَعْمٰالُهُمْ قَلاٰئِدَ فِي أَعْنٰاقِهِمْ.

○ **صالح مرقدی رحمه الله از محلی گذشت و گفت:**

ای سرزمین، ساکنان و مردمان اولی کجا هستند؟ آبادی کنندگان گذشته چه شدند؟ ساکنین قدیمی کجا رفتند؟
صدایی غیبی جواب داد، آثارشان ناپدید گردید. بدنشان در زیر خاک پوسیده شد. اعمالشان طوق گردنشان گردید، و باقی مانده است.

● **وَ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه:**
تَفَضَّلْ عَلىٰ مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ، وَ اسْأَلْ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ، وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ

○ **از علی رضي الله عنه:**

بر هرکسی که میل داری بخشش کنی تو امیر و فرمانروای او هستی.
و از هرکس که دوست داری درخواست کنی تو اسیر او هستی.
و از هر کسی که بی‌نیاز و مستغنی باشی تو نظیر و همتای او هستی

● وَ عَنْ يَحْيىٰ بْنِ مَعٰاذٍ رحمه‌الله :

تَرْكُ الدُّنْيا كُلُّها أَخْذُها كُلِّها، فَمَنْ تَرَكَها كُلَّها أَخَذَها كُلَّها، وَ مَنْ أَخَذَها كُلَّها تَرَكَها كُلَّها، فَأَخْذُها في تَرْكِها؛ وَ تَرْكُها في أَخْذِها.

○ از يحيى بن معاذ رحمه‌الله :

ترک همه دنيا گرفتن همه آن است، پس کسی همه دنيا را ترک کند، همه آن را گرفته است.

و کسی که همه دنيا را بگيرد، همه آن را ترک کرده است.

پس گرفتن آن در ترک کردن آن، و ترک کردن آن در گرفتن آن است.

● وَ عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ الأَدْهَمِ رحمه‌الله :

أَنَّهُ قيلَ لَهُ: بِما وَجَدْتَ الزُّهْدَ؟ قالَ: بِثَلاثَةِ أَشْياءَ: رَأَيْتُ القَبْرَ مُوحِشاً وَ لَيْسَ مَعي مُونِسٌ، وَ رَأَيْتُ طَريقاً طَوُيلاً وَ لَيْسَ مَعي زادٌ، وَ رَأَيْتُ الْجَبّارَ قاضِياً وَ لَيْسَ مَعي حُجَّةٌ.

○ به ابراهيم ادهم رحمه‌الله [1] گفته شد: زهد را چگونه يافتی؟ گفت به سه چيز:

قبر را ترسناک ديدم در حالی که همدمی ندارم.

راه را طولانی دانستم و در حالی که توشه‌ای ندارم.

خدای جبار را قاضی ديدم و در حالی دليلی نداشتم.

---

(۱) ابراهيم بن ادهم بن منصور تميمی بلخی، ابو اسحاق، زاهد معروف. پدرش از ثروتمندان بلخ بود. فقه را تحصيل کرد و به بغداد مسافرت کرد و در عراق و شام و حجاز گشت و از علماء مناطق سه گانه درس و پند گرفت. از طريق، درو کردن، باغبانی، حمّالی و آسيابانی می‌زيست. در جهاد مسلمانان با روم شرکت کرد و جنگيد به عربی فصيح سخن می‌گفت و هيچگونه لهجه نداشت. وارد مجلس موعظه سفيان ثوری، به طور ناگهانی، گرديد و او سخن خود را کوتاه کرد و پايان داد از ترس اينکه شايد بحضور او لغزشی پيدا کند. و در سال (۱۶۱ هـ ۷۷۸م) وفات يافت.

● وَ عَنِ الشِّبْلِيِّ رَحِمَهُ‌الله «وَ هُوَ مِنْ عُظَماءِ العارِفينَ» قالَ:
إلٰهي إنّي أُحِبُّ أَنْ أَهَبَ لَكَ جَميعَ حَسَناتي مَعَ فَقْري وَ ضَعْفي، فَكَيْفَ لا تُحِبُّ سَيِّدي أَنْ تَهَبَ لي جَميعَ سَيِّئاتي مَعَ غِناكَ [يا] مَوْلايَ عَنّي.

○ شبلی رحمه‌الله:[۱] که از عارفان بزرگ است فرمود:

خدایا دوست دارم تمام نیکیهایم را، با وصف فقیری وضعیفیم، به تو هدیه دهم. پس ای سرورم چگونه تو دوست نداری بدیهایم را به من ببخشی؟ با وصف غنا و بی‌نیازیت.

● وَ قالَ:
إذا أَرَدْتَ أَنْ تَسْتَأْنِسَ بِاللهِ فَاسْتَوْحِشْ مِنْ نَفْسِكَ.

○ و فرمود: اگر می‌خواهی با خدا انس بگیری از نفس خود بترس (خود راکوچک شمار)

● وَ قالَ:
لَوْ ذُقْتُمْ حَلاوَةَ الوَصْلَةِ لَعَرِفْتُمْ مَرارَةَ القَطيعَةِ.

○ و فرمود: اگر شیرینی وصلت را می‌چشیدید آنوقت تلخی هجران و دوری را می‌شناختید.

---

(۱) دلف بن جحدر شبلی (ابوبکر) زاهد عابد. در اول کار والی دنباوند بود. ولایت را ترک کرد و گوشه‌نشین گردید. و بعنوان شخصی صالح و درستکار مشهور گردید و بـه سـلک متصوفه پیوست، اصلش از خراسان بود. منسوب به روستای (شبله) می‌باشد. تولدش در (بسر) رای در سال (۲۴۷ هـ ق ـ ۸۶۱ م) وفاتش در بغداد در سال (۳۳۴ هـ ق ـ ۹۴۶ م) در سن ۸۷ سالگی به (ابوبکر شبلی) معروف است.

● **وَ عَنْ سَفْيانِ الثَّوْرِيِّ رحمه الله:**

أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْأُنْسِ بِاللهِ تَعالىٰ: ما هُوَ؟ فَقالَ: أَنْ لا تَسْتَأْنِسَ بِكُلِّ وَجْهٍ صَبيحٍ، وَ لا بِصَوْتٍ طَيِّبٍ، وَ لا بِلِسانٍ فَصيحٍ.

○ **از سفیان ثوری** رحمه الله، از انس و الفت با خداوند بزرگ سؤال شد. در جواب گفت: نباید.

با روی تمام گشاده، (چهره‌های زیبا = تجملات دنیایی.)

با صدای خوش، (آوازهای گوناگون = سرگرمی با صدای خوش و دلربا)

با زبانی فصیح انس گرفت.(خودنمائی با زبان=اظهار فصاحت و بلاغت.)

● **وَ عَنْ اِبْنِ عَبّاسٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قالَ:**

اَلزُّهْدُ ثَلاثَةُ أَحْرُفٍ... زايٌ وَ هاءٌ وَ دالٌ، فَالزّايُ زادٌ لِلْمَعادِ، وَ الْهاءُ هُدىً لِلدّينِ، وَ الدّالُ دَوامٌ عَلَى الطّاعَةِ.

○ **از ابن عباس** رضی الله عنه:[1] زهد سه حرف است(زا ـ ها ـ دال)

(زا) زاد و توشه راه معاد است.

(ها) هدایت و راهنمای دین است.

(دال) ترک دنیا است.

● **وَ قالَ في مَوْضِعٍ آخَرَ:**

اَلزُّهْدُ ثَلاثَةُ أَحْرُفٍ: اَلزّايُ تَرْكُ الزّينَةِ، وَ الْهاءُ تَرْكُ الْهَوىٰ، وَ الدّالُ تَرْكُ الدُّنْيا.

---

(۱) عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قریشی هاشمی، ابوالعباس رضی الله عنه دانشمند امّت صحابی جلیل. در مکه در سال (۳ ق ـ هـ ـ ۶۱۹ م) متولد شد. ملازم رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. در جمل و صفین همراه علی رضی الله عنه حضور داشت. در آخر عمر نور چشمش کم شد. در طائف ماندگار شد. و در آنجا در سال (۶۸ هـ ق ـ ۶۸۷ م) در عمر ۷۱ سالگی وفات یافت. در صحیحین ۱۶۶۰ حدیث از او روایت شده است.

○ **و در جای دیگر می‌فرماید:** زا: ترک زینت، ها: ترک هوا و هوس، دال: ترک دنیا.

● **وَ عَنْ حامِدِ اللَّفّافِ رحمه الله أَنَّهُ قالَ:**

أَتاهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ: أَوْصِني، فَقالَ: اِجْعَلْ لِدينِكَ غِلافاً كَغِلافِ الْمُصْحَفِ.
قيلَ لَهُ: ما غِلافُ الدّينِ؟
قالَ لَهُ: تَرْكُ الْكَلامِ إِلاّ ما لابُدَّ مِنْهُ، وَ تَرْكُ الدُّنْيا إِلاّ ما لابُدَّ مِنْهُ، وَ تَرْكُ مُخالَطَةِ النّاسِ إِلاّ ما لابُدَّ مِنْهُ، ثُمَّ اِعْلَمْ أَنَّ أَصْلَ الزُّهْدِ الْاِجْتِنابُ عَنِ الْمَحارِمِ، كَبيرِها وَ صَغيرِها، وَ أَداءُ جَميعِ الْفَرائِضِ، يَسيرِها وَ عَسيرِها؛ وَ تَرْكُ الدُّنْيا عَلى أَهْلِها؛ قَليلِها وَ كَثيرِها.

○ **حامد لفاف رحمه الله گفته است:** وقتی که مردی نزد او آمد و گفت: مرا پندی ده و نصیحتی کن. گفت:

برای دینت غلافی (برگی) مانند غلاف (برگ) قرآن بساز. به او گفته شد: غلاف دین چیست؟ گفت:

ترک سخن گفتن، جز در مواردی که سخن، لازم و ضروری باشد.

ترک دنیا جز در مواردی که نیاز باشد. برای رفع آن.

ترک اختلاط با مردم جز در موارد نیاز.

سپس بدان که: اصل زهد عبارت است از دوری جستن از گناهان کوچک و بزرگ و ادای تمام فرایض و واجبات، چه آسان، و چه سخت و دشوار آن و ترک دنیا برای اهلش، چه زیاد و چه کم آن.

● **وَ عَنْ لُقْمانِ الْحَكيمِ أَنَّهُ قالَ لِابْنِهِ:**

يا بُنَيَّ: إِنَّ النّاسَ ثَلاثَةُ أَثْلاثٍ: ثُلْثٌ لِلّهِ، وَ ثُلْثٌ لِنَفْسِهِ، وَ ثُلْثٌ لِلدُّودِ فَأَمّا ما هُوَ لِلّهِ فَرُوحُهُ، وَ ما هُوَ لِنَفْسِهِ فَعَمَلُهُ، وَ أَمّا ما هُوَ لِلدُّودِ فَجِسْمُهُ.

○ **لقمان حکیم[۱] به پسرش گفت:** پسرم‌انسان به‌سه‌قسمت تقسیم‌شده‌است:
قسمتی برای خداوند، و آن روح او است.
قسمتی برای خود او، و آن عمل و کردار او است.
قسمتی برای کرمها، و آن جسد و بدن او است.

● **وَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ:**
ثَلاٰثٌ يَزِدْنَ فِي الحِفْظِ وَ يُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ: اَلسِّوَاكُ، وَ الصَّوْمُ وَقِرٰاءَةُ القرآنِ.
○ **از علی رضی الله عنه** سه چیز حافظه را زیاد و بلغم را از بین می‌برند.
سـواک - روزه - تـلاوت قرآن

● **وَ عَنْ كَعْبِ الاَحْبٰارِ رَحِمَهُ اللهُ:**
اَلْحُصونُ لِلْمُؤْمِنينَ [مِنَ الشَّيْطٰانِ] ثَلاٰثٌ: اَلْمَسْجِدُ حِصْنٌ، وَ ذِكْرُ اللهِ حِصْنٌ وَ قِراءَةُ القُرْآنِ حِصْنٌ.
○ **از کعب الاحبار رحمه الله:[۲]** سه چیز حصار و حفاظت مسلمانان هستند از نفوذ شیطان:
مسجد و عبادت در آن.
ذکر و یاد خداوند بزرگ.
تلاوت قرآن.

---

(۱) لقمان حکیم بقولی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل است. قولی دیگر. فیلسوف و حکیمی عرب زبان و نژاد است.
(۲) کعب بن ماتع بن ذی هجن حمیری، ابواسحاق، یکی از تابعین، در جاهلیّت یکی از کبار علماء و دانشمندان یهود در یمن بود. در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمان شد. و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به مدینه رفت. صحابه و سایر مسلمانان بسیاری از اخبار اقوام و ملّتهای گذشته را، از او یاد گرفتند. و او از آنان قرآن و سنّت رسول خدا را آموخت. و در سال (۳۲ هـ - ۶۵۲م) در سن ۱۰۴ سالگی در حمص وفات یافت.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمٰاءِ أَنَّهُ قٰالَ:
ثَلاٰثٌ مِنْ كَنْزِ اللهِ تَعٰالىٰ لاٰ يُعْطِيهَا اللهُ إِلاّٰ مَنْ أَحَبَّهُ: اَلْفَقْرُ، وَ الْمَرَضُ، وَ الصَّبْرُ.

○ **از یکی از دانشمندان:**(۱) خداوند، سه گنج خود را، بجز به کسانی که دوستشان دارد نمی دهد:

فقر و دستتنگی در دنیا.

بیماری جسمی و بدنی.

صبر و بردباری در برابر مصیبت.

● وَ عَنْ اِبْنِ عَبّٰاسٍ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا ـ حِينَ سُئِلَ:
مٰا خَيْرُ الْأَيّٰامِ؟ وَ مٰا خَيْرُ الشُّهُورِ؟ وَ مٰا خَيْرُ الْأَعْمٰالِ... فَقٰالَ: خَيْرُ الْأَيّٰامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَ خَيْرُ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَ خَيْرُ الْأَعْمٰالِ اَلصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِوَقْتِهٰا. فَمَضىٰ عَلىٰ ذٰلِكَ ثَلاٰثَةُ أَيّٰامٍ فَبَلَغَ عَلِيّاً رضي الله عنه أَنَّ ابْنَ عَبّٰاسٍ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا ـ سُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ فَاَجٰابَ بِكَذٰا فَقٰالَ عَلِيٌّ رضي الله عنه: لَوْ سُئِلَ الْعُلَمٰاءُ وَ الْحُكَمٰاءُ وَ الْفُقَهٰاءُ

(۱) هدیه این سه چیز از طرف خداوند به مؤمن بر سبیل ابتلاء و آزمایش است. که عادت الله این طور جاری شده است که بعضی از بندگان را به طریق گوناگون در بوته آزمایش قرار دهد. ورنه آنچنانکه حضرت رسول خبر داده است: مؤمن قوی در نزد خداوند عزّ و جلّ، عزیز تر از مؤمن ضعیف است. قدرت انسان یا به مال و ثروت، یا به سلامتی بدن و یا به قوّت ایمان است. این کافی است تعدادی از عشره مبشره به بهشت، از اغنیا می‌باشند. از جمله ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف. مسلّم، خداوند تا کسی را مورد آزمایش قرار ندهد، سبب و عامل، فقر و بیماری را برای او فراهم نمی‌کند. درست مانند مورد آزمایش قرار دادن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و حضرت ایوب علیه السلام که هر یک از آنان را با ایجاد کردن سبب و عاملی، مبتلا کرد. آنچه که مسلم است، فقر و بیماری هر کسی، آزمایش الهی نمی‌باشد. بلکه عوامل دیگری غیر از ابتلاء و آزمایش الهی داشته است. ولی هر سختی و هر رنجی و هر نوع بیماری بر اثر هر سبب و عاملی که در دنیا برای انسان اتفاق می‌افتد، مادام انسان صبور و بردبار باشد و همراه صبر و تحمّل به دفع آن اقدام کند، چه به نتیجه برسد، و چه بدون نتیجه باشد، در پیشگاه خداوند بزرگوار، دارای اجر و پاداش بزرگی است. مترجم.

مِنَ المَشْرِقِ إِلىٰ المَغْرِبِ لَمَا أَجابُوا بِمِثْلِ ما أَجابَ بِهِ اِبْنُ عَبّاسٍ، إِلاَّ أَنِّي أَقُولُ: إِنَّ خَيْرَ الْأَعْمالِ ما يَقْبَلُ اللهُ تَعالىٰ مِنْكَ، وَ خَيْرُ الشُّهُورِ ما تَتُوبُ فيهِ إِلىٰ اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً وَ خَيْرُ الْأَيّامِ ما تَخْرُجُ فيهِ مِنَ الدُّنْيا إِلىٰ اللهِ تَعالىٰ مُؤْمِناً بِاللهِ.

○ **از ابن عباس رضی الله عنه سؤال شد:**

بهترین روزها کدام است؟ گفت: روز جمعه.

بهترین ماهها کدام؟ گفت: ماه رمضان المبارک.

بهترین اعمال کدام است؟ گفت: نماز پنجگانه که در وقت خود ادا شوند.

پس از گذشت سه روز خبر به حضرت علی رضی الله عنه رسید. که ابن عباس رضی الله عنه به چنین سؤالاتی، این چنین جواب داده است. گفت: از علماء و فقها و حکما، از مشرق تا مغرب، این سؤال می‌شد، این چنین جوابی را که ابن عباس داده است، نمی‌دادند. جز اینکه من می‌گویم:

بهترین اعمال و کردار آن است که خداوند از تو بپذیرد.

بهترین ماهها آن‌است که عبد در آن، در پیشگاه خداوند خالصانه توبه کند.

بهترین روزها آن است، که در آن با ایمان از دنیا به سوی خدا بروی.

● **وَ قالَ الشّاعِرُ:**

أَما تَرىٰ كَيْفَ يَبْلَيْنا الْجَديدانِ   وَ نَحْنُ نَلْعَبُ فِي سِرٍّ وَ إِعْلانِ
لا تَرْكَنَنْ إِلىٰ الدُّنْيا وَ نِعْمَتِها   فَإِنَّ أَوْطانَها لَيْسَتْ بِأَوْطانِ
وَاْعْمَلْ لِنَفْسِكَ مِنْ قَبْلِ الْمَماتِ فَلا   تَغْرُرْكَ كَثْرَةُ أَصْحابٍ وَ إِخْوانِ

○ **شاعری گفته است:**

آیا نمی‌بینی که شب و روز چه بلایی بر سر ما می‌آورند. که ما در نهان و آشکار سرگرم بازی هستیم؟

به دنیا و به نعمتهای آن پایبند مباش. که قرارگاههای آن قرارگاهی قابل

اعتماد نیستند.
قبل از مرگ برای خودت کاری کن. کثرت و زیادی دوستان و برادران مغرورت نکنند.

● وَ قِيلَ:
إِذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي ٱلدِّينِ، وَ زَهِدَ فِي الدُّنْيٰا، وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ.
○ **گفته شده است:** وقتی که خداوند به عبد خود اراده خیر کند.
او را در دین فهیم و آگاه.
در دنیا پرهیزکار.
به عیب و نقص خود آگاه می‌کند.

● وَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ اَنَّهُ قٰالَ:
«حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيٰاكُمْ ثَلاٰثٌ: اَلطِّيبُ، وَ النِّسٰاءُ، وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلاٰةِ» وَ كٰانَ مَعَهُ أَصْحٰابُهُ جُلُوساً فَقٰالَ أَبُوبَكْرٍ الصِّدِيقُ رضی الله عنه: صَدَقْتَ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ، وَحُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيٰا ثَلاٰثٌ: اَلنَّظَرُ إِلىٰ وَجْهِ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ إِنْفٰاقُ مٰالِي عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ أَنْ تَكُونَ اِبْنَتِي تَحْتَ رَسُولِ اللّٰهِ.
فَقٰالَ عُمَرُ رضی الله عنه: صَدَقْتَ يٰا أَبٰابَكْرٍ، وَ حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيٰا ثَلاٰثٌ: اَلأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الثَّوْبُ الْخَلَقُ.
فَقٰالَ عُثْمٰانَ رضی الله عنه: صَدَقْتَ يٰا عُمَرُ، وَ حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيٰا ثَلاٰثٌ: إِشْبٰاعُ الجِيعٰانِ، وَ كِسْوَةُ العُرْيٰانِ، وَ تِلاٰوَةُ القُرْآنِ.
فَقٰالَ عَلِيٌّ رضی الله عنه: صَدَقْتَ يٰا عُثْمٰانُ، وَحُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيٰا ثَلاٰثٌ: اَلْخِدْمَةُ لِلضَّيْفِ، وَ الصَّوْمُ فِي الصَيْفِ، وَ الضَّرْبُ بِالسَّيْفِ.
فَبَيْنٰا هُمْ كَذٰلِكَ إِذْ جٰاءَ جِبْرٰائِيلُ علیه السلام وَ قٰالَ:

أَرْسَلَنِي اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمّا سَمِعَ مَقالَتَكُمْ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَني عَمّا أُحِبُّ إِنْ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيا. فَقالَ «مَا تُحِبُّ إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيا»؟ قالَ: إِرْشادَ الضّالّينَ وَ مُؤانَسَةَ الغُرَباءِ القانِتينَ وَ مُعاوَنَةَ أَهْلِ العِيالِ المُعْسِرينَ.
وَ قالَ جِبْرائيلُ عليه‌السلام: يُحِبُّ رَبُّ العِزَّةِ جَلَّ جَلالُهُ مِنْ عِبادِهِ ثَلاثَ خِصالٍ: بَذْلَ الْاِسْتِطاعَةِ، وَ الْبُكاءَ عِنْدَ النَّدامَةِ، وَ الصَّبْرَ عِنْدَ الْفاقَةِ.

○ **رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:** سه چیز نزد من در دنیا عزیز است:
۱ـ بوی خوش ـ ۲ـ زن [۱] ۳ـ نماز خواندن که روشنایی چشم من است.
عده‌ای از یاران که نزد او بودند، ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه هم گفت: سه چیز در دنیا نزد من عزیز است:
نگاه کردن به صورت و جمال رسول خدا.
انفاق مال و ثروت بر رسول خدا.
اینکه دخترم همسر رسول خدا است.
عمر رضی‌الله‌عنه هم گفت: سه چیز در دنیا نزد من عزیز است:
امر بمعروف: دستور دادن به انجام اعمال نیک.
نهی از منکر: منع کردن مردم از انجام اعمال زشت.
پوشیدن لباس قدیمی: (منظور لباس کهنه و مندرس و خشن نیست. بلکه هدف لباس ساده و متناسب است).
عثمان رضی‌الله‌عنه گفت: سه چیزی در دنیا نزد من عزیز است:
سیر کردن گرسنگان.
تهیه و تدارک لباس برای بی‌لباسها.
تلاوت قرآن مجید.
علی رضی‌الله‌عنه گفت: یا عثمان راست گفتی. در دنیا سه چیز هم نزد من عزیز

(۱) مراجعه به آخر کتاب صفحه ۱۹۷.

است.
خدمت به مهمان.
گرفتن روزه در تابستان.
و گرداندن و ضربت وارد کردن به شمشیر (در میدان).
در آن هنگام که مشغول این گفت و شنود بودند، جبریل امین آمد و گفت: خداوند بزرگ گفتگوی شما را شنید، و به تو ای رسول خدا، فرمان داد، که از من سؤال کنی: اگر اهل دنیا بودم، چه چیزی را دوست می‌داشتم.
حضرت رسول فرمودند، یا جبریل، تو اگر اهل دنیا بودی چه چیزی را دوست می‌داشتی؟
جبرئیل در جواب گفت:
ارشاد و راهنمایی گمراهان.
انس و الفت با غریبان فروتن.
مساعدت و کمک به خانواده‌های کم درآمد و فقیر.
و خداوند عزّ و جلّ سه خصلت را از بندگان خود را دوست می‌دارد.
بخشش در حال توان
در وقت توبه، گریان.
صبر در وقت تنگدستی، برای فقیران.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ:
مَنْ اِعْتَصَمَ بِعَقْلِهِ ضَلَّ، وَ مَنْ اِسْتَغْنىٰ بِمالِهِ قَلَّ، وَ مَنْ عَزَّ بِمَخْلُوقٍ ذَلَّ.
○ **از یکی از دانشمندان:**
کسی که به عقل خود اعتماد کند، گمراه (و بی دلیل است).

کسی که به مال خود، مستغنی باشد و قناعت کند، قلیل است.
کسی که خود را بر مردم عزیز داند، خوار و ذلیل است.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ:
ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ ثَلاٰثُ: خِصالٍ اَلْحَيَاءُ مِنَ اللهِ تَعٰالىٰ؛ وَ الْحُبُّ فِي اللهِ، وَ الْأُنْسُ بِاللهِ.
○ **یکی از دانشمندان گفته است:** سه خصلت ثمر معرفت است:
شرم و حیا از خداوند بزرگ.
محبّت خداوند بزرگ.
انس و الفت با خداوند بزرگ.

● وَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهُ قٰالَ:
«اَلْمَحَبَّةُ أَسٰاسُ الْمَعْرِفَةِ؛ وَ الْعِفَّةُ عَلاٰمَةُ الیَقِینِ؛ وَ رَأْسُ الیَقِینِ اَلتَّقْوىٰ وَ الرِّضىٰ بِتَقْدِیرِ اللهِ تَعٰالىٰ».
○ **از رسول خدا ﷺ:**
محبّت اساس و پایه معرفت است.
عفّت علامت و نشانه یقین است.
اصل یقین، تقوا و رضا به تقدیر خداوند است.

● وَ عَنْ سَفْیٰانِ بْنِ عَیینَةِ رحمه الله: قَالَ:
مَنْ أَحَبَّ اللهَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ اللهُ تَعٰالىٰ، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَحَبَّهُ اللهُ تَعٰالىٰ أَحَبَّ مٰا أُحِبَّ فِي اللهِ تَعٰالىٰ، وَ مَنْ أَحَبَّ مٰا أُحِبَّ فِي اللهِ تَعٰالىٰ أَحَبَّ أَنْ لاٰ يَعْرِفُهُ النّٰاسُ.
○ **از سفیان بن عُیَیْنة رحمه الله:**[1]

---

(۱) سفیان بن عُیَیْنة بن میمون الهلال الکوفی، ابو محمد، محدث حرم مکّی، از آزادگـان ←

کسی که خدا را دوست داشته باشد، دوست دارد، کسی که خداوند دوستش دارد.
کسی که دوست داشته باشد، کسی راکه، خداوند بزرگ دوستش دارد، دوست دارد آنچه که او در راه خداوند بزرگ، دوستش دارد.
کسی که دوست داشته باشد، آنچه که او در راه خدا دوستش دارد، دوست دارد، مردم او را نشناسند. (تظاهر و خودنمائی را دوست ندارد.

● وَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قٰالَ:

«صِدْقُ الْمَحَبَّةِ فِی ثَلٰاثِ خِصٰالٍ: أَنْ یَخْتٰارَ کَلٰامَ حَبِیبِهِ عَلیٰ کَلٰامِ غَیْرِهِ، وَ یَخْتٰارَ مُجٰالَسَةَ حَبِیبِهِ عَلیٰ مُجٰالَسَةِ غَیْرِهِ؛ وَ یَخْتٰارَ رِضٰاءَ حَبِیبِهِ عَلیٰ رِضٰاءِ غَیْرِهِ».

○ **از حضرت رسول اکرم**ﷺ صداقت محبّت سه نشانه دارد.
سخن دوستش را بر سخن دیگران ترجیح دهد.
مجلس دوستش را بر مجلس دیگران برتر بداند.
رضای دوستش را بر رضای دیگران برتری دهد.

● وَ عَنْ وَهَبِ بْنِ مُنَبِّهِ الیَمٰانِیِّ رحمه‌الله: قٰالَ

مَکْتُوبٌ فِی التَوْرٰاةِ، اَلْحَرِیصُ فَقِیرٌ وَ إِنْ کٰانَ مَلَکَ الدُّنیٰا، وَ الْمُطِیعُ مُطٰاعٌ وَ إِنْ کٰانَ مَمْلُوکاً وَ الْقٰانِعُ غَنِیٌّ وَ إِنْ کٰانَ جٰائِعاً.

→
بود. در سال (۱۰۷ هـ - ۷۵۲ م) در کوفه متولد شد و در مکّه مکرّمه زندگی کرد و در سال (۱۹۸ هـ ۸۱۴م) در عمر ۹۱ سالگی در همان شهر مکّه وفات یافت. حافظ مورد اعتماد و اطمینان و دارای علم سرشار و قدر و ارزش فراوانی بود. حضرت شافعی گفته بود. اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می‌رفت. از بینائی محروم بود و هفتاد سال مراسم حج را انجام داد. آثار او «الجامع» در حدیث و کتابی در تفسیر قرآن می‌باشد.

○ **از وهب بن منبه یمانی رحمه‌الله:**[1] در تورات نوشته شده است:
آزمند فقیر است. اگر چه مالک تمام دنیا هم باشد.
از فرمانبردار، فرمانبرداری می‌شود، اگر چه برده باشد.
قانع غنی و بی‌نیاز است، اگر چه گرسنه باشد.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْحُکَماءِ:**

مَنْ عَرَفَ اللهَ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَعَ الْخَلْقِ لَذَّةٌ، وَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْیا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِیها رَغْبَةٌ، وَ مَنْ عَرَفَ عَدْلَ اللهِ تَعالیٰ لَمْ یَتَقَدَّمْ إِلَیْهِ الْخُصَماءُ.

○ **از یکی از دانشمندان:**

کسی که خدا را بشناسد، با مردم هیچ لذتی نمی‌برد.
کسی که دنیا را بشناسد، به آن رغبتی و علاقه‌ای نشان نمی‌دهد.
کسی عدل و دادگری خداوند را بشناسد، دشمنان بر او پیشی نمی‌گیرند.

● **وَ عَنْ ذِی النُّونِ الْمِصرِیّ رحمه‌الله:**

کُلُّ خائِفٍ هارِبٌ، وَکُلُّ راغِبٍ طالِبٌ، وَکُلُّ آنِسٍ بِاللهِ مُسْتَوْحِشٌ عَنْ نَفْسِهِ.

---

(۱) وهب بن منبه انباوی صنعائی زماری، ابو عبدالله، مورخ، به اخبار فراوانی از کتب قدیم آگاه بود، عالم به اساطیر، مخصوصاً به اسرائیلیات. جزو تابعین به حسابش می‌آورند. اصلش از ابناء فارس و مادرش از حمیر بود. در سال (۳۴ هـ ـ ۶۵۴ م) متولد و در صنعا در سال (۱۱۴ هـ ـ ۷۳۲ م) در سن ۸۰ سالگی وفات یافت. از کتب معروف او کتابی است «در بیان و اسماء پادشاهان حمیر و اخبار و قصص و قبر و اشعار آنان» ابن خلکان صاحب کتاب «وفیات الاعیان» آن را دیده است در یک جلد و گفته است جزو کتاب‌های مفید است و کتاب «قصص الانبیا خطّی» و «قصص الاخیار المجهول المصر» را دارد. حاجی خلیفه در «کشف الظّنون» از آنها نامبرده است.

○ از ذوالنون مصری رحمه الله:(۱)

هر ترسویی گریزان است.

هر راغبی خواهان است.

هرکس با خداوند مونس باشد از نفس خود ترسان است.

● وَ قالَ:

اَلْعارِفُ بِاللّٰهِ تَعالىٰ أَسيرٌ، وَ قَلْبُهُ بِصيرٌ، وَ عَمَلُهُ لله كَثيرٌ.

○ همچنین گفته:

کسی که به خداوند بزرگ عارف باشد و او را بشناسد. اسیر است.

قلب او بینا و بصیر است.

عمل خیر او فراوان و کثیر است.

● وَ قالَ:

اَلْعارِفُ بِاللّٰهِ تَعالىٰ وَفِيٌّ، وَ قَلْبُهُ ذَكِيٌّ، وَ عَمَلُهُ لِلّٰهِ زَكِيٌّ

○ و باز هم گفته است:

عارف به خدا با وفا است.

قلب او پر از ذکا است.

عمل او پاک و روا است.

---

(۱) ثوبان بن ابراهیم اخمیمی مصری، ابوالفیاض یا ابوالفیض یکی از بسیار پرهیزکاران پر عبادت از اهل مصر، نوبی‌الاصل و از آزادگان بود. دارای فصاحت بلاغت سرشار و شعر را می‌سرود. او اول کسی بود در مصر، در تربیت احوال و مقامات اهل ولایت سخن راند. عبدالله بن حکم او را انکار کرد. و متوکل خلیفه عباسی او را به (زندقه) متهم و نزد خود احضار نمود و به سخنانش گوش فرا داد و سپس آزادش کرد. و به مصر برگشت و در سال (۲۴۵ هـ - ۸۵۹ م) وفات یافت.

● وَ عَنْ اَبِي سُلَيْمانِ الدّارانِيِّ رحمه‌الله اَنَّهُ قالَ:
أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ اَلْخَوْفُ مِنَ اللهِ، وَ مِفْتاحُ الدُّنْيا اَلشَّبَعُ، وَ مِفْتاحُ الآخِرَةِ اَلجُوعُ.

○ از سلیمان دارانی رحمه‌الله:

اصل هر خیری در دنیا و آخرت خوف از خدا است.

کلید دنیا پرستی سیری است. (خوردن و آشامیدن چیزی که ضروری نیست فقط بخاطر لذّت بیشتر)

کلید آخرت گرسنگی است. (به اندازه نیاز بدن خوردن و دوری از لذاید و خوشگذرانی)

● وَ قيلَ:
اَلعِبادَةُ حِرْفَةٌ، وَ حانُوتُها اَلْخَلْوَةُ، وَ رَأْسُ مالِها اَلتَّقْوىٰ، وَ رِبْحُها اَلْجَنَّةُ.

○ همچنین گفته شده:

عبادت حرفه و شغل است.

دکان عبادت، خلوت است.

سرمایه آن پرهیزکاری و ثمر آن، بهشت است.

● وَ قالَ مالِكُ بْنُ دِينارٍ رحمه‌الله:
اِحْبِسْ ثَلاثاً بِثَلاثٍ حَتّٰى تَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... اَلْكِبْرَ بِالتَّواضُعِ، وَالْحِرْصَ بِالْقَناعَةِ، وَالْحَسَدَ بِالنَّصيحَةِ.

○ مالک بن دینار رحمه‌الله (۱) گفته است: سه چیز را بوسیله سه چیز نیکو

---

(۱) مالک بن دینار بصری، ابو یحیی، از راویان حدیث، شخصی بود وارع، از کسب و دسترنج خود می‌خورد و قرآن را در برابر مزد و اجرت می‌نوشت. در بصره در سال (۱۳۱ هـ - ۷۴۸ م) وفات یافت.

گردان تا جزو مؤمنان قرار گیری.

تکبّر به تواضع

حرص و طمع به قناعت

حسد و کینه به پند و نصیحت.

بَابُ الرُّبَاعيِّ

● رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ اَنَّهُ قَالَ لِاَبِي ذَرٍّ الغَفَّارِيِّ رضي الله عنه :
«يٰا أَبٰاذَرّ... جَدِّدِ السَّفِينَةَ فَإِنَّ البَحْرَ عَمِيقٌ، وَ خُذِ الزّٰادَ كٰامِلاً فَإِنَّ السَّفَرَ بَعِيدٌ، وَ خَفِّفِ الْحَمْلَ فَإِنَّ العَقَبَةَ كَؤُودٌ، وَ أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النّٰاقِدَ بَصِيرٌ»

اندرزهای چهارگانه

○ روایت شده است که حضرت رسول ﷺ به ابوذر غفاری رضي الله عنه[1] گفت:

ای ابوذر:

کشتی را تازه تعمیر کن، دریا عمیق است.
توشه راه آماده کن، سفر طولانی و دراز است.
بار را سبک کن، گردنه‌ها تیز و سخت است.
عمل را خالص کن، زیر حسابرس خیلی بینا است.

---

(۱) نامش جندب پسر جناده، پسر سفیان پسر عبید. از قبیله بنی غفار. ملقب به ابوذر: از کبار صحابه است می‌گویند: بعد از چهار نفر (مرد) به حضرت رسول اکرم ﷺ ایمان آورد. یعنی پنجمین مسلمان (مرد) بود. در صداقت و راستی ضرب المثل شده است. بعد از رحلت پیامبر ﷺ به شام مهاجرت کرد. و در سال (۳۲ هـ ۶۵۲ م) در روستای «ربذه» یکی از روستاهای (مدینه) وفات یافت. مسلم و بخاری ۲۸۱ حدیث را از او روایت کرده و در صحیحین به ثبت رسانیده‌اند.

● وَ قالَ الشّاعِرُ:

فَرْضٌ عَلَى النّاسِ أَنْ يَتُوبُوا لٰكِنْ تَرْكُ الذُّنُوبِ أَوْجَبُ
وَ الصَّبْرُ فِي النائِبٰاتِ صَعْبٌ لٰكِنْ فَوْتُ الثَّوابِ أَصْعَبُ
وَ الدَّهْرُ فِي صَرْفِهِ عَجِيبٌ لٰكِنْ غَفْلَةُ النّاسِ أَعْجَبُ
كُلُّ ما قَدْ يَجِيءُ قَرِيبٌ وِ لٰكِنَّ المَوْتَ مِنْ ذَاكَ أَقْرَبُ

○ شاعر گفته است:

توبه بر مردم واجب است. اما ترک گناه و معصیّت واجب‌تر است.
تحمّل گرفتاری سخت است. اما از دست دادن ثواب سخت‌تر است.
تحوّلات زمان شگفت‌انگیز است. اما غفلت مردم شگفت‌انگیزتر است.
چیزی که می‌آید، نزدیک است. اما مرگ از آن نزدیک‌تر است.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمٰاءِ:

أَرْبَعَةٌ حَسَنٌ، وَ لٰكِنْ أَرْبَعَةٌ مِنْهٰا أَحْسَنُ.. اَلْحَيٰاءُ مِنَ الرِّجٰالِ حَسَنٌ، وَ لٰكِنَّهُ مِنَ المَرْأَةِ أَحْسَنُ؛ وَالْعَدْلُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَلٰكِنَّهُ مِنَ الْأُمَرٰاءِ أَحْسَنُ؛ وَالتَّوْبَةُ مِنَ الشَيْخِ حَسَنٌ وَ لٰكِنَّهٰا مِنَ الشّابِّ أَحْسَنُ؛ وَالْجُودُ مِنَ الْأَغْنِيٰاءِ حَسَنٌ وَ لٰكِنَّهُ مِنَ الفُقَرٰاءِ أَحْسَنُ.

○ از یکی از حکماء: چهار چیز نیک هستند اما چهار چیز از آنها نیکوتراند.
شرم و حیا از مردان نیک است. اما شرم و حیا از زن نیکوتر است.
اجرای عدالت بوسیله هرکسی نیک است. اما بوسیله امراء نیک‌تر است.
توبه پیر نیک است. اما توبه جوان نیک‌تر است.
سخاوت ثروتمندان نیک است. اما سخاوت فقراء نیک‌تر است.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمٰاءِ:**

أَرْبَعَةٌ قَبيحٌ، لٰكِنْ أَرْبَعَةٌ مِنْهٰا أَقْبَحُ: اَلذَّنْبُ مِنَ الشّٰابِّ قَبيحٌ وَ مِنَ الشَّيْخِ أَقْبَحُ؛ وَالْاِشْتِغٰالُ بِالدُّنْيا مِنَ الْجٰاهِلِ قَبيحٌ وَ مِنَ الْعٰالِمِ أَقْبَحُ؛ وَالتَّكَسُّلُ فِي الطّٰاعَةِ مِنْ جَميعِ النّٰاسِ قَبيحٌ وَ مِنَ الْعُلَمٰاءِ وَالطَّلَبَةِ أَقْبَحُ؛ وَالتَّكَبُّرُ مِنَ الْأَغْنِيٰاءِ قَبيحٌ، وَ مِنَ الْفُقَرٰاءِ أَقْبَحُ.

○ **از یکی از دانشمندان:** چهار چیز زشت هستند. اما چهار چیز از آنها زشت تراند.

گناه و عصیان جوان زشت است. اما گناه و عصیان، پیر زشت‌تر است.

اشتغال (تنها) به کارهای دنیایی، برای نادان زشت است. اما برای علماء و طالب العلم زشت‌تر است.

سستی در عبادت برای مردم زشت است. اما برای علماء و دانشمندان و طالبان علم زشت‌تر است.

تکبر برای اغنیاء وثروتمندان زشت است. اما برای فقرا زشت‌تر است.

● **وَ قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«اَلْكَوٰاكِبُ أَمٰانٌ لِأَهْلِ السَّمٰاءِ، فَإِذَا انْتَثَرَتْ كٰانَ الْقَضٰاءُ عَلىٰ أَهْلِ السَّمٰاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتي أَمٰانٌ لِأُمَّتي فَإِذٰا زٰالَ أَهْلُ بَيْتي كٰانَ الْقَضٰاءُ عَلىٰ أُمَّتي، وَ أَنَا أَمٰانٌ لِأَصْحٰابي فَإِذٰا ذَهَبْتُ كٰانَ الْقَضٰاءُ عَلىٰ أَصْحٰابي، وَالْجِبٰالُ أَمٰانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذٰا ذَهَبَتْ كٰانَ الْقَضٰاءُ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ».

○ **رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:**[1]

ستارگان برای اهل آسمان حافظ و امان هستند، وقتی که بی‌نور شدند، قضا و قدر بر اهل آسمان است

(۱) به آخر کتاب ص ۲۰۳ مراجعه فرمائید.

اهل بیت من برای امت من حافظ هستند، وقتی که اهل بیت رفتند، امت من مورد قضا و قدر قرار می‌گیرند.

من برای اصحاب و یارانم امان و حافظ هستم، وقتی که من رفتم، قضا و قدر بر اصحابم وارد می‌شود.

کوهها حافظ و امان اهل زمین هستند، وقتی که کوهها از بین رفتند، قضا بر اهل زمین وارد می‌شوند.

● وَ عَنْ اَبِي بَكْرٍ الصِّدِيقِ رضی الله عنه اَنَّهُ قَالَ:

أَرْبَعَةٌ تَمَامُهَا بِأَرْبَعَةٍ: تَمَامُ الصَّلاٰةِ بَسَجْدَتَيِ السَّهْوِ، وَالصَّوْمُ بِصَدَقَةِ الفِطْرِ، وَالحَجُّ بِالْفِدْيَةِ، وَالْإِيمَانُ بِالْجَهَادِ.

○ **از ابوبکر صدیق** رضی الله عنه چهار چیز به چهار چیز به اتمام وکمال می‌رسند.

نماز به سجده سهو به اتمام می‌رسد. (در صورتی سهوی که به سجده جبران شود، پیش آید. مترجم)

روزه به صدقه فطر (سرفطره) به کمال می‌رسد.

حج به (فدیه).

ایمان به جهاد.

● وَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُبَارَكِ:

مَنْ صَلَّى كُلَّ يَوْمٍ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً فَقَدْ أَدَّىٰ حَقَّ الصَّلاٰةِ وَ مَنْ صَامَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلاٰثَةَ أَيَّامٍ فَقَدْ أَدَّى حَقَّ الصِّيَامِ، وَ مَنْ قَرَأَ كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ آيَةٍ فَقَدْ أَدَّىٰ حَقَّ القِرٰاءَةِ، وَ مَنْ تَصَدَّقَ فِي جُمُعَةٍ بِدِرْهَمٍ فَقَدْ أَدَّىٰ حَقَّ الصَّدَقَةِ.

○ **از عبدالله بن مبارک:**[۱]

(۱) به آخر کتاب ص ۲۰۵ مراجعه نمائید.

کسی هر روز دوازده رکعت نماز (سنّت) را بخواند، حق نماز را ادا کرده است.

کسی هر ماه سه روز، روزه بگیرد، حق روزه را ادا نموده است.

کسی هر روز یکصد آیه از قرآن را بخواند، حق قرائت قرآن را ادا نموده است.

کسی در جمعه سکه‌ای را صدقه دهد، حق صدقه را ادا کرده است.

● وَ قالَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

اَلْبُحُورُ أَرْبَعَةٌ: اَلْهَوٰى بَحْرُ الذُّنُوبِ، وَالنَّفْسُ بَحْرُ الشَّهَوٰاتِ، وَالْمَوْتُ بَحْرُ الْأَعْمٰارِ، وَالْقَبْرُ بَحْرُ النِّدٰامٰاتِ.

○ **عمر رضي الله عنه گفته است:** چهار دریا وجود دارند:

هوا و هوس دریای گناه هستند.

نفس دریای شهوت است.

مرگ دریای عمر است.

قبر دریای پشیمانی و ندامت است.

● وَ عَنْ عُثْمٰانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

وَجَدْتُ حَلاٰوَةَ العِبادَةِ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيٰاءَ: أَوَّلُهٰا: فِي أَدٰاءِ فَرٰائِضِ اللهِ، وَالثّانِي: فِي اجْتِنٰابِ مَحٰارِمِ اللهِ، وَ الثّٰالِثُ: فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ. اِبْتِغٰاءَ ثَوٰابِ اللهِ، وَالرّٰابِعُ: فِي النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ اِتِّقٰاءَ غَضَبِ اللهِ.

○ **از عثمان رضي الله عنه** شیرینی عبادت را در چهار چیز یافتم.

در ادای فرائض و واجبات

در اجتناب و دوری از گناه.

در امر به معروف که طلب ثواب از خداوند است.
در نهی از منکر که دوری از خشم خداوند است.

● وَ قالَ اَیْضاً رضی الله عنه :
أَرْبَعَةٌ ظاهِرُهُنَّ فَضیلةٌ وَ باطِنُهُنَّ فَریضَةٌ... مُخالَطَةُ الصّالِحینَ فَضیلَةٌ وَ الْاِقْتِداءُ بِهِمْ فَریضَةٌ، وَ تِلاوَةُ القُرْآنِ فَضیلَةٌ وَ الْعَمَلُ بِهِ فَریضَةٌ، وَ زِیارَةُ القُبُور فَضیلَةٌ وَ الْاِسْتِعدادُ لَها فَریضَةٌ؛ وَ عِیادَةُ الْمَریضِ فَضیلَةٌ وَ اِتِّخاذُ الْوَصِیَّةِ مِنْهُ فَریضَةٌ.

○ از عثمان رضی الله عنه چهار چیز ظاهرش فضیلت و باطنش واجب است.
همنشینی با صلحا فضیلت و پیروی از آنان واجب است.
تلاوت قرآن فضیلت، و عمل به آن واجب است.
زیارت قبور فضیلت، و آمادگی برای آن واجب است.
عیادت بیمار فضیلت، و وادارکردن او به وصیّت واجب است.

● وَ عَنْ عَلِیٍ رضی الله عنه اَنَّهُ قالَ:
مَنْ اشْتاقَ اِلیٰ الْجَنَّةِ سارَعَ اِلیٰ الخَیْراتِ، وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّارِ اِنْتَهیٰ عَنْ الشَّهَواتِ، وَ مَنْ تَیقَّنَ بِالْمَوْتِ اِنْهَدَمَتْ عَلَیْهِ اللَّذاتُ، وَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْیا هانَتْ عَلَیْهِ الْمُصیباتُ.

○ از علی رضی الله عنه
کسی که آرزومند بهشت باشد، در انجام کارهای خیر سریع العمل است.
کسی از آتش جهنم بترسد، به شهوات خاتمه می‌دهد.
کسی به مرگ یقین داشته باشد، لذّت را منهدم می‌کند. (به دنبال لذات دنیوی نیست)
کسی که دنیا را بشناسد، مصائب برایش قابل تحمل است.

● وَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهُ قالَ:

«اَلصَّلاٰةُ عِمادُ الدّينِ وَ الصَّمْتُ أَفْضَلُ، وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِىءُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ الصَّمْتُ أَفْضَلُ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ وَ الصَّمْتُ أَفْضَلُ، وَ الْجِهادُ سِنامُ الدّينِ وَ الصَّمْتُ أَفْضَلُ»

○ **از حضرت رسول اکرم ﷺ**

نماز ستون دین است. در حالی که خاموشی برتر است.
صدقه خشم الهی را خاموش می‌کند. در حالی که خاموشی برتر است.
روزه پوشش آتش جهنم است. اما خاموشی برتر است.
جهاد رکن عظیم دین است. در حالی که خاموشی برتر است.

● وَ قيلَ

أَوْحَىٰ اللهُ تَعالىٰ إِلىٰ نَبِيٍّ مِنَ الْاَنْبِياءِ مِنْ بَنِي إِسْرائيلَ وَ قالَ صُمْتُكَ عَنِ الباطِلِ لِي صَوْمٌ وَ حِفْظُكَ الْجَوارِحَ عَنِ المَحارِمِ لِي صَلاٰةٌ وَ إِيّاسُكَ عَنْ الخَلْقِ لِي صَدَقَةٌ، وَ كُفُّكَ الْأَذىٰ عَنِ المُسْلِمينَ لِي جِهادٌ.

○ **گفته شده است:** که خداوند به یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل وحی نمود:
خاموش شدن و دوری کردنت از باطل (باطل نگفتن) برای من روزه است.
محفوظ نمودن اعضای بدنت از گناه، برای من نماز است.
ناامید شدنت (چیزی نخواستن) از مردم، برای من صدقه است.
کوتاه آمدنت از اذیّت و آزار مسلمانان برای من جهاد است.

● وَ عَنْ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قالَ:

أَرْبَعَةٌ مِنْ ظُلْمَةِ القَلْبِ: بَطْنٌ شَبْعانٌ مِنْ غَيْرِ مُبالاٰةٍ، وَ صُحْبَةُ الظّالِمينَ وَ نِسْيانُ الذُّنُوبِ الماضِيَةِ، وَ طُولُ الْأَمَلِ

وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ نَوُرِ الْقَلْبِ: بَطْنٌ جائِعٌ مِنْ حَذَرٍ، وَ صُحْبَةُ الصّالِحِينَ، وَ حِفْظُ الذُّنُوبِ الْماضِيَةِ، وَ قَصْرُ الْأَمَلِ.

○ **از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه چهار چیز عامل تاریکی قلب هستند.**

شکم سیر، از روی بی‌مبالاتی (پرکردن شکم بدون توجه به حلال و حرام).

همنشینی و هم صحبتی با ظالمان و ستمکاران.

فراموش کردن و از یاد بردن گناهان گذشته.

ادامه و طول دادن به هوا و هوس و آرزو. (۱)

---

(۱) از خطر ناکترین کارها که انسان در آن درگیر می‌شود، طول آرزو و هوا و هوس است. چون آرزو و امیال انسان را در تاخیر قرار می‌دهد، تا بطور ناگهانی مرگ دامنش را می‌گیرد و خود را بدون راه و توشه آخرت می‌بیند که آمادگی شایسته‌ای برای آن ندارد. دیگر دستش بجایی نمی‌رسد. شیطان فریبش داده و آرزو گمراهش کرده است. «امام ابن الجوزی» در کتاب «تلبیس ابلیس» ص ۴۰۴ می‌گوید «چه بسا بر قلب یهود و نصارا اسلام خطور می‌نمود. اما شیطان همیشه پشیمان و نادمش می‌کرد و می‌گفت: عجله نکن و به فکر و اندیشه فرصت بده، به تأخیرش می‌انداخت، تا بر کفر دنیا را ترک می‌کرد. و همچنین گناه کار را به تأخیر در توبه وادار می‌کند تحریکش می‌کند به رسیدن به امیال و آرزوی شهوانی عجله کند و هنوز برای توبه و پشیمانی زود است. زیادند کسانی که تصمیم جدی گرفته‌اند، وادارشان به تأخیر می‌کند و زیادند کسانی برای بدست آوردن فضیلت می‌کوشند، پشیمانشان می‌کند. چه بسا فقیه و دانشجو تصمیم به مرور درسش می‌گیرد، باو می‌گوید ساعتی استراحت کن. یا عابدی در دل شب بیدار می‌شود که دو رکعت نماز بخواند، باو می‌گوید: هنوز وقت داری و همیشه سستی و کسلی را دوست داشتنی جلوه می‌دهد و هرگونه عملی را به تأخیر می‌اندازد و انجام هر کاری را در چهارچوبه آرزو و امیال قرار می‌دهد. پس لازم است که تصمیم قطعی باشد. جزم و اراده تدارک وقت، و انجام عمل در وقت خود، و ترک تأخیر، و روی گرداندن از امیال و آرزوست. ترسو تأمین ندارد. چیزی که از بین رفت بر نمی‌گردد. سبب هر تقصیر و کوتاهی، توقع خیر، یا میل به شرّ طول امیال و آرزو است. انسان همیشه خود را به ترک شرّ، و روی آوردن به خیر پند می‌دهد. اما جز، وعده بخود نیست. (یعنی شرط اصلی عمل است). یکی از صور مرگ، تعجیل جدی آن است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند: (نماز خداحافظی را بخوان)، بعضی از سلف، گفته‌اند، هوشیار تأخیر باشید. براستی یکی از بزرگترین نیروی شیطان تأخیر است، مثل کسیکه در عمل

←

○ **و چهار چیز سبب روشنایی قلب هستند.**
شکم گرسنه از روی احتیاط (کم خوری و دوری از حرام)
همنشینی و هم جلیسی صالحان و درست کاران
در یاد ماندن و به فکر افتادن گناهان گذشته
کوتاه آمدن از آرزوها.

● **وَ عَنْ حَاتَمِ الْاَصَّمِ رحمه‌الله:**

مَنْ اِدَّعیٰ أَرْبَعةً بِلاٰ اَرْبَعَةٍ فَدَعْوٰاهُ کِذْبٌ: مَنْ اِدَّعیٰ حُبَّ اللهِ وَ لَمْ یَنْتَهِ عَنْ مَحٰارِمِ اللهِ تَعٰالیٰ فَدَعْوٰاهُ کِذْبٌ، وَ مَنْ اِدَّعیٰ حُبَّ النَّبِیِّ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ وَ کَرِهَ الْفُقَرٰاءَ وَ الْمَسٰاکِینَ فَدَعْوٰاهُ کِذْبٌ، وَ مَنْ اِدَّعیٰ حُبَّ الْجَنَّةِ وَ لَمْ یَتَصَدَّقْ فَدَعْوٰاهُ کِذْبٌ، وَ مَنْ اِدَّعیٰ خَوْفَ النّٰارِ وَ لَمْ یَنْتَهِ عَنِ الذُّنُوبِ فَدَعْوٰاهُ کِذْبٌ.

○ **از حاتم اصم رحمه‌الله:** کسی که بدون وجود چهار چیز، چهار چیز را مدعی باشد دعوی او دروغ است.
ادعای محبّت خداوند، بدون کوتاه آمدن و دست کشیدن ازعصیان وگناه.
ادّعای محبّت پیامبر ﷺ، در صورتی که فقراء و بی‌نوایان را برانـد و از آنان دوری کند.
دوست داشتن و آرزوی بهشت، بدون صدقه و خیرات.
ترس از آتش جهنم و ادامه گناه و نافرمانی.

→

مصمم و کسی در طول امیال و آرزوست، مانند مسافرانی است که وارد شهری می‌شوند، مصمم آنچه که لازمه سفر است می‌خرد و آماده حرکت می‌شود. تنبل می‌گوید: آماده خواهم کرد، فعلاً هستیم. ناگهان بوق حرکت زده مـی‌شود. او بـه آرزو مـی‌رسد و ایـن، مـتأسف می‌گردد. این است مثل مردمان دنیا، بعضی آمـاده و بـیدارانـد. وقـتی مـرگ آمـد پشـیمان نمی‌شوند. بـعضی مـغرور و دست خـالی هسـتند، جـرعه تـلخ نـدامت را در وقت سـفر می‌نوشند.» مصحح.

● وَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهُ قالَ:
«عَلامَةُ الشَّقاوَةِ أَرْبَعَةٌ: نِسْيانُ الذُّنُوبِ الْماضِيَةِ، وَ هِيَ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ مَحْفُوظَةٌ، وَ ذِكْرُ الْحَسَناتِ الْماضِيَةِ وَ لا يُدْرىٰ أَقُبِلَتْ أَمْ رُدَّتْ؛ وَ نَظَرُهُ إِلىٰ مَنْ فَوْقَهُ فِي الدُّنْيا، وَ نَظَرُهُ إِلىٰ مَنْ دُوْنَهُ فِي الدّينِ، وَ يَقُوْلُ اللهُ تَعالىٰ أَرَدْتُهُ وَ لَمْ يُرِدْني، فَتَرَكْتُهُ.
وَ عَلامَةُ السَّعادَةِ أَرْبَعَةٌ: ذِكْرُ الذُّنُوبِ الْماضِيَةِ، وَ نِسْيانُ الْحَسَناتِ الْماضِيَةِ، وَ نَظَرُهُ إِلىٰ مَنْ فَوْقَهُ فِي الدّينِ، وَ نَظَرُهُ إِلىٰ مَنْ دُونَهُ فِي الدُّنْيا».

○ **از حضرت رسول اکرم ﷺ: علامت شقاوت چهار چیزاند:**

فراموش کردن گناهان گذشته، در حالی که نزد خداوند محفوظ و ماندگاراند.

بیان حسنات و خیراتی که انجام داده است در حالی نمی‌داند، از او پذیرفته شده است یا نه.

و نگریستن و نگاه کردن به کسی که در دنیا بالاتر از او است.

نگریستن به کسی که در دین پائین‌تر از او است. خداوند می‌گوید: او را خواستم او مرا نخواست. پس ترکش کردم

○ **و علامت خوشبختی چهار چیزاند:**

به یاد آوردن گناهان گذشته.

فراموش کردن حسنات و خیرات گذشته.

نگریستن به کسانی که در دین از او بالاتراند.

نگریستن به کسانی که در دنیا از او پائین‌تراند.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ
اِنَّ شَعائِرَ الْاِيمانِ اَرْبَعَةٌ: اَلتَّقْوىٰ، وَ الْحَياءُ وَ الشُّكْرُ، وَ الصَّبْرُ.

○ **از یکی از دانشمندان:** شعایر ایمان چهاراند:

تقوا و پرهیزکاری

حیا و شرم

شکر و سپاسگذاری

صبر و تحمل و بردباری

● **وَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قالَ:**

«اَلْأُمَّهاتُ أَرْبَعٌ: أُمُّ الْأَدْوِيَةِ، وَ أَمُّ الْآدٰابِ، وَ أُمُّ الْعِبٰادٰاتِ، وَ أُمُّ الْأَمٰانِيِّ.. فَأُمُّ الْأَدْوِيَةِ قِلَّةُ الْأَكْلِ، وَ أُمُّ الْآدٰابِ قِلَّةُ الْكَلاٰمِ، وَ أُمُّ الْعِبٰادٰاتِ قِلَّةُ الذُّنُـوبِ، وَ أُمُّ الْأَمٰانِيِّ اَلصَّبْرُ».

○ **از حضرت رسول اکرم ﷺ** مادران چهاراند:

مادر داروها کم خوردن است.

مادر ادب و آداب، کم گویی است.

مادر عبادات گناه نکردن است.

مادر آرزوها، صبر و بردباری است. (یعنی برای رسیدن به آرزوها صبر اساس کار است).

● **وَ قالَ ﷺ:**

«أَرْبَعَةُ جَوَاهِرَ فِي جِسْمِ بَنِي آدَمَ يُزِيلُهٰا أَرْبَعَةُ أَشْيٰاءَ: أَمَّا الْجَـوٰاهِـرُ: فَـالْعَقْلُ، وَالدِّينُ، وَ الْحَيٰاءُ، وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ: فَالْغَضَبُ يُزِيلُ الْعَقْلَ؛ وَ الْحَسَدُ يُزِيلُ الدِّينَ؛ وَ الطَّمَعُ يُزِيلُ الحَيٰاءَ؛ وَ الْغَيْبَةُ تُزِيلُ الْعَمَلَ الصّٰالِحَ».

○ **همچنین فرموده‌اند ﷺ:** چهارگوهر در بدن بنی آدم وجود دارد. چهار چیز، آن چهارگوهر را نابود می‌کند.

گوهر عقل، که خشم آنرا نابود می‌کند.
گوهر دین، حسد آن را از بین می‌برد.
گوهر حیا، که طمع و آز، آن را نابود می‌کند.
گوهر عمل صالح، غیبت آن را نابود می‌کند.

● **وَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قالَ:**

«أَرْبَعَةٌ فِی الْجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ: اَلْخُلُودُ فِی الْجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ خِدْمَةُ الْمَلائِکَةِ خَیْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ جِوارُ الْأَنْبِیاءِ فِی الْجَنَّةُ خَیْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ رِضَی اللهِ تَعالیٰ فِی الْجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ».

«وَ أَرْبَعَةٌ فِی النّارِ شَرٌّ مِنَ النّارِ: اَلْخُلُودُ فِی النّارِ شَرٌّ مِنَ النّارِ، وَ تَوْبیخُ الْمَلائِکَةِ اَلْکُفّارَ فِی النّارِ شَرٌّ مِنَ النّارِ، وَ جِوارُ الشَّیْطانِ فِی النّارِ شَرٌّ مِنَ النّارِ، وَ غَضَبُ اللهِ تَعالیٰ فِی النّارِ شَرٌّ مِنَ النّارِ».

○ **از حضرت رسول اکرم ﷺ** چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت هستند.
جاودان بودن در بهشت، بهتر از بهشت است.
خدمت ملائکه بهتر از بهشت است.
جوار انبیاء در بهشت، بهتر از بهشت است.
رضای خداوند بزرگ در بهشت، بهتر از بهشت است.
و چهار چیز در جهنم، بدتر از جهنم هستند.
ابدی بودن در آتش جهنم، بدتر از آتش جهنم است.
توبیخ کردن ملائکه، کافران را بدتر، از آتش جهنم است.
همسایگی شیطان در آتش، بدتر از آتش است.
قهر خداوند بزرگ، در آتش بدتر از آتش است.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ:**

حِينَ سُئِلَ: كَيْفَ اَنْتَ؟ فَقالَ: أَنَا مَعَ الْمَوْلىٰ عَلَى الْمُوافَقَةِ، وَ مَعَ النَّفْسِ عَلَى الْمُخالَفَةِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ عَلَى النَّصيحَةِ، وَ مَعَ الدُّنْيا عَلَى الضَّرُورَةِ.

○ **از بعضی از حکما:** سؤال شد: چگونه هستی، گفت:

با مولا در حال موافقت.

با نفس در حال مخالفت

با مردم در حال نصیحت.

با دنیا در حال ضرورت. (یعنی به اندازه نیاز با دنیا سروکار دارم).

● **وَ اخْتارَ بَعْضُ الْحُكَماءِ:**

أَرْبَعَ كَلِماتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ كُتُبٍ: مِنَ التَّوْراةِ: مَنْ رَضِيَ بِما أَعْطاهُ اللهُ تَعالىٰ اِسْتَراحَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.

وَ مِنَ الْإِنْجيلِ: مَنْ هَدَمَ الشَّهَواتِ عَزَّ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.

وَ مِنَ الزَّبُورِ: مَنْ تَفَرَّدَ عَنِ النّاسِ نَجا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.

وَ مِنَ الْفُرْقانِ: مَنْ حَفِظَ اللِّسانَ سَلِمَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.

○ **یکی از حکماء:** چهار سخن را از چهار کتاب انتخاب کرده است.

از تورات: کسی به آنچه که خداوند بزرگ، باو داده است، راضی باشد، در دنیا و آخرت راحت است.

از انجیل: کسی که شهوات را نابود کند در دنیا و آخرت صاحب عزّت است.

از زبور: کسی که از مردم دور باشد، در دنیا و آخرت نجات یافته است.

از قرآن: کسی که زبانش را نگاه دارد، در دنیا و آخرت، سلامت است.

● وَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

وَ اللهِ مَا ابْتُلِيتُ بِبَلِيَّةٍ إِلاَّ وَ كَانَ لِلّٰهِ تَعَالىٰ عَلَيَّ فِيهَا أَرْبَعُ نِعَمٍ:
أَوَّلُهَا: إِذَا لَمْ تَكُنْ فِي ذَنْبِي.
وَ الثَّانِي: إِذَا لَمْ تَكُنْ أَعْظَمَ مِنْهَا.
وَ الثَّالِثُ: إِذَا لَمْ تَكُنْ مُحَرَّمَ الرِّضَاءِ بِهَا.
وَ الرَّابِعُ: إِنِّي أَرْجُو الثَّوَابَ عَلَيْهَا.

○ **عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید:** به بلایی مبتلا نمی‌شوم، جز اینکه خداوند بزرگ به من چهار نعمت را داده است.

۱ـ بلا بر اثر گناه من نباشد.

۲ـ وقتی که بلایی بزرگتر از آن نباشد. (یعنی بزرگترین بلا باشد)

۳ـ بلا، حرام‌کننده رضا به آن نباشد: (یعنی بلا چنان نباشد که رضای من به آن حرام باشد.)

۴ـ امید ثواب و پاداش آن را داشته باشم.

● وَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ:

إِنَّ رَجُلاً حَكِيماً جَمَعَ الْأَحَادِيثَ فَاخْتَارَ مِنْهَا أَرْبَعِينَ أَلْفاً، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهَا أَرْبَعَمِائَةٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهَا أَرْبَعِينَ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهَا أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ:
إِحْدَاهُنَّ: لَا تَثِقَنْ بِامْرَأَةٍ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ
وَ الثَّانِيَةُ: لَا تَغْتَرَّ بِالْمَالِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ.
وَ الثَّالِثَةُ: لَا تَحْمِلْ مَعِدَتَكَ مَا لَا تُطِيقُهُ.
وَ الرَّابِعَةُ: لَا تَجْمَعْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يَنْفَعُكَ.

○ **از عبدالله بن مبارک رحمه الله** مردی دانشمند حدیث جمع آوری می‌کرد. از آن احادیث چهل هزار را انتخاب نمود. سپس از آن چهل هزار، چهار

هزار را انتخاب کرد. بعد، از چهار هزار، چهار صد حدیث را انتخاب کرد. بعد چهل حدیث و از چهل حدیث، چهار حدیث را انتخاب کرد.

۱ـ در همه اوقات و احوال به زن[۱] اعتماد و اطمینان نکن.

۲ـ در هیچ شرایطی به مال و ثروت مغرور نباش.

۳ـ در همه اوقات به معده‌ات، چیزی که توان ندارد حمل مکن. (پرخور مباش)

۴ـ علمی که برایت مفید نباشد میاموز.

● وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رحمه‌الله فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

«وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِياً مِنَ الصّالِحِينَ»: قالَ: ذَكَرَ اللهُ يَحْيىٰ سَيِّداً، وَ هُوَ عَبْدُهُ لِأَنَّهُ كانَ غالِباً عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَشْياءَ: عَلَى الْهَوىٰ، وَ عَلىٰ إِبْلِيسَ، وَ عَلَى اللِّسانِ؛ وَ عَلَى الْغَضَبِ.

○ **از محمد بن احمد رحمه‌الله:** خداوند عزّ و جلّ در قرآن سورهٔ آل عمران آیه ۳۹ «یحیی» پیامبر را «سیّد» نام برده است. بدین علّت که او بر چهار چیز غالب شده است.

هوا و هوس - بر ابلیس - بر زبان- بر خشم.

---

(۱) عدم اعتماد به زن، به این معنی نمی‌باشد. که مرد، نسبت به زن همیشه در شک باشند. زیرا خود این امر کیان جامعه اسلامی را منهدم می‌کند. فرقی ندارد، این شک در مورد زن، نسبت به جنبه اخلاقی، یا عقلی یا نحوه تفکر یا اینکه ادای دین باشد. زیرا تاریخ اسلام به زنان محدث، فقیه و راوی به نیک یاد کرده است. در این صورت علماء از آنها نقل روایت نمی‌کردند. و ضمناً زن صالح و درستکار، آنچنانکه صلحاء گفته‌اند و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند، بهترین نعمت دنیا هستند. آنچه که مسلم است این عدم اعتماد فقط در مورد مسایل محرمانه حادّ استثنایی، بمنظور محافظت و صیانت می‌باشد و در بعضی موارد است. نه در همه موارد. م.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:
لاٰ يَزٰالُ الدِّينُ وَ الدُّنْيٰا قٰائِمَيْنِ مٰادٰامَ أَرْبَعَةُ أَشْيٰاءَ: مٰادٰامَ الْأَغْنِيٰاءُ لاٰ يَبْخَلُونَ بِمٰا خُوِّلُوا، وَ مٰادٰامَ الْعُلَمٰاءُ يَعْمَلُونَ بِمٰا عَلِمُوا، وَ مٰادٰامَ الْجُهَلاٰءُ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ عَمّٰا لَمْ يَعْلَمُوا، وَ مٰادٰامَ الْفُقَرٰاءُ لاٰ يَبِيعُونَ آخِرَتَهُمْ بِدُنْيٰاهُمْ.

○ **از علی** رضی الله عنه دین و دنیا بر چهار چیز پایدار می‌باشند.
ثروتمندان به آنچه که دارند بخل نورزند.
علماء به آنچه که آموخته‌اند عمل کنند.
نادانان به نادانی خود تکبر نکنند.
بی‌نوایان آخرتشان را به دنیا نفروشند.

● وَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قٰالَ:
«إِنَّ اللهَ تَعٰالىٰ يَحْتَجُّ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَنْفُسٍ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَجْنٰاسٍ مِنَ النّٰاسِ: عَلىٰ الْأَغْنِيٰاءِ بِسُلَيْمٰانَ بْنِ دٰاوُدَ، وَ عَلىٰ الْعَبِيدِ بِيُوسُفَ، وَ عَلىَ الْمَرْضىٰ بِأَيُّوبَ، وَ عَلىٰ الْفُقَرٰاءِ بِعِيسىٰ عَلَيْهِمُ السَّلاٰمُ».

○ **از پیامبر اکرم** صلی الله علیه وسلم: خداوند روز قیامت به چهار نفر، برای چهار گروه دلیل می‌آورد.
به سلیمان بن داود علیه السلام برای ثروتمندان.
به یوسف بن یعقوب علیه السلام برای بردگان.
به حضرت ایوب علیه السلام برای بیماران.
به عیسی بن مریم علیه السلام برای بی‌نوایان.

● وَ عَنْ سَعْدِ بْنِ بَلاٰلٍ رَحِمَهُ اللهُ:
أَنَّ الْعَبْدَ إِذٰا أَذْنَبَ مَنَّ اللهُ تَعٰالىٰ عَلَيْهِ بِأَرْبَعِ خِصٰالٍ: أَنْ لاٰ يَحْجُبَ عَنْهُ الرِّزْقَ؛ وَ لاٰ يَحْجُبَ عَنْهُ الصِّحَّةَ، وَ لاٰ يُظٰاهِرَ عَلَيْهِ الذَّنْبَ، وَ لاٰ يُعٰاقِبَهُ آجِلاً.

○ **از سعید بن بلال** رحمه‌الله عبد که گناه و نافرمانی خدا راکند، چهار چیز را از او قطع نمی‌کند.

روزی مقرری او را قطع نمی‌کند.

از صحت و سلامتی و تندرستی محرومش نمی‌کند.

گناه را بر او نمایان و آشکار نمی‌سازد.

فوری کیفرش را نمی‌دهد.

● **وَ عَنْ حٰاتَمِ الْاَصَمِّ رحمه‌الله اَنَّهُ قٰالَ:**

مَنْ صَرَفَ أَرْبَعاً إِلیٰ أَرْبَع وَجَدَ الْجَنَّةَ: اَلنَّوْمَ إِلیٰ القَبْرِ، وَ الْفَخْرَ إِلیٰ المیزٰانِ، وَ الرَّاحَةَ إِلیٰ الصِرّٰاطِ، وَ الشَّهْوَةَ إِلیٰ الْجَنَّةِ.

○ **از حاتم اصم** رحمه‌الله کسی که چهار چیز را به چهار محل ببرد، بهشت را یافته است.

خواب را به قبر

افتخار و خود بزرگ بینی را به پای ترازوی خداوند بزرگ

راحتی را به پل صراط

شهوت و هوس را به بهشت

● **وَ عَنْ حٰامِدِ اللَّفّٰافِ رحمه‌الله اَنَّهُ قٰالَ:**

أَرْبَعَةٌ طَلَبْنٰاهٰا فِی أَرْبَعَةٍ، فَأَخْطَأْنٰا طُرُقَهٰا؛ فَوَجَدْنٰاهٰا فِی أَرْبَعَةٍ أُخْریٰ: طَلَبْنٰا الْغِنیٰ فِی الْمٰالِ فَوَجَدْنٰاهُ فِی القَنٰاعَةِ، وَ طَلَبْنٰا الرَّاحَةَ فِی الثَرْوَةِ فَوَجَدْنٰاهٰا فِی قِلَّةِ الْمٰالِ، وَ طَلَبْنٰا اللَّذٰاتِ فِی النِّعْمَةِ فَوَجَدْنٰاهٰا فِی الْبَدَنِ الصَّحیحِ وَ طَلَبْنٰا الرِّزْقَ فِی الْأَرْضِ فَوَجَدْنٰاهُ فِی السَّمٰاءِ.

○ **از حامد لفاف** رحمه‌الله: چهار چیز را به اشتباه در چهار چیز، خواسته‌ایم و

آنها را در چهار چیز دیگر یافته‌ایم:
بی‌نیازی و غنا را در مال و ثروت خواستیم، و آن را در قناعت یافتیم.
آسایش را در ثروت فراوان طلب کردیم وآن را در ثروت اندک یافتیم.
لذات را در نعمت جستجو کردیم و آن را در سلامتی بدست آوردیم.
روزی را در زمین جستیم و آن را در آسمان بدست آوردیم.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه اَنَّهُ قٰالَ:
أَرْبَعَةُ أَشْيٰاءَ قَلِيلُهٰا كَثِيرٌ: اَلْوَجَعُ، وَ الْفَقْرُ، وَ النّٰارُ، وَ الْعَدٰاوَةُ.
○ از علی رضي الله عنه چهارچیز، اندکش، فراوان است.
درد و بیماری فقر و نداری آتش عداوت و دشمنی.

● وَ عَنْ حٰاتَمِ الْاَصَمِّ اَنَّهُ قٰالَ:
أَرْبَعَةُ أَشْيٰاءَ لٰا يَعرِفُ قَدْرَهٰا إِلاّٰ أَرْبَعَةٌ: اَلشَّبٰابُ لٰا يَعْرِفُ قَدْرَهُ إِلاّٰ الشُّيُوخُ؛ وَ الْعٰافِيَةُ لٰا يَعْرِفُ قَدْرَهٰا إِلاّٰ أَهْلُ البَلاٰءِ، وَ الصِّحَةُ لٰا يَعْرِفُ قَدْرَهٰا إِلاّٰ الْمَرْضىٰ، وَ الْحَيٰاةُ لٰا يَعْرِفُ قَدْرَهٰا إِلاّٰ الْمَوْتىٰ.
○ از حاتم اصم رحمه الله: چهار چیز هست، قدر آنها به چهار چیز دیگر شناخته می‌شود.
قدر و ارزش جوانی را پیران.
قدر و ارزش سلامتی را بیماران.
قدر عافیت را مبتلایان.
قدر حیات را مردگان.

● وَ قٰالَ الشّٰاعِرُ أَبُو نَوٰاسٍ:

ذُنُوبي إِنْ فَكَرْتُ فيها كَثيرَةٌ وَ رَحْمَةُ رَبّي مِنْ ذُنُوبي أَوْسَعُ
وَ ما طَمَعي في صالِحٍ إِنْ عَمِلْتُهُ وَلٰكِنَّني في رَحْمَةِ اللهِ أَطْمَعُ
هُوَ اللهُ مَوْلايَ الَّذي هُوَ خالِقي وَ اِنّي لَهُ عَبْدٌ أُقِرُّ وَ أَخْضَعُ
فَإِنْ يَكُ غُفْرانٌ فَذٰلِكَ رَحْمَةٌ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرىٰ فَما أَنَا أَصْنَعُ

○ **ابو نواس شاعر گفته است:**(۱)

اگر در گناهانم فکر کنم فراوانند. اما رحمت خدا از گناهان من فراوان‌تر است.
اگر کار درستی را انجام دهم طمع و توقعی ندارم. اما به رحمت الهی طمع و توقعم بیشتر است.
خداوند صاحب و آفریدگار من است. من بنده اویم و در پیشگاهش آرام و فروتن می‌باشم.
اگر بخششی باشد، آن رحمت است. و اگر عذاب باشد، من چکار کنم.

● **قالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«إِذا كانَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُوضَعُ الْميزانُ فَيُؤْتىٰ بِأَهْلِ الصَّلاةِ فَيُوفَّونَ أُجُورَهُمْ بِالْميزانِ، ثُمَّ يُؤْتىٰ بِأَهْلِ الصَّوْمِ فَيُوَفَّوْنَ أُجورَهُمْ بِالْميزانِ، ثُمَّ يُؤْتىٰ بِأَهْلِ الْحَجِّ فَيُوَفَّوْنَ أَجُورَهُمْ بِالْميزانِ، ثُمَّ يُؤْتىٰ بِأَهْلِ الْبَلاءِ لا يُنْصَبُ لَهُمْ ميزانٌ وَ لا يُنْشَرُ لَهُمْ ديوانٌ فَيُوَفَّوْنَ أُجُورَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ حَتّىٰ يَتَمَنّىٰ أَهْلُ الْعافِيَةِ أَنْ لَوْ كانُوا بِمَنْزِلَتِهِمْ مِنْ كَثْرَةِ ثَوابِ اللهِ تَعالىٰ».

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** وقتی که روز قیامت می‌آید، میزانی گذاشته می‌شود.

---

(۱) نامش حسن پسر هانیء. پسر عبدالأول. پسر صباح حکمی. ملقب به ابو نواس. در عصر خود شاعر عراق بود. در سال (۱۴۶ هـ - ۷۶۳م) در اهواز از بلاد خوزستان متولد شد و در بصره رشد کرد و به بغداد مسافرت نمود و با بعضی از خلفاء بنی عباس رابطه پیدا کرد. در سال (۱۹۸ هـ - ۸۱۴م) در سن ۵۲ سالگی وفات یافت.

نمازگذاران را می‌آورند و پاداش آنان را به میزان برآورد می‌کنند.
روزه‌داران را می‌آورند و پاداش آنان را به میزان می‌دهند.
حاجیان را می‌آورند و پاداش آنان را به میزان می‌دهند.
سپس اهل بلا و مصیبت دیدگان را می‌آورند و میزان را برای آنان نمی‌گذارند و دفتر حساب و کتاب را برایشان باز نمی‌کنند و پاداش آنان را بدون حساب می‌دهند. تا جایی اهل عافیت بلحاظ کثرت پاداش تمنا می‌کنند، که به جای آنان بودند.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الحُكَماءِ:**

يَسْتَقْبِلُ ابْنُ آدَمَ أَرْبَعَ نَهَباتٍ: يَنْتَهِبُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ، وَ يَنْتَهِبُ الْوَرَثَةُ مالَهُ، وَ يَنْتَهِبُ الدُّوُدُ جِسْمَهُ، وَ يَنْتَهِبُ الخَصْماءُ يَوْمَ القِيامَةِ عِرْضَهُ، أَيْ عَمَلَهُ.

○ **از یکی از دانشمندان:** بنی آدم از چهار غارتگر استقبال می‌کنند.
از ملک‌الموت که روح او را غارت می‌کند.
از ورثه که ثروت او را غارت می‌کنند.
از کرمها که در قبر بدنش را غارت می‌کنند.
از دشمنان که روز قیامتش (کسانی که در دنیا که با آنان بدی کرده است) عمل نیک او را غارت می‌کنند.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ:**

مِنْ اِشْتَغَلَ بِالشَّهَواتِ فَلابُدَّ لَهُ مِنَ النِّساءِ، وَ مَنْ اِشْتَغَلَ بِجَمْعِ الْمالِ فَلابُدَّ لَهُ مِنَ الْحَرامِ، وَ مَنْ اِشْتَغَلَ بِمَنافِعِ الْمُسْلِمِينَ فَلابُدَّ لَهُ مِنَ الْمُداراةِ، وَ مَنْ اِشْتَغَلَ بِالْعِبادَةِ فَلابُدَّ لَهُ مِنَ الْعِلْمِ.

○ **از یکی از دانشمندان:**

کسی که سرگرم شهوات باشد، زن برای او لازم است.
کسی سرگرم جمع‌آوری ثروت و مال باشد، ارتکاب حرام او حتمی است.
کسی به منافع مسلمانان اشتغال ورزد، مدارا و بردباری برای او لازم است.
کسی که به عبادت مشغول باشد، دانش ومعلومات برای او لازم است.

● وَ عَنْ عَلِيّ رضي الله عنه:

إِنَّ أَصْعَبَ ٱلْأَعْمَالِ أَرْبَعُ خِصَالٍ... اَلْعَفوُ عِنْدُ الغَضَبِ؛ وَ الْجُودُ فِي الْعُسْرَةِ، وَ العِفَّةُ فِي الْخَلوةِ، وَ قَوْلُ الْحَقِّ لِمَنْ يَخَافُهُ أَوْ يَرْجُوهُ.

○ **از علی** رضي الله عنه چهار خصلت سخت‌ترین اعمال‌اند:
بخشش در وقت خشم و غضب.
سخاوت در وقت تنگدستی.
عفت در خلوت.
گفتن سخن حق نزد کسی از او بترسد، یا باو امیدی داشته باشد.

● وَ فِي الزَّبُورِ:

أَوْحىٰ اللهُ تَعَالىٰ إِلىٰ دَاوُدَ عليه السلام أَنَّ العَاقِلَ الحَكِيمَ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: سَاعَةٍ فِيهَا يُنَاجِي رَبَّهُ، وَ سَاعَةٍ فِيهَا يُحَاسِبُ نَفْسَهُ، وَ سَاعَةٍ يَمْشِي فِيهَا إِلىٰ إِخْوَانِهِ الذِينَ يُخْبِرُونَهُ بِعُيُوبِهِ؛ وَ سَاعَةٍ فِيهَا يَخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّاتِهَا الْحَلَالِ.

○ **در زبور آمده است.** که خداوند به داود عليه السلام وحی نمود، که عاقل و دانا چهار وقت را از دست نمی‌دهد.

ساعتی که در آن با پروردگارش راز و نیاز و مناجات می‌کند.
ساعتی که در آن، از خودش حسابرسی می‌کند.
ساعتی که در آن نزد برادرانی که عیبهای او را، باو خبر دهند می‌رود.
ساعتی که در آن، در بین خود و لذّتهای حلالش خلوت می‌کند.

● وَ قٰالَ بَعْضُ الْحُكَمٰاءِ:

جَمِيعُ الْعِبٰادٰاتِ (مِنَ الْعُبُودِيَّةِ) أَرْبَعَةٌ: اَلْوَفٰاءُ بِالْعُهُودِ، وَ الْمُحٰافَظَةُ بِالْحُدودِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَفْقُودِ؛ وَ الرِّضىٰ بِالْمَوْجُودِ.

○ **دانشمندی گفته است:** مجموع عبادات در چهار چیز منحصر شده‌اند

وفا به عهد و پیمانها
محافظت بر حدود
صبر بر چیزی مفقود شده و از بین رفته است.
رضا به آنچه موجود است.

بَاب الْخُماسِيّ

● رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ:

«مَنْ أَهٰانَ خَمْسَةً خَسِرَ خَمْسَةً: مِنْ اِسْتَخَفَّ بِالْعُلَمٰاءِ خَسِرَ الدّینَ. وَ مَنْ اِسْتَخَفَّ بِالْاُمَرٰاءِ خَسِرَ الدُّنْیا. وَ مَنْ اِسْتَخَفَّ بِالجیرٰانِ خَسِرَ المَنَافِعَ، وَ مَنْ اِسْتَخَفَّ بِالْأَقْرِبٰاءِ خَسِرَ الْمَوَدَّةَ؛ وَ مَنْ اِسْتَخَفَّ بِأَهْلِهِ خَسِرَ طیبَ الْمَعیشَةِ»

اندرزهای پنجگانه

○ **از پیامبر**ﷺ کسی‌که پنج‌کس را خوار کند، پنج نفع را از دست می‌دهد.

کسی که علماء را استهزاء و اهانت کند، دین را از دست می‌دهد.

امرا را سبک و خوار گرداند، دنیا را از دست می‌دهد.

کسی که همسایه را استهزاء و اهانت کند، منافع را از دست می‌دهد.

کسی که اقرباء و نزدیکان را استهزاء و اهانت را خوار کند محبّت را از دست می‌دهد.

کسی که خانواده‌اش را به چشم حقارت نگاه کند صفای زندگی را از دست می‌دهد.

● وَ قٰالَ النَّبِیِّ ﷺ:

«سَیَأْتِی زَمٰانٌ عَلیٰ أُمَّتِی یُحِبُونَ خَمْساً وَ یَنسَوْنَ خَمْساً: یُحِبُّونَ الدُّنْیا وَ یَنسُونَ العُقْبیٰ، وَ یُحِبّون الدُّوُرَ وَ یَنْسُون القُبُورَ، وَ یُحِبُّونَ المٰالَ وَ یَنْسُونَ الْحِسٰابَ؛ وَ

يُحِبّوُنَ العَيٰالَ وَ يَنْسُونَ الْحُورَ، و يُحِبُّونَ النَّفْسَ وَ يَنْسُونَ اللهَ، هُمْ مِنّي بُرٰآءٌ وَ أَنَا مِنْهُم بريءٌ»

○ **حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند:** زمانی بر امّت من خواهد آمد، پنج چیز را دوست می‌دارند و پنج چیز را از دست می‌دهند.

دنیا را دوست می‌دارند و آخرت را فراموش می‌کنند.

منزل و مسکن را دوست می‌دارند و قبر را فراموش می‌کنند.

مال و ثروت را دوست می‌دارند و حساب و کتاب را فراموش می‌کنند.

زن و بچه را دوست می‌دارند و حوری جنت را فراموش می‌کنند.

خود را دوست می‌دارند، و خداوند را فراموش می‌کنند. آنان از من دور و من از آنان دورم.

● **وَ قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«لاٰ يُعْطي اللهُ لِأَحَدٍ خَمْساً إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ خَمْساً أُخْرىٰ: لاٰ يُعْطيهِ الشُّكْرَ إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ الزِّيٰادَةَ، وَ لاٰ يُعْطِيهِ الدُّعٰاءَ إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ الْإِسْتِجٰابَةَ، وَ لاٰ يُعْطيهِ الْإِسْتِغْفٰارَ إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ الْغُفْرٰانَ، وَ لاٰ يُعْطيهِ التَّوْبَةَ إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ القَبُولَ، وَ لاٰ يُعْطيهِ الصَّدَقَةَ إِلاّٰ وَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ التَّقَبُّلَ».

○ **حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند:** خداوند پنج چیز را به کسی نمی‌دهد، جز اینکه، پنج چیز دیگر را به حساب او می‌گذارد.

سپاسگذاری را نصیب کسی نمی‌کند، جز اینکه، آن را برای او می‌افزاید. (یعنی بیشتر از آن پاداش را باو می‌دهد).

دعاگویی را نصیب کسی نمی‌کند، جز اینکه، از او قبول می‌کند.

طلب بخشش و مغفرت را نصیب کسی نمی‌کند، جز اینکه او را مورد بخشش و عفو قرار می‌دهد.

توبه را نصیب او نمی‌کند، جز اینکه، از او می‌پذیرد و قبول می‌کند. محسنی را نصیب کسی نمی‌کند، جز اینکه، احسان و صدقه او را می‌پذیرد.

● **وَ عَنْ اَبِی بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه :**

اَلظُّلُمَاتُ خَمْسٌ، وَ السُّرُجُ لَهَا خَمْسٌ: حَبُّ الدُّنْيَا ظُلْمَةٌ وَ السِّرَاجُ لَهُ اَلتَّقْوىٰ، وَ الذَّنْبُ ظُلْمَةٌ وَالسِّرَاجُ لَهُ التَّوْبَةُ؛ وَ القَبْرُ ظُلْمَةٌ وَ السِّرَاجُ لَهَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ، وَ الآخِرَةُ ظُلْمَةٌ وَ السِّرَاجُ لَهَا اَلْعَمَلُ الصَالِحُ: وَ الصِّراطُ ظُلْمَةٌ وَ السِّرَاجُ لَهَا اَلْيَقِينُ.

○ **از ابوبکر صدیق رضی الله عنه :** پنج نوع تاریکی، پنج نوع روشنایی دارد.
محبّت دنیا تاریکی است. تقوا و پرهیزکاری چراغ و روشنایی آن است.
گناه ظلمت و تاریکی است. توبه و ندامت چراغ و روشنایی آن است.
قبر تاریک است. چراغ آن: «**لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ**» است.
پل صراط تاریک است. یقین چراغ آن است.
آخرت تاریک است. عمل صالح و نیکوکاری چراغ آن است.

● **وَ عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه : اَنَّهُ قَالَ مَوْقُوفاً عَلَيْهِ أَوْ مَرْفُوعاً اِلىٰ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم :**

لَو لَا اِدِّعَاءُ الغَيْبِ لَشَهِدْتُ عَلىٰ خَمْسِ نَفَرٍ أَنَّهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْفَقِيرُ صَاحِبُ الْعِيَالِ، وَ الْمَرَأَةُ الرَّاضِي عَنْهَا زَوْجُهَا، وَ الْمُتَصَدِّقَةُ بِمَهْرِهَا عَلىٰ زَوْجِهَا؛ وَ الرَّاضِي عَنْهُ أَبَوَاهُ؛ وَ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ:

○ **از عمر رضی الله عنه :** اگر ادعای غیب‌گویی نمی‌بود، شهادت می‌دادم که پنج گروه اهل بهشت هستند.
فقیر قانع عائله بار.

زنی که شوهرش از او راضی باشد.
زنی که مهریه‌اش را به شوهرش ببخشد.
کسانی که پدر و مادرش از او راضی باشند.
کسانی که از گناه توبه می‌کند و پشیمان می‌شود.

● **وَ عَنْ عُثْمانَ** رضی الله عنه:

خَمْسٌ هُنَّ عَلامَةُ الْمُتَّقينَ: أَوَّلُها أَنْ لا يُجالِسَ إِلاَّ مَنْ يَصْلُحُ الدّينُ مَعَهُ. وَ يَغْلَبُ الْفَرْجَ وَ اللِّسانَ، وَ إِذا أَصابَهُ شَيْءٌ عَظيمٌ مِنَ الدُّنْيا يَراهُ وَ بالاً. وَ اِذا أَصابَهُ شَيءٌ قَليلٌ مِنَ الدّينِ اِغْتَنَمَ ذَلِكَ؛ وَ لا يَمْلأُ بَطْنَهُ مِنَ الْحَلالِ خَوْفاً مِنْ أَنْ يُخالِطَهُ حَرامٌ، وَ يَرىٰ النّاسَ كُلَّهُمْ قَدْ نَجَوْا وَ يَرَىٰ نَفْسَهُ قَدْ هَلَكَتْ.

○ **از عثمان** رضی الله عنه: پنج چیز علامت پرهیزکاری است.
همنشینی و مجالست با کسی که دین را اصلاح می‌کند و بر زبان و عورت خود چیره می‌شود.
اگر مقدار فراوانی مال دنیا نصیب او گردید، آن را سختی و مشکل به حساب آورد و بشمارد.
اگر بر کمی از دین دست یافت آن را غنیمت بداند.
شکم را، در حالی که خوف ارتکاب حرام را دارد، از حلال پر نکند.
همه مردم را نجات یافته و خود را در هلاکت بحساب آورد.

● **وَ عَنْ عَلِيٍّ** رضی الله عنه:

لَوْلا خَمْسُ خِصالٍ لَصارَ النّاسُ كَلُّهُمْ صالِحينَ: أَوَّلُها اَلْقَناعَةُ بِالْجَهْلِ، وَ الْحِرْصُ عَلىٰ الدُّنْيا، وَ الشُّحُّ بِالْفَضْلِ، وَ الرِّياءُ فِي العَمَلِ؛ وَ الإِعْجابُ بِالرَّأْيِ.

○ **از علی** رضی الله عنه: اگر پنج خصلت نبود، همه مردم صالح و درستکار

می‌بودند.

قناعت به جهالت و نادانی.

حرص و طمع دنیا.

حرص فضل و برتری

ریا و تظاهر در عمل.

خودپسندی در رای و نظر.

● وَ عَنْ جُمْهُورُ الْعُلَمٰاءِ رَحِمَهُمُ الله

أَنَّ اللهَ تَعٰالىٰ أَكْرَمَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً ﷺ بِخَمْسِ كَرٰامٰاتٍ: أَكْرَمَهُ بِالْاِسْمِ وَ الْجِسْمِ وَ الْعَطٰاءِ وَ الْخَطَاءِ وَ الرِّضٰاءِ:

أَمَّا الْاِسْمُ فَنٰادٰاهُ بِالرِّسٰالَةِ وَ لَمْ يُنٰادِهِ بِالْاِسْمِ، كَمٰا نٰادىٰ جَمِيعَ الْأَنْبِيٰاءِ مِثْلَ آدَمَ وَ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ غَيْرِهِمْ.

وَ أَمَّا الْجِسْمُ فَإِذٰا دَعٰا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئاً فَأَجٰابَ هُوَ بِنَفْسِهِ عَنْهُ، وَ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ لِسٰائِرِ الْأَنْبِيٰاءِ.

وَ أَمَّا الْعُطٰاءُ فَأَعْطٰاهُ بِلاٰ سُؤٰالٍ.

وَ أَمَّا الْخَطَأُ فَذَكَرَ الْعَفْوَ قَبْلَ ذَنْبِهِ حَيْثُ قٰالَ:

«عَفَا اللهُ عَنْكَ»

وَ أَمَّا الرِّضىٰ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ فِدْيَتَهُ وَ لاٰ صَدَقَتَهُ وَ لاٰ نَفَقَتَهُ، كَمٰا رَدَّهٰا عَلىٰ سٰائِرِ الْأَنبِيٰاءِ.

○ **جمهور علماء رَحِمَهُمُ الله می‌گویند:** خداوند بزرگ، پیامبر ﷺ خود را، به پنج چیز، بزرگ داشته است.

او را به «رسالت»: (یا ایها النَّبِیُّ) صدا زده است، نه به اسم، مانند سایر پیامبران، که گفته است، یا نوحُ و یا ابراهیمُ.

جسم: وقتی که پیامبر ﷺ چیزی را خواسته باشد، خداوند خود، بجای او جواب داده است. در مورد سایر انبیاء چنین کاری را نکرده است.
عطا و بخشش: یعنی بدون سؤال و درخواست، در حق او عطا و بخشش داشته است.
خطاء: یعنی قبل از ارتکاب خطا او را مورد بخشش قرار داده است. که در قرآن گفته است (عَفَا اللهُ عَنْکَ (۱) ـ خداوند ترا مورد عفو و بخشش قرار داد).
رضا: یعنی خداوند، فدیه و صدقه و نَفَقَتَه او را ردّ ننموده است. بلکه آن را پذیرفته است.

● **وَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ العاصِ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُما ـ:**
خَمْسٌ مَنْ کُنَّ فیهِ سَعِدَ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ: أَوَّلُها: أَنْ یَذْکُرَ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَقتاً بَعْدَ وَقْتٍ؛ وَ إِذا ابْتُلِیَ بِبَلِیَّةٍ قالَ: إِنّا لِلّٰهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ؛ و إِذا أُعطِیَ نِعْمَةً قالَ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ [شُکْراً لِلنِّعْمَةِ]، وَ إِذا ابْتَدَأَ فی شَیْءٍ قالَ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ؛ وَ إِذا [فَرَطَ مِنْهُ ذَنْبٌ] قالَ: أَسْتَغْفِرُ اللهَ العَظیمَ وَ أَتوبُ إِلَیْهِ.
○ **از عبدالله بن عمر و عاص (رضی الله عنهما):** پنج چیز هستند وقتی انسان با آنها باشد، سعادت دنیا و آخرت را یافته است.
هر وقت و بی‌وقت بگوید: **لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.**

---

(۱) در سورهٔ توبه. آیه ۴۳ ـ (عَفَااللهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الکٰذِبینَ خداوند مورد بخششت قرار دهد، چرا به آنان اجازه دادی، تا اینکه برایت روشن شود که آنان راست می‌گویند یا نه، و دروغگویان را بشناسی) آیهٔ عتاب وقتی نازل شد که عده‌ای از منافقین از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در غزوه تبوک شرکت نکنند و پیامبر ﷺ به آنان این اجازه را داد.

وقتی که دچار بلا و مصیبتی گردید، بگوید: إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ. وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰقُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

وقتی‌که نعمتی نصیب او گردید بگوید: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ تا سپاس نعمت را کرده باشد.

وقتی کاری را شروع کند، بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وقتی که گناهی از او سر زد بگوید: اَسْتَغْفِرُاللّٰهَ الْعَظِيمَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.

● وَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصرِيّ رحمه الله اَنَّهُ قٰالَ:

مَكْتُوبٌ فِي التَوْرٰاةِ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ: أَنَّ الْـغُنْيَةَ فِي الْـقَنٰاعَةِ، وَ أَنَّ السَّـلاٰمَةَ فِي الْعُزْلَةِ، وَأَنَّ الْحُرْمَةَ فِي رَفْضِ الشَّهَوٰاتِ، وَ أَنَّ التَّمَتُّعَ فِي أَيّٰامٍ طَوِيلَةٍ، وَ أَنَّ الصَّبْرَ فِي أَيّٰامٍ قَلِيلَةٍ.

○ **شیخ حسن بصری** رحمه الله **می‌گوید:** در تورات کتاب آسمانی موسی علیه السلام پنج چیز نوشته شده است.

غنا و بی‌نیازی در قناعت است.

سلامتی درگوشه‌نشینی و عزلت است.

احترام و عزت در ترک شهوت است.

لذّت در ایام طولانی است.

صبر در ایام کوتاه و قلیل است.

● وَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله:

«اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: شَبٰابَكَ قَبْلَ هِرَمِكَ، وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنٰاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ حَيٰاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، وَ فَرٰاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ»

○ **از حضرت رسول اکرم** صلی الله علیه و آله، پنج چیزرا قبل از پنج چیز، باید غنیمت شمرد.

جوانی قبل از پیری.
سلامتی قبل از بیماری.
غنا قبل از فقر.
زندگی قبل از مرگ.
فراغت قبل از مشغولیت.

● وَ عَنْ یَحْییٰ بْنِ مَعاذٍ الرّازِیّ رحمه‌الله:

مَنْ کَثُرَ شَبْعُهُ کَثُرَ لَحْمُهُ، وَ مَنْ کَثُرَ لَحْمُهُ کَثُرَتْ شَهْوَتُهُ، وَ مَنْ کَثُرَتْ شَهْوَتُهُ کَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، وَ مَنْ کَثُرَتْ ذُنُوبُهُ قَسیٰ قَلْبُهُ، وَ مَنْ قَسیٰ قَلْبُهُ غَرِقَ فِی آفاتِ الدُّنْیا وَ زِینَتِها.

○ از یحیی بن معاذ رازی رحمه‌الله:

کسی بسیار سیر باشد، بسیار پرگوشت است.
کسی که پرگوشت باشد، شهوات و آرزوهایش فراوان‌اند.
کسی که دارای آرزو و شهوات زیاد باشد، زیادتر مرتکب گناه می‌شود.
زیاد به گناه آلوده شود قلبش دارای قسوت است.
کسی که دارای قسوت قلب باشد، در آفات و بلا و زینت دنیا فرو خواهد رفت.

● وَ عَنْ سُفْیانِ الثَّوْرِیّ رحمه‌الله اَنَّهُ قالَ:

اِخْتارَ الْفُقَراءُ خَمْساً، وَ اخْتارَ الْأَغنِیاءُ خَمْساً: اِخْتارَ الْفُقَراءُ: راحَةَ النَّفْسِ؛ وَ فَراغَةَ الْقَلْبِ؛ وَ عُبُودِیَّةَ الرَّبِ؛ وَ خِفَّةَ الْحِسابِ، وَ الدَّرَجَةَ الْعُلْیا.
وَاخْتارَ الْأَغْنِیاءُ: تَعَبَ النَّفْسِ، وَ شُغْلَ الْقَلْبِ؛ وَ عُبُودِیَّةَ الدُّنْیا؛ وَ شِدَّةَ الْحِسابِ؛ وَالدَّرَجَةَ السُّفْلیٰ.

○ **از سفیان ثوری**رحمه‌الله**:** فقرا پنج چیز و اغنیاء پنج چیز را اختیار و انتخاب می‌کنند.

فقرا راحتی و آسایش، و اغنیا رنج و زحمات.

فقرا فراغت قلب، و اغنیا مشغولیت قلب.

فقرا بندگی و عبادت پروردگار، و اغنیا بندگی و بردگی دنیا

فقرا سبکی حساب، و اغنیا سنگینی حساب.

فقرا درجه و مقام علیا، و اغنیا درجه نازل و سفلا.

● **وَ عَنْ عَبْدِاللهِ الْأَنطاكِيِّ** رحمه‌الله **:**

خَمْسَةٌ هُنَّ مِنْ دَواءِ الْقَلْبِ... مُجالَسَةُ الصّالحِينَ، وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ؛ وَخَلاَءُ الْبَطْنِ؛ وَ قِيامُ اللَّيْلِ؛ وَالتَّضُرُعُ عِنْدَ الصَّبَاحِ.

○ **از عبدالله انطاکی**رحمه‌الله**:** پنج چیز داروی قلب هستند.

همنشینی با صالحان.

تلاوت قران.

خالی نگاه داشتن شکم. (کم خوردن)

شب زنده داری

دعا و تضرع وقت سحر

● **وَ عَنْ جُمْهُورِ الْعُلَماءِ:**

أَنَّ الْفِكْرَةَ عَلىٰ خَمْسَةِ اَوْجُهٍ: فِكْرَةٌ فِي آياتِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها التَّوْحيدُ وَالْيَقينُ، وَ فِكْرَةٌ فِي آلاءِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الْمُحِبَّةُ، وَ فِكْرَةٌ فِي وَعْدِ اللهِ تَعالىٰ يَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّغْبَةُ، وَ فِكْرَةٌ فِي وَعيدِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الْهَيْبَةُ؛ وَ فِكْرَةٌ فِي تَقْصيرِ نَفْسِهِ عَنِ الطّاعَةِ مَعَ إِحْسانِ اللهِ إِلَيْهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الْحَياءُ:

○ **جمهور علماء می‌گویند:** در فکر فرو رفتن و تأمل بر پنج وجه است.
تأمل و فکر کردن در نشانه‌های وجود خداوند بزرگ که منجر به یکتا پرستی می‌شود.
تأمل در نعمتهای خداوند، که از ان محبّت سرچشمه می‌گیرد.
فکر در وعده‌های خداوند بزرگ که از آن رغبت بر می‌خیزد.
فکر در وعید و تهدید خداوند، که از آن هیبت متولد می‌شود.
فکر در تقصیر و کوتاهی در طاعت و عبادت، و نیکیهای خداوند نسبت به بندگانش، که مایه شرم و حیا می‌شود.

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمٰاءِ:**

بَيْنَ يَدَيِ التَّقْوىٰ خَمْسُ عَقَبٰاتٍ مَنْ جٰاوَزَهٰا نٰالَ التَّقْوىٰ:
أَوَّلُهٰا: اِخْتِيٰارُ الشِّدَةِ عَلىٰ النِّعْمَةِ.
وَ ثٰانِيهٰا: اِخْتِيٰارُ الْجَهْدِ عَلىَّ الرَّاحَةِ.
وَ ثٰالِثُهٰا: اِخْتِيٰارُ الذُّلِّ عَلىٰ العِزِّ.
وَ رٰابِعُهٰا: اِخْتِيٰارُ السُّكُوتِ عَلىٰ الْفُضُولِ.
وَ خٰامِسُهٰا: اِخْتِيٰارُ الْمَوْتِ عَلىٰ الْحَيٰاةِ.

○ **یکی از دانشمندان گفته است:** در سر راه تقوا پنج چیز وجود دارد باید آنها را برداشت تا به تقوا رسید.
انتخاب سختی و شدت به جای آسایش و نعمت.
انتخاب کار و کوشش، به جای آسایش و راحتی
اختیار ذلّت، بجای عزّت. (عدم توجه به جاه و مقام)
اختیار سکوت بجای فضولی. (پرحرفی)
اختیار مرگ بر زندگی. (توجه به روز قیامت بجای تجملات دنیوی).

● **وَ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ:**

«اَلنَّجْوىٰ تَحْصُنُ الْأَسْرارَ، وَالصَّدَقَةُ تَحْصُنُ الْأَمْوالَ، وَالْإِخْلاصُ يَحْصُنُ الْأَعْمالَ؛ وَالصِّدْقُ يَحْصُنُ الْأَقْوالَ، وَالْمَشْوَرَةُ تَحْصُنُ الْآراءَ»

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** پنج چیز پنج چیز را محافظت می‌کند.

نجوا و درگوشی سخن گفتن: اسرار.

صدقه و احسان: ثروت.

نیّت پاک و اخلاص: اعمال و کردار.

صداقت و راستی: سخن.

مشورت: رأی و عقیده.

● **قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«إِنَّ فِي جَمْعِ الْمالَ خَمْسَةَ أَشْياءَ: اَلْعنَاءَ فِي جَمْعِهِ، وَالشُّغْلَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ تَعالى بِإِصْلاحِهِ، وَالْخَوْفَ مِنْ سالِبِهِ وَ سارِقِهِ؛ وَاحْتِمالَ اِسْمِ الْبَخيلِ لِنَفْسِهِ وَ مُفارَقَةَ الصّالِحينَ مِنْ أَجْلِهِ.

وَ فِي تِفْرِيقِهِ خَمْسَةَ أَشْياءَ: راحَةَ النَّفْسِ مِنْ طَلَبِهِ. وَالْفَراغَ لِذِكْرِ اللهِ مِنْ حِفْظِهِ، وَالْأَمْنَ مِنْ سالِبِهِ وَ سارِقِهِ؛ وَاكْتِسابَ اِسْمِ الْكَريمِ لِنَفْسِهِ، وَ مُصاحَبَةَ الصّالِحينَ لِفِراقِهِ».

○ **پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:** در جمع‌آوری مال پنج چیز وجود دارد.

کوشش و جدیت، برای بدست آوردن.

غافل شدن از یاد خدا به خاطر اصلاح آن

ترس از غاصب و سارق (برای محافظت) آن.

تحمل و قبول نام بخیل و حسود برای خود.

جدا شدن و دوری از صلحاء به خاطر آن.
در دور انداختن مال، پنج چیز وجود دارد.
راحت بودن نفس، در جهت بدست آوردن آن.
فراغت یافتن برای ذکر خدا، به علّت مشغول نبودن به محافظت آن.
کسب کرامت نفس برای خود.
امین بودن از سارق و غاصب.
همنشینی با صلحاء، به علّت مشغول نشدن به آن.

● **وَ عَنْ سَفْیٰانِ الثَّوْرِیِّ رحمه‌الله:**

لاٰ یَجْتَمِعُ فِی هَذٰا الزَّمٰانِ لِأَحَدٍ مٰالٌ إِلاّٰ وَ عِنْدَهُ خَمْسُ خِصٰالٍ.. طُولُ الْأَمَلِ، وَ حِرْصٌ غٰالِبٌ، وَ شُحٌّ شَدیدٌ؛ وَ قِلَّةُ الْوَرْعِ؛ وَ نِسیٰانُ الآخِرَةِ.

○ **از سفیان ثوری رحمه‌الله:** در این زمان برای کسی ممکن نمی‌شود ثروت بدست آورد، مگر اینکه پنج خصلت راداشته باشد.
آرزوی طولانی.
حرص غالب و زیاد.
طمع و آز فراوان و سخت.
قلّت و کمی ورع.
فراموش کردن آخرت.

● **قٰالَ القٰائِلُ:**

یٰا خٰاطِبَ الدُّنْیٰا إِلیٰ نَفْسِهِ ... إِنَّ لَهٰا فِی کُلِّ یَوْمٍ خَلیلاٰ
تَسْتَنْکِحُ الْبَعْلَ وَ قَدْ وُطِئَتْ ... فِی مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ بَدیلاٰ
مٰا أَقْبَلَ الدُّنْیٰا لِخُطّٰابِهٰا ... لِقَتْلِهِمْ قَتیلاً قَتیلاً

إنّي لَمُــغْتَرٌّ وَ إنَّ الْــبَلا يَعْمَلُ في جِسْمِهِ قَليلاً قَليلاً
تَــزَوَّدُوا لِلْمَوْتِ زاداً فَقَدْ نادَى الْمُنادي اَلرَّحيلَ الرَّحيلا

○ **شاعری گفته است:**

ای کسی که دنیا را می‌خواهی. او هر روز دوستی و عاشقی دارد.
شوهر را انتخاب می‌کند. در جای دیگر، جانشین او را می‌گیرد.
به خواستگارانش روی نمی‌آورد. زیرا یکی یکی آنها را به قتل می‌رساند.
من فریب خوردم و بلا. در بدنم به تدریج نفوذ کرد.
توشه راه مرگ را آماده کنید. ناگهان منادا بانگ بر می‌دارد. سفر. سفر.

● **وَ عَنْ حاتَمِ الْاَصَمِّ رحمه‌الله اَنَّهُ قالَ:**

اَلْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطانِ إلاّ في خَمْسَةِ مَواضِعَ، فَإنَّها مِنْ سُنَنِ الرَّسُولِ صلى‌الله‌عليه‌وسلم: إطْعامُ الضَّيفِ إذا نَزَلَ، وَ تَجْهيزُ الْمَيِّتِ إذا ماتَ، وَ تَزْويجُ الْبِنْتِ إذا بَلَغَتْ: وَ قَضاءُ الدَّيْنِ إذا وَجَبَ، وَالتَّوْبَةُ مِنَ الذَّنْبِ إذَا فَرَطَ.

○ **از حاتم اصم** رحمه‌الله عجله از شیطان است جز در پنج مورد. که از حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وسلم روایت شده است.
غذا دادن به مهمان وقتی که وارد شود.
تجهیز و تشییع جنازه وقتی که کسی بمیرد.
ازدواج دختر، وقتی که بحدّ بلوغ برسد.
ادای دین وقتی که موعد آن برسد.
توبه از گناه وقتی که غلبه یافت.

● **وَ قالَ مُحَمَّدُ بْنُ الدَوْرِيِّ رحمه‌الله:**

شَقِيَ إبْليسُ بِخَمْسَةِ أَشْياءَ. لَمْ يُقِرَّ بِالذَّنْبِ، وَ لَمْ يَنْدَمْ، وَ لَمْ يَلُمْ نَفْسَهُ؛ وَ لَمْ يَعْزِمْ عَلَى التَّوْبَةِ. وَ قَنِطَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ.

وَ سَعِدَ آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْيٰاءَ: أَقَـرَّبِالذَّنْبِ،وَنَـدِمَ عَـلَيْهِ؛ وَ لاٰمَ نَـفْسَهُ، وَ أَسْرَعَ فِي‌التَّوْبَةِ؛ وَلَمْ يَقْنَطْ مِنْ‌رَحْمَةِ اللهِ.

○ **محمد بن دوری رحمه الله گفته است:** ابلیس به پنج چیز گمراه و رانده شد.

به گناه خود اقرار و اعتراف نکرد.

از گناهانش پشیمان نشد.

برای نافرمانی، خود را سرزنش نکرد.

برای بخشش گناهانش، تصمیم به توبه نگرفت.

از رحمت خداوند بزرگ ناامید و مأیوس گردید.

آدم علیه السلام به پنج چیز سعادتمند گردید.

به گناهش اقرار و اعتراف کرد.

از نافرمانی خود، در پیشگاه خداوند پشیمان گردید.

خود را سرزنش کرد.

زود از عصیان خود توبه کرد و پشیمان شد.

از رحمت الهی مأیوس و ناامید نشد.

● **وَ عَنْ شَقِيقِ الْبَلْخِيِّ رحمه الله اَنَّهُ قٰالَ:**

عَلَيْكُمْ بِخَمْسِ خِصٰالٍ فَاعْمَلُوهٰا: اُعْبُدُوا اللهَ بِقَدَرِ حٰاجَتِكُمْ إِلَيْهِ. وَ خُذُو مِـنَ الدُّنْيٰا بِقَدَرِ عُمْرِكُمْ فِيهٰا. وَاذْنُبُوا اللهَ بِقَدَرِ طَاقَتِكُمْ عَلىٰ عَذٰابِهِ. وَ تَـزَوَّدُوا فِي الدُّنْيٰا بِقَدَرِ مَكْثِكُم فِي الْقَبْرِ؛ وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ بِقَدَرِ مٰا تُرِيدُونَ فِيهٰا الْمَقٰامَ.

○ **از شقیق بلخی رحمه الله:**[۱] بر شما لازم است پنج خصلت را بکار بگیرید.

(۱) شقیق. پسر ابراهیم. پسر علی ازدی بلخی. ملقب به ابوعلی. زاهد صوفی و از مشاهیر مشایخ خراسان بود شاید او اولین کسی باشد، در علوم احوال صوفیه، سخن رانده است. و از کبار مجاهدین است. در غزوه کولان، در ماوراءالنّهر شهید شد.

خداوند را بقدر نیازی که به او دارید، پرستش کنید.
از دنیا به اندازه عمرتان در آن بهره‌برداری کنید.
به اندازه توانای خودتان، در غذاب، خداوند را نافرمانی کنید.
در دنیا، به اندازه ماندگاری در قبر توشه فراهم کنید.
برای بدست آوردن بهشت به اندازه مدت زمانی که می‌خواهید در آن بمانید کار خیر را انجام دهید.

● وَ قالَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

رَأَيْتُ جَمِيعَ الْأَخِلاَّءِ فَلَمْ أَرَ خَليلاً أَفْضَلَ مِنْ حِفْظِ اللِّسانِ، وَ رَأَيْتُ جَميعَ اللِّباسِ فَلَمْ أَرَ لِباساً أَفْضَلَ مِنَ الوَرْعِ، وَ رَأَيْتُ جَميعَ الْمالِ فَلَمْ أَرَ مالاً أَفْضَلَ مِنَ القَناعَةِ، وَ رَأَيْتُ جَميعَ البِرِّ فَلَمْ أَرَ أَفْضَلَ مِنَ النَّصيحَةِ؛ وَ رَأَيْتُ جَميعَ الْأَطْعِمَةِ فَلَمْ أَرَ طَعاماً أَلَذَّ مِنَ الصَّبْرِ.

○ **عمر رضی الله عنه گفته است.**

تمام دوستان را دیدم، دوستی بهتر و برتر از حفظ زبان را نیافتم.
تمام لباسها را دیدم، لباسی بهتر از ورع را ندیدم.
تمام اموال و ثروت را دیدم، ثروتی بهتر از قناعت را نیافتم.
نیکیها را دیدم و بررسی کردم، و حتی یک نیکی را برتر و بهتر از پند و اندرز نیافتم.
تمام غذاها را دیدم، اما غذای لذیذتر از صبر را نیافتم.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ اَنَّهُ قالَ:

اَلزُّهْدُ خَمْسُ خِصالٍ: اَلثِّقَةُ بِاللهِ، وَالتَّبَرِي عَنْ الْخَلْقِ، وَالْإِخْلاصُ فِي العَمَلِ؛ وَاحْتِمالُ الظُّلْمِ؛ وَالْقَناعَةُ [بِما] فِي الْيَدِ.

○ **یکی از دانشمندان گفته است:** در زهد پنج خصلت وجود دارد.
اعتماد به خداوند بزرگ.
انزوا گزیدن و کنار گرفتن از مردم.
اخلاص و نیت پاک در عمل.
عدم قبول و تحمل ظلم و ستم.
قناعت بآنچه که در دسترس است (دوری از تعرض به مال دیگران)

● **وَ عَنْ بَعْضِ الْعُبّادِ أَنَّهُ قالَ فِي الْمُناجاةِ:**

إِلٰهِي... طُولُ الْأَمَلِ غَرَّنِي، وَ حُبُّ الدُّنْيا أَهْلَكَنِي، وَالشَّيْطانُ أَضَلَّنِي؛ وَالنَّفْسُ الْأَمّارَةُ بِالسُّوءِ عَنِ الحَقِّ مَنَعَتْنِي، وَ قَرِينُ السُوءِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ أَعانَنِي، فَأَغِثْنِي يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، فَإِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْحَمُنِي غَيْرُكَ.

○ **یکی از زاهدان در مناجات (راز و نیاز) خود گفته است.**

خداوندا و پروردگارا، طول و ادامه آمال و آرزو، فریبم داد.
محبّت و دوست داشتن دنیا و مال دنیا هلاکم گردانید.
شیطان از راه راست گمراهم گردانید.
نفس «امّاره به سوء» از حقّ منعم کرد.
رفیق بد بر گناه تشویقم کرد و یاریم داد.
به فریادم رس. ای فریاد رس فریاد رسان. اگر مرا مورد مرحمت خودت قرار ندهی، جز تو چه کسی مورد رحمم قرار دهد.

● **وَ قالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«سَيَأْتِي عَلىٰ أُمَّتِي زَمانٌ يُحِبُّونَ الْخَمْسَ وَ يَنْسُونَ الْخَمْسَ: يُحِبُّونَ الدُّنْيا وَ يَنْسُونَ الْآخِرَةَ. وَ يُحِبُّونَ الْحَياةَ وَ يَنْسُونَ الْمَوْتَ؛ وَ يُحِبُّونَ الْقُصُورَ وَ يَنْسُونَ الْقُبُورَ؛ وَ يُحِبُّونَ الْمالَ وَ يَنْسُونَ الْحِسابَ؛ وَ يُحِبُّونَ الْخَلْقَ وَ يَنْسُونَ الْخالِقَ».

○ **پیامبرﷺ فرموده‌اند:** زمانی بر امّت می‌آید که پنج چیز را دوست می‌دارند و پنج چیز را فراموش می‌کنند.
دنیا را دوست می‌دارند و آخرت را فراموش می‌کنند.
زندگی را دوست می‌دارند و مرگ را فراموش می‌کنند.
قصر را دوست می‌دارند و قبر را فراموش می‌کنند.
مال را دوست می‌دارند و حساب را فراموش می‌کنند.
خلق را دوست می‌دارند و خالق را فراموش می‌کنند.

● **وَ قٰالَ يَحْيَى بْنُ مَعٰاذٍ الرّٰازِيّ رحمه‌الله فِي الْمُنٰاجٰاةِ:**
إِلٰهي: لاٰ يُطيبُ اللَّيْلُ إِلاٰ بِمُنٰاجٰاتِكَ، وَ لاٰ يُطيبُ النَّهٰارُ إِلاّٰ بِطٰاعَتِكَ، وَ لاٰ تُطيبُ الدُّنْيٰا إِلا بِذِكْرِكَ؛ وَ لاٰ تُطيبُ الآخِرَةُ إِلاّٰ بِعَفْوِكَ، وَ لاٰ تُطيبُ الْجَنَّةُ إِلاّٰ بِرُؤْيَتِكَ.

○ **یحیی بن معاذ رحمه‌الله در مناجات با خداوند گفته است:**
الهی شب، جز با راز و نیاز تو صفایی ندارد.
روز بدون عبادت و طاعت تو بهایی ندارد.
دنیا بدون ذکر و یاد تو وفایی ندارد.
آخرت بدون بخشش تو راحتی و خوشی ندارد.
بهشت بدون رؤیت جمال تو قدر و ارزشی ندارد.

بَابُ السُّداسِيِّ

● قالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«سِتَّةُ أَشْياءَ هُنَّ غَرِيبَةٌ في سِتَّةِ مَواضِعَ:
اَلْمَسْجِدُ غَرِيبٌ فيما بَيْنَ قَوْمٍ لا يُصَلُّونَ فيهِ، وَالْمُصْحَفُ غَرِيبٌ في مَنْزِلِ قَوْمٍ لا يَقْرَأُونَ فيهِ، وَالْقُرْآنُ غَرِيبٌ في جَوْفِ الْفاسِقِ؛ وَالْمَرْأَةُ الْمُسْلِمَةُ الصّالِحَةُ غَرِيبَةٌ في يَدِ رَجُلٍ ظالِمٍ سَيِّءِ الْخُلْقِ، وَالرَّجُلُ الْمُسْلِمُ غَرِيبٌ في يَدِ اِمْرَأَةٍ رَدِيَّةٍ سَيِّئَةِ الْخُلْقِ؛ وَالْعالِمُ غَرِيبٌ بَيْنَ قَوْمٍ لا [يَسْتَمِعُونَ] إِلَيْهِ».
ثُمَّ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اِنَّ اللهَ تَعالىٰ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ نَظَرَ الرَّحْمَةِ.

اندرزهای ششگانه

○ **حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند:** شش چیز در شش محل غریب‌اند:
مسجد در جایی که مردمان نماز نمی‌خوانند.
قرآن در خانه کسانی که آن را تلاوت نمی‌کنند.
قرآن در سینه و حفظ انسان فاسق.
زن مسلمان و صالح در خانه مرد ستمکار و بد اخلاق.
مرد صالح و مسلمان در دست زن بد اخلاق.
عالم در بین مردمانی که به سخنش گوش نمی‌دهند.
سپس فرمودند خداوند روز قیامت با آنان نظر رحمت ندارد.

● وَ قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«سِتَّةٌ لَعَنْتُهُم وَ لَعَنَهُمُ اللهُ تَعٰالىٰ، وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجٰابِ الدَّعَوَاتِ:
اَلزّٰائِدُ فِي كِتٰابِ اللهِ تَعٰالىٰ، وَالْمُكَذِّبُ بَقَدَرِ اللهِ تَعٰالىٰ، وَالْمُتَسلِّطُ بِالْجَبَرُوتِ لِيُعِزَّ مَنْ أَذَلَّهُ اللهُ وَ يُذِّلَ مَنْ أَعَزَّهُ اللهُ، وَالْمُسْتَحِلُّ لِحُرُمِ اللهِ تَعٰالىٰ، وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مٰا حَرَّمَ اللهُ، وَالتّٰارِكُ لِسُنَّتِي؛ فَإِنَّ اللهَ تَعٰالىٰ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ نَظَرَ الرَّحْمَةِ»

○ **پیامبرﷺ فرموده‌اند:** شش گروه را نفرین کرده‌ام و خداوند هم آنها را نفرین کرده است. و پیامبران دعایشان مستجاب می‌باشد.

کسی درکتاب خداوند چیزی را بیفزاید.

کسی که بوسیله جبر و قهر، بخواهد، کسی که خداوند خوارش کرده است، عزّت دهد و کسی که خداوند صاحب عزّتش کرده است، خوار کند.

کسی که حرام خدا را حلال کند.

کسی که برای عترت من حلال کند، آنچه خداوند، حرام کرده است.

کسی که سنّت مرا ترک کند.

کسی قضا و قدر خداوند را تکذیب کند. خداوند روز قیامت به آنان نظر رحمت ندارد.

● قٰالَ اَبُوبَكْرٍ الصِّدِيقُ رضی الله عنه:

إِنَّ اِبْلِيسَ قٰائِمٌ أَمٰامَكَ، وَالنَّفْسَ عَنْ يَمِينِكَ، وَالْهَوىٰ عَنْ يَسٰارِكَ، وَالدُّنْيا عَنْ خَلْفِكَ؛ وَالْأَعْضٰاءَ عَنْ حَوْلِكَ؛ وَالْجَبّٰارَ فَوْقَكَ ـ يَعْنِي بِالْقُدْرَةِ لاٰ [بِالْمَكٰانِ]
فَإِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللهُ يَدْعُوكَ إِلىٰ تَرْكِ الدِّينِ، وَالنَّفْسُ تَدْعُوكَ إِلىٰ الْمَعْصِيَةِ وَالْهَوىٰ يَدْعُوكَ إِلىٰ الشَّهْوَةِ، وَالدُّنْيا تَدْعُوكَ إِلىٰ اِخْتِيارِهٰا عَلىٰ الْآخِرَةِ، وَالْأَعْضٰاءُ

تَدْعُوكَ إِلىٰ الذُّنُوبِ؛ وَالْجَبّارُ يَدْعُوكَ إِلىٰ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةُ، قالَ اللهُ تعالىٰ: «وَاللهُ يَدْعُو إِلىٰ الجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ»...

فَمَنْ أَجابَ إِبْليسَ ذَهَبَ عَنْهُ الدّينُ، وَ مَنْ أَجابَ النَّفْسَ ذَهَبَ عَنْهُ الرُّوحُ وَ مَنْ أَجابَ الْهَوىٰ ذَهَبَ عَنْهُ الْعَقْلُ، وَ مَنْ أَجابَ الدُّنْيا ذَهَبَتْ عَنْهُ الآخِرَةُ، وَ مَنْ أَجابَ الْأَعْضاءَ ذَهَبَتْ عَنْهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَجابَ اللهَ تَعالىٰ ذَهَبَتْ عَنْهُ السَّيِئاتُ وَ نالَ جَميعَ الْخَيْراتِ.

○ **ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است.**

شیطان در جلو ایستاده است و به ترک دین دعوت می‌کند. کسی که دعوت شیطان را بپذیرد دین او می‌رود.

نفس در طرف راست ایستاده و به معصیّت دعوت می‌کند. کسی که دعوت نفس را بپذیرد روح را از دست داده است.

آمال و آرزو از طرف چپت ایستاده‌اند و دعوت به شهوتت می‌کند. کسی که دعوت آرزو را بپذیرد، عقل را از دست داده است.

دنیا در پشت سرت ایستاده است و دعوتت می‌کند او را بجای آخرت بپذیری. کسی که دنیا را بجای آخرت بپذیرد، آخرت را از دست می‌دهد.

اعضایت در اطرافت قرار گرفته و به گناه دعوتت می‌کنند. کسی که به آنها جواب دهد بهشت را از دست داده است.

قدرت خداوند در بالای سرت به بهشت و بخشش دعوت می‌کند. کسی که به خداوند، جواب دهد. گناهانش از بین می‌رود و به جمیع خیرات نائل می‌گردد.

● **وَ قالَ عُمَرُ رضی الله عنه:**

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ كَتَمَ سِتَّةً فِي سِتَّةٍ: كَتَمَ الرِّضاءِ فِي الطّاعَةِ، وَكَتَمَ الْغَضَبَ فِي الْمَعْصِيَةِ،

وَ كَتَمَ اِسْمَهُ الْأَعْظَمَ فِي الْقُرْآنِ، وَ كَتَمَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي شَهْرِ رَمَضانَ؛ وَ كَتَمَ الصَّلاٰةَ الْوُسْطىٰ فِي الصَّلاٰةِ؛ وَ كَتَمَ يَوْمَ القِيامَةِ فِي الْأَيّامِ.

○ **عمر رضی الله عنه گفته است:** خداوند شش چیز را در شش چیز پوشانده است.

رضا را در طاعت.

خشم را در معصیّت

اسم اعظم خود را در قرآن

لیلةالقدر را در رمضان.

«صلاة وسطی» را در نمازها.

روز قیامت را در روزها.

● **وَ قالَ عُثْمانُ رضی الله عنه :**

اِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي سِتَّةِ أَنْواعٍ مِنَ الْخَوْفِ: أَحَدُها: مِنْ قِبَلِ اللهِ تَعالىٰ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ الإيْمانَ. وَالثّانِي: مِنْ قِبَلِ الْحَفَظَةِ أَنْ يَكْتُبُوا عَلَيْهِ ما يُفْتَضَحُ بِهِ يَوْمَ القِيامَةِ. وَالثّالِثُ: مِنْ قِبَلِ الشَيْطانِ أَنْ يَبْطُلَ عَمَلَهُ. وَالرّابِعُ: مِنْ قِبَلِ مَلَكِ الْمَوْتِ أَنْ يَأْخُذَهُ فِي غَفْلَتِهِ بَغْتَةً. وَالخامِسُ: مِنْ قِبَلِ الدُّنْيا أَنْ يَغْتَرَّ بِها وَ تَشْغَلَهُ عَنِ الْآخِرَةِ. وَالسّادِسُ: مِنْ قِبَلِ الْأَهْلِ وَالْعِيالِ أَنْ يَشْتَغِلَ بِهِمْ فَيَشْغَلُونَهُ عَنْ ذِكرِ اللهِ تَعالىٰ.

○ **عثمان رضی الله عنه گفته است:** انسان مؤمن در شش نوع ترس بسر می‌برد (باید مراقب حال خود باشد.

ترس از طرف خداوند، می‌ترسد که ایمان او را بگیرد.

ترس از فرشتگان مأمور. می‌ترسد که در نامه عملش چیزی بنویسند، روز قیامت او را رسوا کند.

ترس از شیطان. می‌ترسد که عمل خیر او را باطل گرداند.

ترس از ملک الموت می‌ترسد که ناگهان او را بگیرد.
ترس از دنیا. می‌ترسد او را فریب دهد و از آخرت غافلش کند.
ترس از اهل و عیال می‌ترسد به آنها مشغول شود و از یاد خدا غافل گردد.

● وَ عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه اَنَّهُ قٰالَ:

مَنْ جَمَعَ سِتَّ خِصٰالٍ لَمْ يَدَعْ لِلْجَنَّةِ مَطْلَباً وَ لاٰ عِنِ النّٰارِ مَهْرَباً. أَوَّلُهٰا: عَرَفَ اللهَ تَعٰالىٰ فَأَطٰاعَهُ، وَ عَرَفَ الشَّيْطٰانَ فَعَصٰاهُ، وَ عَرَفَ الآخِرَةَ فَطَلَبَهٰا، وَ عَرَفَ الدُّنْيٰا فَرَفَضَهٰا وَ عَرَفَ الْحَقَّ فَاَتْبَعَهُ؛ وَ عَرَفَ الْبٰاطِلَ فَاجْتَنَبَهُ.

○ **از علی** رضی الله عنه کسی که دارای شش خصلت باشد، برای داخل شدن بهشت و فرار از جهنّم چیزی را ترک نکرده است.
خدا را بشناسد و از او اطاعت کند.
شیطان را بشناسد و از دستوراتش سرپیچی کند.
آخرت را بشناسد و در طلب آن باشد.
دنیا را بشناسد و ترکش کند.
حق را بشناسد از آن پیروی کند.
باطل را بشناسد و از آن دوری جوید.

● وَ قٰالَ ایضاً:

اَلنِّعَمُ سِتَّةُ أَشْيٰاءَ: اَلْإِسْلاٰمُ، وَالْقُرْآنُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ﷺ؛ وَالْعٰافِيَةُ؛ وَالسَّتْرُ؛ وَالْغِنىٰ عَنِ النّٰاسِ.

○ **و دوباره فرموده است:** نعمت شش چیزند.
اسلام - قرآن - محمد رسول خدا - تندرستی
پوشش - بی‌نیازی از مردم.

● **وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ مَعٰاذٍ الرّٰازِیِّ رحمه الله :**

اَلْعِلْمُ دَلیلُ الْعَمَلِ، وِالْفَهْمُ وِعٰاءُ الْعِلْم، وَالْعَقْلُ قٰائِدٌ لِلْخَیْرِ؛ وَالْهَویٰ مَرْکَبٌ لِلذُّنُوبِ؛ وَالْمٰالُ رِدٰاءُ الْمُتَکَبِّرینَ؛ وَالدُّنْیا سُوقُ الآخِرَةِ.

○ **از یحیی بن معاذ رحمه الله :**

علم دلیل عمل است.

فهم ظرف علم است.

عقل راهنمای خیر است.

آرزو مرکب گناه است.

مال و ثرت ردای متکبرین است.

دنیا بازار آخرت است.

● **وَ قٰالَ بُوذُرْ جْمِهْرُ:**

سِتُّ خِصٰالٍ تَعْدِلُ جَمیعَ الدُّنْیا: اَلطَّعٰامُ الْمَرِیءُ، وَالْوَلَدُ الصّٰالِحُ، وَالزَّوْجَةُ الْمُوٰافِقَةُ؛ وَالْکَلاٰمُ الْمُحْکَمُ؛ وَ کَمٰالُ الْعَقْلِ؛ وَ صِحَّةُ الْبَدَنِ.

○ **برزگمهر گفته است:** شش خصلت معادل همهٔ دنیا است.

غذای گوارافرزند صالح همسر موافق سخن قاطع عقل کامل بدن سالم.

● **وَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ رحمه الله :**

لَوْلاٰ الْأَبْدٰالُ لَخَسَفَتِ الْأَرْضُ وَ مٰا فیهٰا، وَ لَوْلاٰ الصّٰالِحُونَ لَهَلَکَ الطّٰالِحُونَ، وَ لَوْلاٰ الْعُلَمٰاءُ لَصٰارَ النّٰاسُ کُلُّهُمْ کَالْبَهٰائِمِ، وَ لَوْلاٰ السُّلْطٰانُ لَأَهْلَکَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَ لَوْلاٰ الْحُمَقٰاءُ لَخَرِبَتِ الدُّنْیا وِ لَوْلاٰ الرّیحُ لَأَنْتَنَ کُلُّ شَیْءٍ.

○ **از حسن بصری رحمه الله :**

اگر أبدال [۱] نبودند زمین و آنچه که در آن است، نابود می‌شود.
اگر صالحان نبودند، غیر صالحان نابود می‌گشتند.
اگر علماء نبودند، همه مردم مانند حیوانات می‌ماندند.
اگر حکومت نبود، مردم بعضی، بعضی دیگر را نابود می‌کردند.
اگر احمقها [۲] نبودند، دنیا خراب و ویران می‌شد.
اگر باد نبود همه چیز متعفن می‌شد.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُکَمٰاءِ اَنَّهُ قٰالَ:

مَنْ لَمْ یَخْشَ اللهَ لَمْ یَنْجُ مِنَ زَلَّةِ اللِّسٰانِ؛ وَ مَنْ لَمْ یَخْشَ قُدُومَهُ عَلیٰ اللهِ لَمْ یَنْجُ قَلْبُهُ مِنَ الْحَرٰامِ وَ الشُّبْهَةِ، وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ آیِساً عَنِ الْخَلْقِ لَمْ یَنْجُ مِنَ الطَّمَعِ؛ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ حٰافِظاً عَلیٰ عَمَلِهِ لَمْ یَنْجُ مِنَ الرِّیٰاءِ، وَ مَنْ لَمْ یَسْتَعِنْ بِاللهِ عَلیٰ اِحْتِرٰاسِ قَلْبِهِ لَمْ یَنْجُ مِنَ الْحَسَدِ، وَ مَنْ لَمْ یَنْظُرْ إِلیٰ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ عِلْماً وَ عَمَلاً لَمْ یَنْجُ مِنَ الْعُجْبِ.

○ از یکی از دانشمندان:

کسی از خدا نترسد، از لغزش زبان نجات نمی‌یابد.
کسی در راه رفتن و قدم برداشتن، از خدا نترسد، قلبش از حرام و شبه حرام، رهایی نمی‌یابد.
کسی که از مردم، بریده نشود، به سوی خداوند، از طمع و حرص بریده نمی‌شود.
کسی که حافظ عمل خود نباشد، از ریا و تظاهر نجات پیدا نمی‌کند.

---

(۱) به آخر کتاب ص ۲۰۷ مراجعه شود.
(۲) حضرت شیخ حسن عارفی بوده است از دنیا گریزان، نظرش این بوده است دنیا داران که دنیا را آباد می‌کنند، احمق‌اند. چون دنیا پایدار نمی‌باشد. مترجم.

کسی که از خداوند یاری نجوید برای حفاظت قلبش از کینه توزی و حسد، نجات نمی‌یابد.

کسی که به آنهایی که از لحاظ عمل از خود برترانند، نگاه نکند، از خودپسندی نجات نمی‌یابد.

● **وَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رحمه الله اَنَّهُ قٰالَ:**

إِنَّ فَسٰادَ الْقُلُوبِ عَنْ سِتَّةِ أَشْيٰاءَ: أَوَّلُهٰا: يَذْنُبُونَ بِرَجٰاءِ التَّوْبَةِ، وَ يَتَعَلَّمُونَ الْعِلْمَ وَ لاٰ يَعْمَلُونَ بِهِ، وَ إِذٰا عَمِلُوا لاٰ يُخْلِصُونَ، وَ يَأْكُلُونَ رِزْقَ اللهِ وَ لاٰ يَشْكُرُونَ؛ وَ لاٰ يَرْضُونَ بِقِسْمَةِ اللهِ، وَ يَدْفَنُونَ مَوْتٰاهُمْ وَ لاٰ يَعْتَبِرُونَ.

○ **از حسن بصری رحمه الله:** فساد دلها از شش چیزند.

به امید توبه گناه می‌کنند.

علم دارند و به آن عمل نمی‌کنند.

وقتی که عمل خیری انجام می‌دهند از روی اخلاص نمی‌باشد.

روزی خدا را می‌خورند و سپاسگذار نمی‌باشند.

و به چیزی که خداوند نصیبشان کرده است، راضی نمی‌باشند.

مردگان را دفن می‌کنند و اما خود پند نمی‌گیرند.

● **وَ قٰالَ اَيْضاً:**

مَنْ أَرٰادَ الدُّنْيٰا وَاخْتٰارَهٰا عَلَى الْآخِرَةِ عٰاقَبَهُ اللهُ بِسِتِّ عُقُوبٰاتٍ، ثَلاٰثٍ فِي الدُّنْيٰا وَ ثَلاٰثٍ فِي الآخِرَةِ.

أَمَّا الثَلاٰثُ الَّتِي هِيَ فِي الدُّنْيٰا فَأَمَلٌ لَيْسَ لَهُ مُنْتَهىً، وَ حِرْصٌ غٰالِبٌ لَيْسَ لَهُ قَنٰاعَةٌ؛ وَ أَخَذَ مِنْهُ حَلاٰوَةَ الْعِبٰادَةِ.

أَمَّا الثَّلاٰثُ الَّتِي هِيَ فِي الآخِرَةِ فَهَوْلُ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ، وَالْحِسٰابُ الشَّدِيدُ، وَالْحَسْرَةُ الطَّوِيلَةُ.

○ **و همچنین گفته است:** کسی که دنیا را انتخاب کند و بر آخرت ترجیح دهد، به شش عقوبت گرفتار می‌شود.

آرزوی بدون پایان در دنیا.

حرص غالب بدون قناعت در دنیا.

شیرینی عبادت در دنیا از او گرفته می‌شود.

هول شدن در روز قیامت

شدّت حساب در قیامت.

حسرت طولانی در قیامت.

● **وَ قٰالَ اَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ رضي الله عنه:**

لاٰ رٰاحَةَ لِلْحَسُودِ، وَ لاٰ مُرُوءَةَ لِلْكَذُوبِ، وَ لاٰ حيلَةَ لِلْبَخيلِ، وَ لاٰ وَفٰاءَ لِلْمُلُوكِ؛ وَ لاٰ سُؤْدَدَ لِسَيِّءِ الْخَلْقِ؛ وَ لاٰ رٰادَّ لِقَضٰاءِ اللهِ.

○ **از احنف بن قیس رضي الله عنه**(۱):

حسود راحتی ندارد.

دروغگو مروّت ندارد.

بخیل راه نجات ندارد.

پادشاهان وفا ندارند.

بد اخلاق آسودگی ندارند.

قضا و قدر الهی بر نمی‌گردد.

---

(۱) احنف. پسر قیس. پسر معاویه. پسر حصین. پسر حفص. پسر عباده. پسر نزال. پسر مرّة. پسر عبید. پسر حارث. معروف به ضحاک، زمان پیامبر را درک کرد. و او را ندید. صبر و بردباری او مثل شده بود. در واقعه «جمل» کناره‌گیری کرد. سپس در جنگ صفین حضور یافت. در زمان ولایت مصعب بن زبیر، در سال (۶۷هـ) در بصره وفات یافت. مصعب روز مرگش گفت: «روز رای و تصمیم گذشت».

● **وَ سُئِلَ بَعْضُ الْحُكَماءِ:**

هَلْ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِذا تَابَ أَنَّ تَوْبَتَهُ قُبِلَتْ أَمْ رُدَّتْ؟ قالَ: لا أَحْكُمُ فِي ذٰلِكَ، وَلٰكِنْ لِذٰلِكَ عَلاٰماتٌ: إِحْداها: أَنْ يَرىٰ نَفْسَهُ غَيْرَ مَعْصُومَةٍ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَ يَرىٰ فِي قَلْبِهِ الْفَرَحَ غائِباً وَالْحُزْنَ شاهِداً، وَ يَقْرُبُ أَهْلَ الْخَيْرِ وَ يُباعِدُ أَهْلَ الشَّرِّ، وَ يَرىٰ الْقَلِيلَ مِنَ الدُّنْيا كَثِيراً، وَ يَرىٰ الْكَثِيرَ مِنْ عَمَلِ الآخِرَةِ قَلِيلاً، وَ يَرىٰ قَلْبَهُ مُشْتَغِلاً بِما ضُمِّنَ مِنَ اللهِ تَعالىٰ فارِغاً عَمّا ضَمَّنَ اللهُ تَعالىٰ مِنْهُ؛ وَ يَكُونُ حافِظَ اللِّسانِ؛ دائِمَ الْفِكْرَةِ لازِمَ الْغَمِّ وَالنَّدامَةِ.

○ **از یکی از دانشمندان سؤال شد:** کسی که توبه کند، می‌داند، که توبه‌اش قبول شده است یا نه؟. در جواب گفت: در این مورد نمی‌توانم اظهار نظر کنم، اما قبول شدن آنها علامتهایی دارد.

خود را از گناه معصوم نمی‌داند.

در دل خود شادی را دور، و غم را نزدیک احساس می‌کند.

به اهل خیر، نزدیک و از اهل شر دور می‌شود.

کم دنیا را زیاد و زیاد آخرت را کم می‌داند.

قلب خودرا به آنچه که از طرف خدا به آن مکلّف شده است مشغول می‌دارد، و از آنچه که خداوند برای او در نظر گرفته است، فارغ می‌دارد.

همیشه زبان را حفظ می‌کند، دائمه در فکر است، و با غم و پشیمانی هم‌نشین است.

● **وَ قالَ يَحْيىٰ بْنُ مَعاذٍ رحمه‌الله:**

مِنْ أَعْظَمِ الْاِغْتِرارِ عِنْدِي اَلتَّمادِي فِي الذُّنُوبِ عَلىٰ رَجاءِ الْعَفْوِ مِنْ غَيْرِ نَدامَةٍ، وَ تَوَقُّعُ الْقُرْبِ مِنَ اللهِ تَعالىٰ بِغَيْرِ طاعَةٍ، وَ اِنْتِظارُ زَرْعِ الْجَنَّةِ بِبَذْرِ النّارِ، وَ طَلَبُ دارِ الْمُطِيعِينَ بِالْمَعاصِي؛ وَ اِنْتِظارُ الْجَزاءِ بِغَيْرِ عَمَلٍ؛ وَالتَّمَنىٰ عَلىٰ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ الإِفْراطِ.

○ **یحیی پسر معاذ رحمه‌الله گفته است:**

بزرگترین خود فریبی نزد من، دوام بر گناه است، بامید بخشش، بدون پشیمانی و توبه.

توقع نزدیک شدن به خداوند بدون عبادت و طاعت.

انتظار محصول بهشت، به بذر آتش جهنّم.

خواستن مقام فرمانبرداران، به گناه و عصیان.

انتظار پاداش بدون عمل.

تمنا و تقاضا از خداوند عزّ و جلّ در حال افراط.

شِعْرٌ

يَرْجُو النَّجاةَ وَ لا يَسْلُكُ مَسالِكَها   إِنَّ السَّفينَةَ لا تَجْرِي عَلَى الْـيَبْسِ

○ **شاعر می‌گوید:**

در انتظار نجات است و راههای آن را آماده نمی‌کند. براستی کشتی بر روی زمین خشک حرکت نمی‌کند.

● **وَ قالَ اَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ:**

حينَ سُئِلَ: ما خَيْرُ ما يُعْطَى الْعَبْدَ؟
قالَ: عَقْلٌ غَريزِيٌّ: قيلَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ؟
قالَ: أَدَبٌ صالِحٌ: قيلَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ؟
قالَ: صاحِبٌ مُوافِقٌ: قيلَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ؟
قالَ: قَلْبٌ مُرابِطٌ: قيلَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ؟
قالَ: طُولُ الصَّمْتِ: قيلَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ؟
قالَ: مَوْتٌ حاضِرٌ.

○ **احنف بن قیس گفته است،** وقتی که از او سؤال شد، بهترین چیزی که به بنده خدا داده می‌شود چیست؟

عقل غریزی. گفتند: اگر آن نباشد.

ادب درست. گفتند: اگر آن نباشد.

دوست موافق. گفتند: اگر آن نباشد.

قلب پرهیزکار. گفتند: اگر آن نباشد.

سکوت طولانی. گفتند: اگر آن نباشد.

مرگ فوری.

بَابُ السُّبٰاعِيِّ

● عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«سَبْعَةُ نَفَرٍ يُظِلُّهُمُ اللهُ يَوْمَ القِيٰامَةِ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمٌ لاٰ ظِلَّ إِلاٰ ظِلُّهُ، أَوَّلُهُمْ: إِمٰامٌ عٰادِلٌ، وَ شٰابٌّ نَشَأَ فِي عِبٰادَةِ اللهِ تَعٰالىٰ، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خٰالِياً فَفَاضَتْ عَيْنٰاهُ دَمْعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ تَعٰالىٰ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ حَتّٰى يَرْجِعَ إِلَيْهِ، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَلَمْ تَعْلَمْ شِمٰالُهُ بِمٰا صَنَعَتْ يَمِينُهُ، وَ رَجُلاٰنِ تَحٰابّٰا فِي اللهِ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ اِمْرَأَةٌ ذٰاتُ جَمٰالٍ إِلىٰ نَفْسِهٰا فَأَبىٰ وَ قٰالَ: إِنِّي أَخٰافُ اللهَ تَعٰالىٰ».

اندرزهای هفتگانه

○ **از ابوهریره رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم:** خداوند در روز قیامت هفت نفر را در سایه خودش، در حالی که هیچ سایه‌ای وجود ندارد، قرار می‌دهد.

امام عادل و دادگر.

جوانی که در عبادت خداوند بزرگ نشأ و نما کرده باشد.

مردی که در خلوت یاد خدا کند و اشک چشمهایش از خشیت خداوند سرازیر شود.

مردی که قلبش در یاد و فکر مسجدگرم باشد، تا وقتی مجدداً به آن برمی‌گردد.

مرد نیکوکاری که در حال نیکی کردن، دست چپش از دست راستش

خبر نداشته باشد. (احسان را مخفیانه انجام دهد)

دو نفر بخاطر خدا به یکدیگر محبت کنند.

مردی، که زنی زیبا، او را به نفس خویش دعوت کند، ولی از خوف خدا، از زن روی برگرداند.

● وَ قالَ اَبُوبَكْرٍ الصِّدِيقُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

اَلْبَخيلُ لا يَخْلُو مِنْ إِحْدَىٰ السَّبْعِ، إِمّا أَنْ يَمُوتَ فَيَرِثُهُ مَنْ يَبْذُلُ مالَهُ وَ يُنْفِقُهُ لِغَيْرِ ما أَمَرَ اللهُ تَعالىٰ بِهِ، أَوْ يُسَلِّطَ اللهُ عَلَيْهِ سُلْطاناً جائِراً فَيَأْخُذُهُ مِنْهُ بَعْدَ تَذْليلِ نَفْسِهِ، أَوْ يُهَيِّجَ لَهُ شَهْوَةً تُفْسِدُ عَلَيْهِ مالَهُ، أَوْ يَبْدُو لَهُ رَأْيٌ فِي بِناءٍ أَوْ عِمارَةٍ فِي أَرْضٍ خَرابٍ فَيُذْهِبُ فيهِ مالَهُ، أَوْ يُصيبَ لَهُ نَكْبَةً مِنْ نَكَباتِ الدُّنْيا مِنْ غَرْقٍ أَوْ حَرْقٍ أَوْ سِرْقَةٍ وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ، أَوْ يُصيبَهُ عِلَّةً دائِمَةً فَيُنْفِقُ مالَهُ فِي مُداواتِها، أَوْ يُدْفِنَهُ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْمَواضِعِ فَيَنْساهُ فَلا يَجِدُهُ.

○ **ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته‌اند:** مال بخیل نمی‌تواند، از یکی از این هفت چیز خالی باشد.

می‌میرد و وارث مالی که بجاگذاشته است، بذل و بخشش می‌کنند و در راهی که خداوند، فرمان نداده است هزینه و مصرف می‌نمایند.

یا قدرتمند ستمکاری بر او مسلط می‌شود، و بعد از خوارکردنش، مال و ثروتش را از دستش می‌گیرد.

یا آرزو و آمالی بر او چیره می‌شود و اموالش را به فساد می‌کشاند.

یا سرانجام در زمین خرابه و بی‌ارزشی عمارت و ساختمانی می‌سازد و مال در آن به هدر می‌رود.

یا به بلایی از بلاهای دنیوی، مانند غرق، سرقت، آتش سوزی و امثال آنها مبتلا می‌شود.

یا به مرض و بیماری غیر قابل علاجی، دچار می‌شود، و ثروتش را برای بدست آوردن بهبودی خرج می‌کند.
یا در جایی دفن و پنهانش می‌کند، بعداً فراموش می‌کند جای آن را. دیگر راه به آن نمی‌برد.

● قٰالَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:
«مَنْ كَثُرَ ضَحْكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ، وَ مَنْ اِسْتَخَفَّ بِالنّٰاسِ اُسْتُخُفَّ بِهِ، وَ مَنْ اَكْثَرَ فِي شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ، وَ مَنْ كَثُرَ كَلاٰمُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ؛ وَ مَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ قَلَّ حَيٰاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيٰاؤُهُ قَلَّ وَرْعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرْعُهُ مٰاتَ قَلْبُهُ».
○ عمر رضي الله عنه گفته است.

کسی که زیاد بخندد، هیبت و شخصیّت خود را از دست می‌دهد.
کسی مردم را خوار کند خود هم خوار و ذلیل می‌شود.
کسی که چیزی را زیاد انجام دهد به آن معروف می‌شود.
کسی که زیاد سخن گوید، شخصیّتش پایین می‌آید.
کسی که شخصیّت را از دست دهد بی‌شرم و بی‌حیا می‌شود.
کسی که بی‌شرم و حیا شود، ورع را از دست می‌دهد.
کسی که ورع را از دست دهد، قلبش می‌میرد.

● وَ عَنْ عُثْمٰانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: اَنَّهُ قٰالَ فِي قَوْلِهِ تَعٰالىٰ:
«وَ كٰانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمٰا وَ كٰانَ أَبُوهُمٰا صٰالِحاً»..
● قٰالَ:
اَلْكَنْزُ لَوْحٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ عَلَيْهِ سَبْعَةُ أَسْطُرٍ مَكْتُوبٌ فِي إِحْدٰاهٰا عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ الدُّنْيٰا فٰانِيَةً وَ هُوَ يَرْغَبُ فِيهٰا، وَ

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ أَنَّ الْأُمُورَ بِالْأَقْدارِ وَ هُوَ يَغْتَمُّ لِلْفَواتِ، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ الْحِسابَ وَ هُوَ يَجْمَعُ مالاً؛ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ النّارَ وَ هُوَ يَذْنِبُ؛ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ اللهَ يقيناً وَ هُوَ يَذْكُرُ غَيْرَهُ؛ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ الْجَنَّةَ يَقيناً وَ هُوَ يَسْتَرِيحُ بِالدُّنْيا؛ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرِفَ الشَّيْطانَ عَدُوًّا فَأَطاعَهُ».

○ **عثمان رضی الله عنه در تفسیر آیه** (وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً)

(در زیر آن، برای آنان گنجی بود و پدرشان مرد درستکاری بود) گفته است: «کنز = گنج» لوحه‌ای است از طلا که بر روی آن هفت (۷) سطر (خط) نوشته شده است، به این شرح:

ازکسی تعجّب می‌کنم که مرگ را می‌شناسد ولی می‌خندد.

ازکسی تعجب می‌کنم که می‌داند دنیا فانی است ولی به آن رغبت می‌کند.

ازکسی تعجب می‌کنم که می‌داند کارها به قضا و قدر است، ولی برای چیزهایی که از بین می‌روند غمگین می‌شود.

ازکسی تعجب می‌کنم که حساب را می‌داند، ولی در جمع‌آوری مال است.

ازکسی تعجب می‌کنم که از آتش جهنّم آگاه و با خبر است، ولی گناه می‌کند.

ازکسی تعجب می‌کنم که خدا را به یقین می‌شناسد، در حالی که از غیر او یاد می‌کند.

ازکسی تعجب می‌کنم که بهشت را می‌شناسد، ولی به دنیا شادمان می‌شود و شیطان را می‌شناسد و اطاعتش می‌کند.

● **وَ سُئِلَ عَلِيٌّ رضی الله عنه:**

ما أَثْقَلُ مِنَ السَّماءِ، وَ ما أَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ، وَ ما أَغْنىٰ مِنَ الْبَحْرِ؛ وَ ما أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ؛ وَ ما أَحَرُّ مِنَ النّارِ؛ وَ ما أَبْرَدُ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ، وَ ما أَمُرُّ مِنَ السَّمِّ؟

● **فَقالَ عَلِيٌّ رضی الله عنه:**

اَلْبُهْتٰانُ عَلَى الْبَرٰايا أَثْقَلُ مِنَ السَّمٰاءِ، وَالْحَقُّ أَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ، وَ قَلْبُ الْقٰانِعِ أَغْنىٰ مِنَ الْبَحْرِ، وَ قَلْبُ الْمُنٰافِقِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ، وَالسُّلْطَانُ الْجٰائِرُ أَحَرُّ مِنَ النّٰارِ؛ وَالْحٰاجَةُ إِلَى اللَّئِيمِ أَبْرَدُ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ، وَالصَّبْرُ أَمَرُّ مِنَ السَّمِّ...

○ **از علی رضی الله عنه سوال شد:**

چه چیزی از آسمان سنگین‌تر است؟ گفتند: بهتان و تهمت از انسانهای پاک و درستکار.

چه چیزی از زمین وسیع‌تر است؟ گفتند: حق از زمین وسیع‌تر است.

چه چیزی از دریا غنی‌تر است؟ گفتند: قلب قانع از دریا غنی‌تر است.

چه چیزی از سنگ سخت‌تر است؟ گفتند: قلب منافق از سنگ سخت‌تر است.

چه چیزی از آتش سوزان‌تر است؟ گفتند: سلطان ستمکار از آتش سوزان‌تر است.

چه‌چیزی‌از زمهریر سردتر است؟ گفتند: نیاز و احتیاج به نزد انسان خسیس.

چه چیزی از سم تلخ‌تر است؟ گفتند تلخ‌تر از سم، صبر است.

● **وَ قِيلَ:**

اَلنَّمِيمَةُ أَمَرُّ مِنَ اَلسَّمِّ.

○ **و گفته شده:** نمیمه (سخن چینی کردن) تلخ‌تر از سم است.

● **وَ قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«اَلدُّنْيا دٰارُ مَنْ لاٰ دٰارَ لَهُ، وَ مٰالُ مَنْ لاٰ مٰالَ لَهُ، وَ لَهٰا يَجْمَعُ مَنْ لاٰ عَقْلَ لَهُ؛ وَ يَشْتَغِلُ بِشَهْوَتِهٰا مِنْ لاٰ فَهْمَ لَهُ؛ وَ عَلَيْهٰا يُعٰاقَبُ مَنْ لاٰ عِلْمَ لَهُ، وَ لَهٰا يَحْسُدُ مَنْ لاٰ لُبَّ لَهُ، وَ لَهٰا يَسْعىٰ مَنْ لاٰ يَقِينَ لَهُ».

○ **پیامبر ﷺ فرموده است:**
دنیا، خانه کسی است که خانه ندارد.
دنیا، مال و ثروت کسی است، که مال و ثروت ندارد.
برای آن گرد می‌آیند کسانی که عقل ندارند.
کسانی به لذّات آن مشغول می‌شوند که فهم ندارند.
نسبت به آن معاقبه و مواخذه می‌شوند کسانی که علم ندارند.
به آن حسد می‌برند، کسانی که خرد ندارند.
برای بدست آوردنش می‌کوشند، کسانی که یقین ندارند.

● **وَ عَنْ جٰابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَنْصٰارِیِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قٰالَ:**
«مٰا زٰالَ یُوصِینِی جِبْرٰائِیلُ علیه السلام بِالْجٰارِ حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ یَجْعَلُهُ وٰارِثاً، وَ مٰا زٰالَ یُوصِینِی بِالنِّسٰاءِ حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیْحُرُمُ طَلاٰقُهُنَّ، وَ مٰا زٰالَ یُوصِینِی بِالْمَمْلُوکِینَ حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ یَجْعَلُ لَهُمْ وَقْتاً یُعْتَقُونَ فِیهِ، وَ مٰا زٰالَ یُوصِینِی بِالسِّوٰاکِ حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ فَرِیضَةٌ، وَمٰازٰالَ یُوصِینِی بِالصَّلاٰةِ فِی الْجَمٰاعَةِ حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ لاٰ یَتَقَبَّلُ اللهُ تَعالیٰ صَلاٰةً إِلاّٰ فِی الْجَمٰاعَةِ، وَ مٰا زٰالَ یُوصِینِی بِقِیٰامِ اللَّیْلِ حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ لاٰ نَوْمَ بِاللَّیْلِ، وَ مٰا زٰالَ یُوصِینِی بِذِکْرِ اللهِ حتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ لاٰ یَنْفَعُ قَوْلٌ إِلاّٰ بِهِ».

○ **از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه** (۱) از حضرت رسول« روایت می‌کند پیغمبر فرموده است:
جبرائیل، در مورد همسایه همیشه آنچنان با من صحبت کرده است، گمان می‌کردم او را وارث می‌کند.

---

(۱) جابر پسر عبدالله پسر عمرو پسر حرام خزرجی انصاری سلمی صحابی جلیل در سال (۱۶ ق ـ هـ ـ ۶۰۷ م) متولد شد شخصی بود، کثیر الروایت. که جمعی صحابه از او و پدرش روایت کرده‌اند. در۱۹غزا شرکت کرده است. دراواخر عمر درمسجد مدینه حلقه درس‌داشت مسلم و بخاری ۱۵۴۰ حدیث را از او روایت کرده‌اند. در سال (۷۸ هـ ـ ۶۹۷م) وفات یافت.

در مورد زنان آنچنان سفارش و توصیه می‌کرد، گمان می‌کردم که طلاق آنها حرام خواهد بود.

در مورد بردگان، تا جایی توصیه کرده گمان می‌کردم که وقت معینی را برای آزادی آنان مشخص خواهد کرد.

در مورد مسواک (سواک) آنچنان توصیه کرد انتظار داشتم که واجب شود.

در مورد نماز جماعت آنچنان توصیه می‌کرد، گمان می‌کردم خداوند نماز بدون جماعت را نمی‌پذیرد.

در مورد قیام شب (شب بیداری) تا حدی سفارش می‌کرد، گمان می‌کردم که در شب خوابی نباید باشد.

در مورد یاد و ذکر خداوند بحدی سفارش می‌کرد، گمان می‌کردم که هیچ سخنی بدون ذکر او درست نمی‌باشد.

● **وَ قالَ النَّبِيُّ ﷺ:**

«سَبْعَةٌ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ الْخالِقُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكّيهِمْ وَ يَدْخِلُهُمُ النّارَ: اَلْفاعِلُ وَ الْمَفْعُولُ بِهِ، وَ النّاكِحُ بِيَدِهِ، وَ ناكِحُ الْبَهيمَةِ، وَ ناكِحُ الْمَرْأَةِ مِنْ دُبُرِها. وَ الْجامِعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ ابْنَتِها، وَ الزّاني بِحَليلَةِ جارِهِ، وَ الْمُؤْذي جارَهُ حَتّى يَلْعَنُهُ».

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** خداوند در روز قیامت، به هفت گروه نظر رحمت نمی‌کند.

مرد فاعل و مرد مفعول (مرد تعرض کننده و مرد مورد تعرض واقع شده).

کسی با دست خود استمناء کند و خود را از شهوت آزاد کند.

کسی که با حیوانات نزدیکی کند و ارضای شهوت نماید.

کسی که از مجرای عقب با زنش مقاربت و مجامعت انجام دهد.

کسی که با زنی و دخترش همزمان ازدواج کند.

کسی که با زن همسایه زنا کند. (یعنی گناه آن از زنا با غیر همسایه بیشتر است.)

کسی که همسایه را اذیّت کند.

●●●

● **وَ قالَ النَّبِیُّ ﷺ:**

«اَلشُّهَداءُ سَبْعَةٌ سِویٰ الْمَقْتوُلِ فِي سَبيلِ اللهِ، أَوَّلُهُمْ: اَلْمَبْطُونُ شَهيدٌ، وَ الغَريقُ شَهيدٌ، وَ صاحِبُ ذَاتِ الْجَنْبِ شَهيدٌ، وَ الْمَطْعُونُ شَهيدٌ، وَ الحريقُ شَهيدٌ، وَالْمَيِّتُ تَحْتَ الْهَدْمِ شَهيدٌ؛ وَ الْمَرْأَةُ الَّتِي مَاتَتْ عَنِ الْوِلادَةِ شَهيدٌ».

○ **حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند:** شهداء، جز کشته‌شدگان در راه خدا، هفت گروه‌اند.

کسی که شکمش به علتی مزمن اسهال شود و بر اثر آن از پای در آید.

کسی که در آب غرق شود و جان خود را از دست دهد.

کسی که بر اثر بیماری ذات‌الرّیه فوت کند.

کسی به بیماری وبا فوت کند.

کسی که بر اثر سوختگی بمیرد.

کسی که بر اثر انهدام خانه، یا هر چیزی فوت کند.

زنی که بر اثر زایمان جان خود را از دست دهد، چه قبل از وضع حمل، و چه بعد از آن. بشرطی مرگش براثر بیماری زایمان بوده باشد.

●●●

● **وَ عَنْ ابْنِ عَباسٍ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ:**

حَقٌّ عَلَى الْعاقِلِ أَنْ يَخْتارَ سَبْعاً عَلىٰ سَبْعٍ: اَلْفَقْرَ عَلىٰ الْغِنىٰ، وَ الذُّلَّ عَلىٰ الْعِزِّ، وَ التَّواضُعَ عَلىٰ الْكِبْرِ، وَ الْجُوعَ عَلىٰ الشِّبَعِ؛ وَ الْغَمَّ عَلىٰ السُّرورِ، وَ الدُّوُنَ عَلىٰ الْمُرْتَفَعِ؛ وَ الْمَوْتَ عَلىٰ الْحَياةِ».

○ **از ابن عباس** رضي الله عنه، حق هر انسان عاقلی است که هفت چیز را بر هفت چیز ترجیح دهد.

فقر بر غنا

ذلّت بر عزّت (یعنی ترجیح ساده زیستی بر تجمل‌گرائی و فخر فروشی)

تواضع و فروتنی بر کبر و نخوت

گرسنگی بر سیری

غم بر شادی -

مقام پائین بر مقام بالا

مرگ بر زندگی.

بَابُ الثُّمانِيِّ

قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«ثَمٰانِيَةُ أَشْيٰاءَ لاٰ تَشْبَعُ مِنْ ثَمٰانِيَةٍ: اَلْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ، وَ الْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ، وَ الْأُنْثىٰ مِنَ الذَّكَرِ، وَ الْعٰالِمُ مِنَ الْعِلْمِ؛ وَ السّٰائِلُ مِنَ الْمَسْئَلَةِ؛ وَ الْحَرِيصُ مِنَ الْجَمْعِ؛ وَ الْبَحْرُ مِنَ الْمٰاءِ، وَ النّٰارُ مِنَ الْحَطَبِ».

اندرزهای هشتگانه

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** هشت چیز از هشت چیز، سیر نمی‌شوند.

چشم از نظر و نگاه کردن.

زمین از باران.

زن از مرد.

عالم از تحصیل علم.

سائل از سؤال کردن.

حریص از جمع مال و ثروت.

دریا از آب.

آتش از سوخت.

● **وَ قٰالَ اَبُوبَکْرٍ الصِّدِیقُ رضی الله عنه:**

ثَمٰانِیَةُ أَشْیٰاءَ، هُنَّ زِینَةٌ لِثَمٰانِیَةِ أَشْیٰاءَ: اَلْعِفٰافُ زِینَةُ الْفَقْرِ، وَ الشُّکْرُ زِینَةُ النِّعْمَةِ، وَ الصَّبْرُ زِینَةُ الْبَلاٰءِ، وَ الْحِلْمُ زِینَةُ الْعِلمْ، وَ التَّذَلُّلُ زِینَةُ الْمُتَکَلِّمِ؛ وَ کَثْرَةُ الْبُکٰاءِ زِینَةُ الْخَوْفِ؛ وَ تَرْکُ الْمِنَّةِ زِینَةُ الْإِحْسٰانِ، وَ الْخُشُوعُ زِینَةُ الصَّلاٰةِ.

○ **ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است،** هشت چیز، زینت هشت چیزند.

عزت نفس و دوزی از تکدی گری زینت فقر است.

شکر و سپاسگذاری زینت نعمت است.

زینت بلا، صبر و حوصله و بردباری است.

صبر و بردباری زینت علم است.

تواضع و فروتنی زینت متکلم و سخن‌گو است.

زیاد گریستن، زینت خوف از خداوند است.

ترک منّت زینت احسان و صدقه است.

خشوع و خشیت زینت نماز است.

● **وَ قٰالَ عُمَرُ رضی الله عنه:**

مَنْ تَرَکَ فُضُولَ الْکَلاٰمِ مُنِحَ الْحِکْمَةَ، وَ مَنْ تَرَکَ فُضُولَ النَّظَرِ مُنِحَ خُشُوعَ الْقَلْبِ، وَ مَنْ تَرَکَ فُضُولَ الطَّعٰامِ مُنِحَ لَذَّةَ الْعِبٰادَةِ، وَ مَنْ تَرَکَ فُضُولَ الضَّحْکِ مُنِحَ الْهَیْبَةَ، وَ مَنْ تَرَکَ الْمِزٰاحَ مُنِحَ الْبَهٰاءَ، وَ مَنْ تَرَکَ حُبَّ الدُّنْیٰا مُنِحَ حُبَّ الْآخِرَةِ، وَ مَنْ تَرَکَ الْاِشْتِغٰالَ بِعُیُوبِ غَیْرِهِ مُنِحَ الْإِصْلاٰحَ لِعُیوبِ نَفْسِهِ، وَ مَنْ تَرَکَ التَّجَسُّسَ فِي کَیْفِیَّةِ اللهِ تَعٰالیٰ مُنِحَ البَرٰاءَةَ مِنَ النِّفٰاقِ.

○ **عمر رضی الله عنه فرموده است:**

کسی که پر حرفی را ترک کند به او حکمت عطا می‌شود.

کسی که نظر کردن را ترک کند قلبش خشوع پیدا می‌کند.

کسی که پر خوری را ترک کند، از عبادت لذّت می‌برد.
کسی که خندیدن را ترک کند، دارای هیبت می‌شود.
کسی که شوخی و مزاح را ترک کند، قدر و قیمت را بدست می‌آورد.
کسی که محبّت دنیا را ترک کند، حبّ آخرت را می‌یابد.
کسی که عیب دیگران را بیان نکند توفیق اصلاح عیبهای خودرا می‌یابد.
کسی که از جستجوی کیفیت ذات باری تعالی کوتاه بیاید، از نفاق و دوروئی، دور می‌شود.

● **وَ عَنْ عُثْمٰانَ رضی الله عنه اَنَّهُ قٰالَ:**

عَلاٰمٰاتُ الْعٰارِفِينَ ثَمٰانِيَةُ أَشْيٰاءَ.. قَلْبُهُ مَعَ الْخَوْفِ وَ الرَّجٰاءِ، وَ لِسٰانُهُ مَعَ الْحَمْدِ وَ الثَّنٰاءِ، وَ عَيْنٰاهُ مَعَ الْحَيٰاءِ وَ الْبُكٰاءِ، وَ إِرٰادَتُهُ مَعَ التَّرْكِ وَ الرِّضٰاءِ (يَعْنِي تَرَكَ الدُّنْيٰا وَ طَلَبَ رِضٰا مَوْلاٰهُ)

○ **از عثمان بن عفان رضی الله عنه** عرفاء هشت علامت دارند.
قلبشان همیشه در حال خوف و رجاء است.
زبانشان همیشه با حمد و ثناء است.
چشمانشان در حال حیا و گریان است.
اراده‌شان ترک دنیا و رضای خدای سبحان است.

● **وَ عَنْ ابْنِ عَبّٰاسٍ -رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا-:**

لاٰ خَيْرَ فِي صَلاٰةٍ لاٰ خُشُوعَ فِيهٰا، وَ لاٰخَيْرَ فِي صَوْمٍ لاٰ امْتِنٰاعَ فِيهِ عَنِ اللَّغْوِ، وَ لاٰ خَيْرَ فِي قِرٰاءَةٍ لاٰ تَدَبُّرَ فِيهٰا، وَ لاٰ خَيْرَ فِي عِلْمٍ لاٰ وَرْعَ فِيهِ؛ وَ لاٰ خَيْرَ فِي مٰالٍ لاٰ سَخَاوَةَ فِيهِ، وَ لاٰ خَيْرَ فِي أُخُوَّةٍ لاٰ حِفْظَ فِيهٰا؛ وَ لاٰ خَيْرَ فِي نِعْمَةٍ لاٰ بَقٰاءَ لَهٰا، وَ لاٰ خَيْرَ فِي دُعٰاءٍ لاٰ إِخْلاٰصَ فِيهِ.

○ **از ابن عباس رضی الله عنه:**

نمازی که با خشوع نباشد برکت ندارد.
روزه‌ای که منع بیهوده گویی نکند، برکت ندارد.
خواندن بدون تأمل و تدبّر، برکت ندارد.
علم بدون ورع و پرهیزکاری برکت ندارد.
مال بدون سخاوت برکت ندارد.
دوستی و برادری که در آن حفظ حیثیّت نباشد ارزشی ندارد.
نعمتی که بقا نداشته باشد فایده ندارد.
دعایی که در آن اخلاص نباشد مستجاب نمی‌شود.

بَابُ التُسٰاعِيِّ

● قٰالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«أَوْحَىٰ اللّٰهُ تَعٰالىٰ إِلىٰ مُوسىٰ بْنِ عِمْرٰانَ فِي التَّوْرٰاةِ أَنَّ أُمَّهٰاتِ الْخَطٰايٰا ثَـلاٰثَةٌ: اَلْكِبْرُ، وَ الْحَسَدُ، وَ الْحِرْصُ؛ فَنَشَأَ مِنْهٰا سِتَّةٌ فَصِرْنَ تِسْعَةً: فَالسِّتَّةُ: اَلشَّبْعُ، وَ النَّوْمُ؛ وَ الرّٰاحَةُ؛ وَ حُبُّ الْأَمْوٰالِ؛ وَ حُبُّ الثَّنٰاءِ وَ الْمَحْمِدَةِ، وَ حُبُّ الرِيٰاسَةِ».

اندرزهای نه‌گانه

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** در تورات به حضرت موسی عليه‌السلام وحی شد که پایه و اساس خطاها سه چیزاند:

کبر و نخوت ـ بخل و حسد ـ حرص و طمع.

و از آن سه چیز، شش چیز دیگر بوجود می‌آیند که در مجموع نه چیز می‌شوند.

سیری ـ خواب و پرخوابی ـ راحتی ـ حبّ مال دنـیا ـ حبّ تـعریف و تمجید ـ حبّ مقام و ریاست.

……—●—……

● وَ قٰالَ اَبُوبَكْرٍ الصِّدِيقُ رضي الله عنه:

اَلْعِبٰادُ ثَلاٰثَةُ أَصْنٰافٍ، لِكُلِّ صِنْفٍ ثَلاٰثُ عَلاٰمٰاتٍ يُعْرَفُونَ بِهٰا:

صِنْفٌ يَعْبُدونَ اللّٰهَ تَعٰالىٰ عَلىٰ سَبيلِ الْخَوْفِ، وَ صِنْفٌ يَعْبُدُونَ اللّٰهَ عَلىٰ سَـبيلِ

الرَّجاءِ وَ صِنْفٌ يَعْبُدوُنَ اللهَ عَلىٰ سَبيلِ الْحُبِّ.
فَلِلْأَوَّلِ ثَلاٰثُ عَلاٰماٰتٍ: يَسْتَحْقِرُ نَفْسَهُ، وَ يَسْتَقِلُّ حَسَناٰتِهِ، وَ يَسْتَكْثِرُ سَيِّئاٰتِهِ.
وَ لِلثّاٰني ثَلاٰثُ عَلاٰماٰتٍ: يَكُونُ قُدْوَةَ النّاٰسِ في جَميعِ الْحاٰلاٰتِ، وَ يَكُونُ أَسْخىٰ النّاٰسِ كُلِّهِمْ بِالْماٰلِ فِي الدُّنْيا، وَ يَكوُنُ أَحْسَنَ الظَّنِّ بِاللهِ فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ.
وَ لِلثّاٰلِثِ ثَلاٰثُ عَلاٰماٰتٍ: يُعْطي ماٰ يُحِبُّهُ وَ لاٰ يُباٰلي بَعْدَ أَنْ يَرْضىٰ رَبَّهُ، وَ يَعْمَلُ بِسَخَطِ نَفْسِهِ بَعْدِ أَنْ يَرْضىٰ رَبَّهُ، وَ يَكوُنُ في جَميعِ الْحاٰلاٰتِ مَعَ سَيِّدِهِ في أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ.

○ **ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است:** بندگان خدا سه گروه‌اند و هر گروه سه علامت دارند که بوسیله آنها شناخته می‌شوند.

گروه اول: کسانی هستند خداوند را به خاطر ترس پرستش می‌کنند و علامتهای آنان:

خود را ناچیز و بی‌ارزش می‌شمارد.

احسان خود را مستقل می‌کند.

گناهان خود را زیاد می‌کند.

گروه دوم: کسانی هستند، خداوند را به خاطر امید و تمنا پرستش می‌کنند و علامتهای آنان:

در همه حال پیشقدم مردم هستند.

از لحاظ مال سخاوتمندترین مردم هستند.

از همه مردم بیشتر به خداوند حسن ظن دارند.

گروه سوم: کسانی هستند که خداوند بزرگ را در راه محبّت پرستش می‌کنند. علامتهای آنان

آنچه که در دست دارند می‌بخشند وقتی که خداوند را راضی نمودند، به هیچی مبالات نمی‌کنند.

به خود سخت می‌گیرند، بعداز آنکه خداوند بزرگ را راضی نمودند. در جمیع حالات (امر یا نهی) با پروردگار خود می‌باشند.

● **وَ قالَ عُمَرُ رضی الله عنه:**

إِنَّ ذُرِّيَّةَ الشَّيْطانِ تِسْعَةٌ: زِليتُونُ، وَ وَثِينٌ، وَ لَقُوسُ، وَ أَعْوانٌ؛ وَ هَفّافٌ، وَ مِرّةٌ، وَ الْمُسَوِّطُ، وَ داسِمٌ؛ وَ وَلْهانٌ.

فَأَمّا زِليتُونُ: فَهُوَ صاحِبُ الْأَسْواقِ فَيَنْصِبُ فِيها رايَتَهُ: وَ أَمّا وَثِينٌ فَهُوَ صاحِبُ الْمُصيباتِ، وَ أَمّا أَعْوانٌ: فَهُوَ صاحِبُ السُّلْطانِ: وَ أَمّا هَفّافٌ فَهُوَ صاحِبُ الشَّرابِ، [وَ] أَمّا مِرَّةٌ: فَهُوَ صاحِبُ الْمَزامِيرِ: وَ أَمّا لَقُوسُ فَهُوَ صاحِبُ الْمَجُوسِ: وَ أَمّا الْمُسَوِّطُ فَهُوَ صاحِبُ الْأَخْبارِ يُلَقِّيها فِي اَفْواهِ النّاسِ وَ لا يَجِدُونَ لَها أَصْلاً: وَ أَمّا الدّاسِمُ فَهُوَ صاحِبَ البُيُوتِ إِذا دَخَلَ الرَّجُلُ الْمَنْزِلَ وَ لَمْ يُسَلِّمْ وَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللهِ تَعالىٰ أَوْقَعَ فِيما بَيْنَهُما الْمُنازَعَةَ حَتّى يَقَعَ الطَّلاقُ وَ الْخُلعُ وَ الضَّرْبُ: وَ أَمّا وَلْهانُ فَهُوَ يُوَسْوِسُ فِي الْوُضُوءِ وَ الصَّلاةِ وَ العِباداتِ.

○ **عمر رضی الله عنه فرموده است:** فرزندان شیطان نه نفرند:

زلیتون: رئیس بازارها است در آن پرچم خود را بر افراشته می‌کند.

وثین: در رأس مصیبتها و بلایا قرار دارد.

اعوان: صاحب اختیار پادشاهان است.

هفاف: در رأس مشروبات قرار دارد.

مرّه: رئیس ترانه‌ها و آلات موسیقی است.

لقوس: رئیس ملحدان است.

مسوّط: در رئس اخبار قرار دارد شایعات دروغ و کذب را در بین مردم پراکنده می‌کند.

داسم: در رأس خانه‌ها قرار دارد. وقتی صاحب خانه به خانه بر

می‌گردد، یاد خدا نکند و بر اهل خانه سلام ندهد، در بین زن و مرد ایجاد اختلاف می‌کند و کار به طلاق کشانده می‌شود.

ولهان: در حال وضو، نماز و عبادات، وسوسه را در دلها ایجاد می‌کند.

● **وَ قٰالَ عُثْمٰانُ رضی الله عنه:**

مَنْ حَفِظَ الصَّلَوٰاتِ الْخَمْسَ لِوَقْتِهٰا وَ دٰاوَمَ عَلَيْهٰا أَكْرَمَهُ اللّٰهُ بِتِسْعِ كَرٰامٰاتٍ أَوَّلُهٰا: أَنْ يُحِبَّهُ اللّٰهُ، وَ يَكُونَ بَدَنُهُ صَحِيحاً، وَ تَحْرُسَهُ الْمَلاٰئِكَةُ وَ تَنْزُلَ الْبَرَكَةَ فِي دٰارِهِ، وَ يَظْهَرَ عَلىٰ وَجْهِهِ سِيمٰاءَ الصّٰالِحِينَ؛ وَيُلَيِّنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ وَ يَمُرَّ عَلىٰ الصِّرٰاطِ كَالْبَرْقِ اللاّٰمِعِ، وَ يُنْجِيَهُ اللّٰهُ مِنَ النّٰارِ، وَ يُنَزِّلَهُ اللّٰهُ فِي جِوٰارِ الَّذِينَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ.

○ **عثمان رضی الله عنه فرموده است:** کسی که نماز پنجگانه را در وقت خود بخواند و بر آن دوام داشته باشد، خداوند او را به نه چیز احترام و اکرام می‌کند.

خداوند دوستش دارد.

بدنش سالم می‌باشد.

فرشتگان او را محافظت می‌کنند.

برکت وارد خانه‌اش می‌شود.

سیمای صالحین را پیدا می‌کند.

خداوند قلبش را مهربان می‌کند.

مانند برق بر «صراط» عبور می‌کند.

خداوند از آتش جهنم نجاتش می‌دهد.

خداوند در جوار کسانی (اولیا) قرارش می‌دهد، که نمی‌ترسند و غمگین نمی‌شوند.

● وَ عَنْ عَلِّي رضی الله عنه:
اَلْبُکٰاءُ عَلیٰ ثَلاٰثَةِ أَوْجُهٍ: أَحَدُهٰا: مِنْ خَوْفِ عَذٰابِ اللهِ تَعٰالیٰ، وَ الثّٰانی: مِنْ رَهْبَةِ السَّخَطِ، وَ الثّٰالِثُ: مِنْ خَشْیَةِ الْقَطعیةِ.
فَأَمّٰا الْأَوَّلُ فَهُوَ کَفّٰارَةٌ لِلذُّنُوبِ، وَ أَمّٰا الثّٰانی فَهُوَ طَهٰارَةِ الْعُیُوبِ، وَ أَمّٰا الثّٰالِثُ فَهُوَ الوِلاٰیَةُ مَعَ رِضیَ الْمَحْبُوبِ.
فَثَمَرَةُ کَفّٰارَةِ الذُّنُوبِ اَلنَّجٰاةُ مِنَ الْعُقُوبٰاتِ، وَ ثَمَرَةُ طَهٰارَةِ الْعُیُوبِ اَلنَّعیمُ الْمُقیمُ وَ الدَّرَجٰاتُ الْعُلیٰ، وَ ثَمَرَةُ الوِلاٰیَةِ مَعَ رِضیَ الْمَحْبُوبِ حُسْنُ الْبَشٰارَةِ مِنَ اللهِ تَعٰالیٰ بِالرِّضٰا بِالرُّؤْیَةِ، وَ زِیٰارَةُ الْمَلاٰئِکةِ وَ زِیٰادَةُ الْفَضیلَةِ.

○ **از علی رضی الله عنه:** گریه سه نوع است.
گریه از خوف خداوند بزرگ.
گریه از ترس رنج و عذاب
گریه از خوف جدایی.
گریه اول کفاره گناهان است.
گریه دوم پاکی عیبهاست.
گریه سوم سبب دوستی و محبّت و رضای محبوب است.
ثمر کفاره گناهان نجات از کیفر و عقاب روز آخرت است.
ثمر پاکی و طهارت عیوب، نعمت پایدار و درجات عالی است.
ثمر دوستی و رضای محبوب حسن بشارت از طرف خداوند بزرگ، به رضایت رؤیت جمال خود و دیدار فرشتگان و افزونی فضیلت است.

بَاب العُشارِيِّ

● قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

«عَلَيْكُمْ بِالسِّواكِ، فَإِنَّ فيهِ عَشْرُ خِصٰالٍ: يُطْهِرُ الْفَمَ، وَ يَرْضِي الرَّبَ، وَ يَسْخَطُ الشَّيْطٰانَ؛ وَ يُحِبُّهُ الرَّحْمٰنُ وَ الْحَفَظَةُ؛ وَ يَشُدُّ اللَّثَةَ، وَ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ، وَ يُطيبُ النَّكْهَةَ، وَ يُطْفِي الْمُرَّةَ، وَ يَجْلُو الْبَصَرَ؛ وَ يُذْهِبُ الْبَخْرَةَ؛ وَهُوَ مِنَ السُّنَّةِ».

● ثُمَّ قٰالَ ﷺ:

«[وَ] الصَّلاٰةُ بِالسِّواكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلاٰةً بِغَيْرِ سِواكٍ»

اندرزهای دهگانه

○ **حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند:** مسواک (سواک) کردن برای شما لازم است. زیرا ده خصلت در آن وجود دارد.

دهن را معطر و خوشبو می‌کند.

خداوند بزرگ را راضی می‌کند.

شیطان را خشمگین و ناراضی می‌کند.

خداوند رحمان و ملائکهٔ مامور، او را دوست می‌دارند.

لثه‌ها را محکم و سالم می‌کند.

باعث از بین رفتن خلط سینه می‌شود.

نفس را خوشبو می‌کند.

تلخی دهن را از بین می‌برد.

چشم را روشن و نورانی می‌کند.
بوی ناخوش دهان را از بین می‌برد.
○ **سپس فرمودند ﷺ:** «سواک» سنّت است و نماز خواندن با سواک باندازه هفتاد نماز بدون مسواک ثواب دارد.

● **وَ قالَ اَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضي الله عنه:**

ما مِنْ عَبْدٍ رَزَقَهُ اللهُ عَشْرَ خِصالٍ اِلاَّ وَ قَدْ نَجا مِنَ الآفاتِ وَ العاهاتِ كُلِّها، وَ صارَ فِي دَرَجَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نالَ دَرَجَةَ الْمُتَّقِينَ:
أَوَّلُها: صِدْقٌ دائِمٌ مَعَهُ قَلْبٌ قانِعٌ.
وَ الثّانِي: صَبْرٌ كامِلٌ مَعَهُ شُكْرٌ دائِمٌ.
وَ الثّالِثُ: فَقْرٌ دائِمٌ مَعَهُ زُهْدٌ حاضِرٌ.
وَ الرّابِعُ: فِكْرٌ دائِمٌ مَعَهُ بَطْنٌ جائِعٌ.
وَ الْخامِسُ: حُزْنٌ دائِمٌ مَعَهُ خَوْفٌ مُتَّصِلٌ.
وَ السّادِسُ: جَهْدٌ دائِمٌ مَعَهُ بَدَنٌ مُتَواضِعٌ.
وَ السّابِعُ: رِفْقٌ دائِمٌ مَعَهُ رَحْمٌ حاضِرٌ.
وَ الثّامِنُ: حُبٌّ دائِمٌ مَعَهُ حَياءٌ حاضِرٌ.
وَ التّاسِعُ: عِلْمٌ نافِعٌ مَعَهُ حِلْمٌ دائِمٌ.
وَ الْعاشِرُ: إِيمانٌ دائِمٌ مَعَهُ عَقْلٌ ثابِتٌ.

○ **ابوبکر صدیق رضي الله عنه فرموده است:** خداوند بزرگ، هر بنده‌ای را که ده خصلت را روزی او گرداند، از آفات و بلایا نجات می‌یابد و در درجه مقربین قرار می‌گیرد و به درجه متقین نائل می‌شود.
راستی و صداقت با قلبی قانع.
صبر کامل و شکر دائم.

فقر دائم با زهد دائم.
فکر دائم با شکم گرسنه.
حزن دائم با خوف دائم.
جدیّت و کوشش با بدنی متواضع.
رقت همیشگی با قلبی مهربان.
محبّت دائم همراه حیا.
علم مفید با صبر دائم.
ایمان دائم با عقل ثابت.

● **وَ قالَ عُمَرُ رضی الله عنه:**

عَشَرَةٌ لا تَصْلُحُ بِغَيْرِ عَشَرَةٍ: لا يَصْلُحُ الْعَقْلُ بِغَيْرِ وَرْعٍ، وَ لا الْفَضْلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَ لا الْفَوْزُ بِغَيْرِ خَشْيَةٍ، وَ لا السُّلْطانُ بِغَيْرِ عَدْلٍ؛ وَ لا الْحَسَبُ بِغَيْرِ أَدَبٍ، وَ لا السُّرُوُرُ بِغَيْرِ أَمْنٍ؛ وَ لا الْغِنىٰ بِغَيْرِ جُودٍ؛ وَ لا الْفَقْرُ بِغَيْرِ قِناعَةٍ، وَ الرَّفْعَةُ بِغَيْرِ تَواضُعٍ، وَ لا الْجِهادُ بِغَيْرِ تَوْفيقٍ.

○ **عمر رضی الله عنه فرموده است:** ده چیز، بدون ده چیز دیگر درست در نمی‌آید.
عقل بدون ورع و زهد.
فضل بدون علم.
رستگاری و کامیابی بدون خوف خدا.
پادشاهی بدون دادگری.
اصل و نسب بدون علم و ادب.
شادمانی بدون امنیّت.
غنا بدون سخاوت.

فقر بدون قناعت.
مقام بدون تواضع.
جهاد بدون توفیق.

● وَ قالَ عُثْمانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

أَضْيَعُ الْأشياءِ عَشَرَةٌ: عَالِمٌ لا يُسْأَلُ عَنْهُ، وَ عِلْمٌ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ رأْيٌ صَوابٌ لا يُقْبلُ، وَ سِلاحٌ لا يُسْتَعْمَلُ؛ وَ مَسْجِدٌ لا يُصَلىّٰ فِيهِ، وَ مُصْحَفٌ لا يُقْرَأُ عَنْهُ، وَ مالٌ لا يُنْفَقُ مِنْهُ؛ وَ خَيْلٌ لا يُرْكَبُ، وَ عِلْمُ الزُّهْدِ فِي بَطْنِ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا، وَ عُمْرٌ طوُيلٌ لا يَتَزَوَّدُ فيهِ لِسَفَرِهِ.

○ **عثمان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرموده است:** ضایع ترین چیزها ده چیزند.
عالمی که مورد سوال واقع نشود و کسی از او چیزی نپرسد.
علمی که بآن عمل نشود و مورد استفاده قرار نگیرد.
رأی و نظر مصاب و درستی که مورد تأیید و پذیرش واقع نشود.
اسلحه‌ای که در هیچ شرایطی به کار گرفته نشود.
مسجدی که در آن نمازی خوانده نشود.
قرآنی که تلاوت نشود.
ثروتی که چیزی از آن در راه خدا انفاق نشود.
اسبهایی که مورد استفاده سواری و بار کشیدن قرار نگیرند.
علم و تقوا و پرهیزکاری در دل کسی که دنیا را می‌خواهد.
عمر طولانی که صاحبش در مدت آن توشه راه آخرت را فراهم نکرده باشد.

● **وَ قٰالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ:**

اَلْعِلمُ خَيْرُ ميرٰاثٍ، وَ الْأَدَبُ خَيْرُ حِرْفَةٍ، وَ التَّقْوىٰ خَيْرُ زٰادٍ، وَ الْعِبٰادَةُ خَيْرُ بِضٰاعَةٍ؛ وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ خَيْرُ قٰائِدٍ، وَ حُسْنُ الْخُلْقُ خَيْرُ قَرينٍ، وَ الْحِلْمُ خَيْرُ وَزيرٍ، وَ الْقَنٰاعَةُ خَيْرُ غِنىً؛ وَ التَّوْفيقُ خَيْرُ عَوْنٍ؛ وَ الْمَوْتُ خَيْرُ مُؤَدِّبٍ.

○ **علی رضی الله عنه فرموده است:**

علم بهترين ارث است.

ادب بهترين حرفه و شغل است.

تقوا بهترين توشه سفر است.

عبادت بزرگترين سرمايه است.

عمل درست و صالح، بهترين راهنما است.

حسن اخلاق بهترين دوست است.

صبر و تحمّل بهترين مشاور است.

قناعت بهترين ثروت است.

توفيق بهترين حامی و ياور است.

مرگ بهترين مربی و تربيت دهنده است.

● **وَ قٰالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:**

«عَشَرَةٌ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ هُمْ كُفّٰارٌ بِاللّٰهِ الْعَظيمِ وَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمُ الْمُؤْمِنُونَ: اَلْقٰاتِلُ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ السّٰاحِرُ، وَ الدَّيُوثُ الَّذي لاٰ يَغٰارُ عَلىٰ أَهْلِهِ، وَ مٰانِعُ الزَّكٰاةِ، وَ شٰارِبُ الخَمْرِ؛ وَ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الحَجُّ فَلَمْ يَحُجَّ، وَ السٰاعي فِي الْفِتَنِ، وَ بٰائِعُ السِّلاٰحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ؛ وَ نٰاكِحُ الْمَرْأَةِ في دُبُرِهٰا، وَ نٰاكِحُ ذٰاتِ رَحِمٍ مُحَرَّمٍ، إِنْ عَلِمَ هٰذِهِ الأَفْعٰالَ حَلاٰلاً فَقَدْ كَفَرَ»

○ **و او صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:** ده گروه از اين مردم و امت به خداوند بزرگ، كافر و ناسپاس اند و گمان می‌كنند مؤمن و مسلمان هستند.

قاتل بدون حق (قتل ناحق).
ساحر.
«دیوث» (کسی بی‌عفتی زن خود را بهر علّت بپذیرد).
کسی که مانع ادای زکات باشد و زکات را ندهد.
کسی که شراب خوار باشد.
کسی که بر او حج واجب شود و بدون علت به حج نرود.
کسی که به ایجاد فتنه و آشوب اقدام کند.
کسی که اسلحه را به کافران حربی (کافرانی که با مسلمانان در حال جنگ‌اند) بفروشد.
کسی که در غیر مسیر اصلی با زن خود نزدیکی می‌کند.
کسی که با محرم خود ازدواج کند.
کسی که این اعمال و افعال را حلال بداند کافر است.

● وَ قٰالَ النَّبِیُّ ﷺ:

«لاٰ یَکُونُ الْعَبْدُ فِی السَّمٰاءِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ مُؤْمِناً حَتّٰی یَکُونَ وَصُولاً، وَ لاٰ یَکُونُ وَصُولاً حَتّٰی یَکُونُ مُسْلِماً، وَ لاٰ یَکُونُ مُسْلِماً حَتّٰی یَسْلَمَ النّٰاسُ مِنْ یَدِهِ وَ لِسٰانِهِ، وَ لاٰ یَکُونُ مُسْلِماً حَتّٰی یَکُونَ عٰالِماً، وَ لاٰ یَکُونُ عٰالِماً حَتّٰی یَکُونَ بِالْعِلْمِ عٰامِلاً، وَ لاٰ یَکُونُ بِالْعِلْمِ عٰامِلاً حَتّٰی یَکُونَ زٰاهِداً، وَ لاٰ یَکُونُ زٰاهِداً حَتّٰی یَکُونَ وَرِعاً، وَ لاٰ یَکُونَ وَرِعاً حَتّٰی یَکُونَ مُتَوٰاضِعاً، وَ لاٰ یَکُونُ مُتَوٰاضِعاً حَتّٰی یَکُونَ عٰارِفاً بِنَفْسِهِ، وَ لاٰ یَکُونُ عٰارِفاً بِنَفْسِهِ حَتّٰی یَکُونَ عٰاقِلاً فِی الْکَلاٰمِ».

○ حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده است:

عبد، در آسمان و زمین مؤمن شناخته نمی‌شود، مگر وقتی بوصال حق برسد.

هرگز بوصال حق نمی‌رسد، مگر وقتی که کاملاً به حق تسلیم شود.
به حق تسلیم نمی‌شود، مگر وقتی مردم، از دست و زبانش سلامت و در امان باشند.
مردم از دست و زبانش ایمن نخواهند شد، مگر وقتی که عالم گردد.
عالم نمی‌شود، مگر وقتی که به علم خود عمل کند.
به علم خود، عمل نخواهد کرد، مگر وقتی که زاهد و پرهیزکار گردد.
هیچوقت زاهد و پرهیزکار نمی‌شود، مگر وقتی وارع شود و در ورع فرورود.
وارع نخواهد شد، مگر اینکه، متواضع و فروتن گردد.
متواضع و فروتن نمی‌شود، مگر اینکه عارف گردد.
عارف نمی‌شود، مگر اینکه در سخن گفتن عاقل باشد.

● **وَ قيلَ:**

رَأىٰ يَحْيىٰ بْنُ مَعٰاذٍ الرّٰازِيّ رحمه‌الله فَقيهاً رٰاغِباً فِي الدُّنْيا فَقٰالَ: يٰا صٰاحِبَ الْعِلْمِ وَ السُّنَّةِ، قُصُورُكُمْ قَيْصَرِّيَّةٌ؛ وَ بُيُوتُكُمْ كَسْرَوِيَّةٌ، وَ مَسٰاكِنُكُمْ قٰارُونِيَّةٌ، وَ أَبْوٰابُكُمْ طٰالُوتِيَّةٌ وَ ثِيٰابُكُمْ جٰالُوتِيَّةٌ. وَ مَذٰاهِبُكُمْ شَيْطٰانِيَّةٌ؛ وَ ضِيٰاعُكُمْ مٰارِدِيَّةٌ؛ وَ وِلاٰيَتُكُمْ فِرْعَوْنِيَّةٌ؛ وَ قُضٰاتُكُمْ عٰاجِلِيَّةٌ أَصْحٰابُ رِشْوَةٍ غَشٰاشِيَّةٌ؛ وَ مَمٰاتُكُمْ جٰاهِلِيَّةٌ؛ فَأَيْنَ الْمُحَمَّدِيَّةُ؟

○ **گفته شده:** یحیی پسر معاذ رازی رحمه‌الله فقیهی را دید، به دنیا علاقه وافر و فراوانی داشت. باو گفت: ای صاحب علم و سنّت:
ساختمان خانه‌ات، مانند ساختمان قیصر (امپراطور) روم است.
خانه‌هایت مانند خانه کسرا (پادشاه ایران) است.
محل و جای زندگیت مانند جای زندگی قارون است.

در خانه‌ات مانند در خانه طالوت[۱] است.
لباسهایت مانند لباس جالوت است (پادشاه ستمکار فلسطین قبل از ورود بنی اسرائیل به آن)
روش و رفتارت مانند روش و رفتار شیطان است.
املاک و ضیاعت مانند ثروتمندان بی‌تواضع و احسان است.
فرمانروائیت مانند فرمانروایی فرعون است.
قضاوتت مانند دنیاداران رشوه‌خوار است.
مرگت مانند مرگ مردمان زمان جاهلیّت است. پس روش محمّدی کجا است.

● **وَ قٰالَ الشّٰاعِرُ:**

أَیُّهَا الْمُنٰاجي رَبَّهُ بِأَنْوٰاعِ الْکَلاٰمِ
وَ الطّٰالِبُ مَسْکَنَهُ فِي دٰارِ السَّلاٰمِ
وَ الْمُتَسَوِّفُ لِلتَّوْبَةِ عٰاماً بَعْدَ عٰامِ
وَ مٰا أَرٰاكَ مُنْصِفاً لِنَفْسِكَ بَیْنَ الْأَنٰامِ
إِنَّكَ لَوْ رٰافَقْتَ یَوْمَكَ یٰا غٰافِلُ بِالصِّیٰامِ
وَ أَحْیَیْتَ طُولَ لَیْلِكَ بِالْقِیٰامِ
وَ اقْتَصَرْتَ بِالْقَلیلِ مِنَ الْمٰاءِ وَ الطَّعٰامِ
لَکُنْتَ أَحْریٰ أَنْ تَنٰالَ شَرَفَ الْمَقٰامِ
وَ الْکَرٰامَةَ الْعَظیمَةَ مِنْ رَبِّ الْأَنٰامِ
وَ الرِّضْوٰانَ الْأَکْبَرَ مِنْ ذِي الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ

○ **شاعری گفته است:**

(۱) به آخر کتاب ص ۲۱۰ مراجعه شود.

ای که با پروردگارت در راز و نیازی به انواع لفظ و کلام خواهان سکونتی
در بهشت دار سلام.
به تأخیر می اندازی تو بهات هر سال. با انصافت نمی‌بینم در بین مردم
در هیچ حال
این طور غافل هستی. اگر روزه‌دار بودی. شبها زاهد شب زنده‌دار بودی.
به کمی آب و غذایی قناعت می‌کردی. لایق مقام بزرگ و کرامت و
عظمت و رضوان از پروردگار عالم می‌بودی.

● **وَ قٰالَ بَعْضُ الْحُکَمٰاءِ:**

عَشْرُ خِصٰالٍ یُبْغِضُهٰا اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ مِنْ عَشَرَةِ أَنْفُسٍ:
اَلْبُخْلَ مِنَ الْأَغْنِیٰاءِ، وَ الْکِبْرَ مِنَ الْفُقَرٰاءِ، وَ الطَّمَعَ مِنَ الْعُلَمٰاءِ، وَ قِلَّةَ الْحَیٰاءِ مِنَ النِّسٰاءِ، وَ حُبَّ الدُّنْیٰا مِنَ الشُّیُوخِ، وَ الْکَسَلَ مِنَ الشَّبٰابَ؛ وَ الْجَوْرَ مِنَ السُّلْطٰانِ، وَ الْجُبْنَ مِنَ الْغُزٰاةِ، وَ الْعُجْبَ مِنَ الزُّهّٰادِ، وَ الرِّیٰاءَ مِنَ الْعُبّٰادِ.

○ **یکی از حکماء گفته است:** ده خصلت از ده کس خداوند را خشمگین
می‌کند.
بخل و حسادت از اغنیا
کبر و نخوت از فقراء
آز و طمع از علماء
بی‌شرم و حیایی از زنان.
حب دنیا از پیرمردان.
سستی و تنبلی از جوانان.
ستم و جور از پادشاهان.
ترس و جبن از غازیان و جهادگران.

خودپسندی از پرهیزکاران.

ریا و تظاهر از زاهدان و عابدان.

● **وَ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:**

«اَلْعافِيَةُ عَلىٰ عَشَرَةِ أَوْجُهٍ، خَمْسَةٌ فِي الدُّنْيا وَ خَمْسَةٌ فِي الْآخِرَةِ. فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيا: اَلْعِلْمُ، وَ الْعِبادَةُ، وَ الرِّزْقُ مِنَ الْحَلالِ، وَ الصَّبْرُ عَلىٰ الشِّدَّةِ؛ وَ الشُّكْرُ عَلىٰ النِّعْمَةِ.

وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ: فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالرَّحْمَةِ وَ اللُّطْفِ، وَ لا يَرُوعُهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فِي الْقَبْرِ، وَ يَكُونُ آمِناً فِي الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ، وَ تُمْحىٰ سَيِّئاتُهُ وَ تُقْبَلُ حَسَناتُهُ، وَ يَمُرُّ عَلىٰ الصِّراطِ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ، وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي السَّلامَةِ».

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** سلامت و عافیت ده نوع‌اند: پنج نوع در دنیا و پنج نوع در آخرت.

پنج نوع دنیا:

علم و دانش.

عبادت و پرهیزکاری.

روزی و کسب حلال.

تحمل سختی.

شکر نعمت.

پنج نوع آخرت:

لطف و محبّت ملک الموت.

عدم ترس و وحشت از نکیر و منکر، در قبر.

آرامش و امنیت روز حشر.

محو گناه و قبول حسنات، و گذشتن بر پل صراط.

وارد شدن در بهشت به سلامت.

● **وَ قٰالَ اَبُوالْفَضْلِ رحمه‌الله:**

سَمّیٰ اللهُ تَعٰالیٰ کِتٰابَهُ بِعَشَرَةِ أَسْمٰاءَ: قُرْآناً، وَ فُرْقٰاناً، وَ کِتٰاباً، وَ تَنْزِیلاً؛ وَ هُدیً؛ وَ نُوراً؛ وَ رَحْمَةً؛ وَ شِفٰاءً، وَ رُوحاً، وَ ذِکْراً.

أَمّٰا الْقُرْآنُ وَ الْفُرْقٰانُ وَ الْکِتٰابُ وَ التَّنْزِیلُ فَمَشْهُورٌ.

وَ أَمّٰا الْهُدیٰ وَ النُّورُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الشِّفٰاءُ، [فَقَدْ قٰالَ] الله تعالی:

«یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ، وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» وَ «قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ»..

وَ أَمّٰا الرُّوحُ فَقٰالَ:

«وَ کَذٰلِکَ اَوْحَیْنٰا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا».

وَ أَمّٰا الذِّکْرُ فَقٰالَ:

«وَ اَنْزَلْنٰا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ».

○ **ابوالفضل رحمه‌الله گفته است:**(۱) خداوند کتاب خود را به ده نام، نام برده است:

قرآن: (قرائت و خواندن).

فرقان: (جدا کننده بین حق و باطل (بین حق و باطل فرق می‌اندازد).

کتاب: (نوشته و ثبت شده در پیشگاه حق تعالی).

تنزیل: (فرمانی که از طرف خداوند، برای راهنمای جامعه بشری بر پیامبر خود حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم نازل کرده‌اند).

شِفاء: (شفای درد، شفای دردهای درونی، شفا و مایه بهبودی انواع بیماریها بویژه بیماریهای اجتماعی).

هُدَیٰ: (هدایت کننده گمراهان به راه راست و از باطل و ستم به حق و

---

(۱) ابوالفضل، کنیه شیخ ابن حجر عسقلانی است.

عدالت).

موعظه: (پند و اندرزهای دینی، عبادتی، اجتماعی).

رحمة: (خداوند رحمت و ترحّم بی‌پایان خود را و راه رسیدن به آنها را در این کتاب بیان نموده است).

خداوند در قرآن می‌گوید: **(یاَ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جائَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ)** [۱] ای مردم از طرف پروردگارتان پند و اندرزی برای شما آمده است، شفاء است برای دلها و آنچه که در آن است هدایت است از طرف خداوند نور و روشنایی راه هدایت، وکتاب و دستورالعمل زندگی سالم، که واضح و آشکار است برای شما آمد.)

روح: **(وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنا روحاً مِنْ أَمْرِنا)** [۲] آنچنان ما روح (قرآن) راکه مایه عقل یا چیزی که مایه خرد و شعور و فهم است از طرف خود به تو وحی کردیم.)

ذکر: **(وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاس)** [۳] و به سوی تو ذکر (قرآن) راکه تذکر و یادآوری و ذکر و یاد خداوند است، نازل کردیم، که تاآن را برای مردم بیان کنی.)

● وَ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ:

یا بُنَیَّ: إِنَّ الْحِکْمَةَ أَنْ تَعْمَلَ عَشَرَةَ أَشْیاءَ: أَحَدُها: تُحْیِیَ الْقَلْبَ الْمَیِّتَ، وَ تُجْلِسَ الْمِسْکینَ، وَ تَتَّقِیَ مَجالِسَ الْمُلُوکِ، وَ تُشَرِّفَ الْوَضیعَ، وَ تُحَرِّرَ الْعَبیدَ، وَ تُؤْوِیَ الْغَریبَ، وَ تَغْنِیَ الْفَقیرَ؛ وَ تُزیدَ لِأَهْلِ الشَّرَفِ شَرَفاً؛ وَ لِلسَّیِّدِ سُؤْدَداً. وَ هِیَ أَفْضَلُ مِنَ الْمالِ، وَ حِرْزٌ مِنَ الْخَوْفِ، وَ عُدَّةٌ فِی الْحَرْبِ، وَ بِضاعَةٌ حینَ

---

(۱) سورهٔ یونس آیهٔ ۵۳
(۲) سورهٔ شوری آیه ۵۲
(۳) سورهٔ نحل آیهٔ ۴۴

يُرْبَحُ؛ وَ هِيَ شَفيعُهُ حينَ يَعْتَريهِ الْهَوْلُ، وَ هِيَ دَليلُهُ حينَ يَنْتَهي بِهِ الْيَقينُ إِلىٰ النَّفْسِ، وَ هِيَ سَتْرَةٌ حينَ لا يَسْتِرُهُ ثَوْبٌ.

○ **لقمان به پسرش گفت:** پسرم دانش آن است که ده کار را انجام دهی.

قلبی که مرده است، زنده گردانی: یعنی از کج روی و انحراف به راه راست هدایت نمایی.

همنشین بی‌نوایان باشی و با مساکین نشست و برخاست کنی.

از مجالس پادشاهان و امراء پرهیز نمائی.

افتادگان را بلند کنی: (یعنی از تنگدستان دستگیری کنی و ناتوانان را یاری دهی.

بردگان را آزاد نمایی (یا برای آزادی آنان تا سر حد توان بکوشی.

به غریبان و تازه واردان که جا و مسکن ندارند، منزل دهی.

از فقیران و نیازمندان دسگیری و آنان را بی‌نیاز کنی.

بر شرف اهل شرف بیفزایی.

بر بزرگوران قوم مجد و عظمت را بیفزایی (در کتاب فقط این نه مورد ذکر شده است.

● **وَ قالَ بَعْضُ الْحُكَماءِ:**

يَنْبَغي لِلْعاقِلِ إِذا تابَ أَنْ يَفْعَلَ عَشْرَ خِصالٍ:
إِحْداها: اِسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ، وَ نَدْمٌ بِالْقلب، و إِقلاعٌ بِالْبَدَنِ، وَ الْعَزْمُ عَلىٰ أَنْ لاّ يَعُودَ أَبداً، وَ حُبُّ الْآخِرَةِ، وَ بُغْضُ الدُّنْيا، وَ قِلَّةُ الْكَلامِ؛ وَ قِلَّةُ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ حتّى يَتَفَرَّغَ لِلْعِلْمِ وَ الْعِبادَةِ، وَ قِلَّةُ النَّوْمِ. قالَ الله تعالى:
«كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ. وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».

عاقل توبه کند، باید ده خصلت را دارا باشد.

○ **یکی از حکماء گفته است:** عاقل توبه کند، باید ده خصلت را دارا باشد.
استغفار و طلب بخشش به زبان.
پشیمانی از گناهان گذشته از ته قلب و به آن بر نگردد.
بریدن تمام اعضاء و اجزاء بدن از گناه.
تصمیم قطعی به برنگشتن به آن.
محبّت آخرت و دنیای پس از مرگ.
دوست نداشتن دنیا.
کمتر سخن گفتن.
کمتر خوابیدن.
کمتر خوردن و کمتر نوشیدن، تا آماده شود برای آموختن علم، خداوند بزرگ در قرآن گفته است: (**كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيل ما يَهْجَعُونَ. و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**) [1] شب کم می‌خوابند. و در صبح سحر در پیشگاه باریتعالی طلب بخشش گناهان می‌کنند.).

وَ قالَ انَسُ بْنُ مالِكٍ رضی الله عنه:

إِنَّ الأَرْضَ تُنادي كُلَّ يَوْمٍ بِعَشْرِ كَلِماتٍ وَ تَقُولُ:
يا ابْن آدَم: تَسْعىٰ عَلىٰ ظَهْرِي وَ مَصيرُكَ فِي بَطْنِي، وَ تَعْصي عَلىٰ ظَهْرِي وَ تُعَذَّبُ فِي بَطْنِي، وَ تَضْحَكُ عَلىٰ ظَهْرِي وَ تَبْكي فِي بَطْني، وَ تَفْرَحُ عَلىٰ ظَهْرِي وَ تَحْزَنُ فِى بطنى، وَ تَجْمَعُ الْمالَ على ظَهرِي وَ تَنْدُمُ فِي بَطْني، وَ تَأكُلُ الْحَرامَ عَلىٰ ظهرِي وَ تَأكُلُكَ الدّيدانُ فِي بَطْني، وَ تَخْتالُ عَلى ظَهْرِي و تَذِلُّ فِي بِطنى، و تمشى مَسْرُوراً عَلىٰ ظَهْرِي وَ تَقَعُ حزيناً فِى بطنى، و تمشي فى نورٍ عَلىٰ ظَهْرِي وَ تَقَعُ فِي الظُّلُماتِ فِى بَطْنِي، وَ تَمْشي علىَ الْجامِعِ على ظَهْرى وَ تَقَعُ وحيداً فِى بَطْنِي.

---

[1] سورة الذاريات: آية ۱۷ - ۱۸

○ **انس بن مالک رضی الله عنه [1] گفته است:** زمین هر روز ده بار، فریاد بر می آورد و می‌گوید: ای بنی آدم:
بر پشت من کوشش می‌کنی، ولی سرانجامت درون من است.
بر پشت من گناه و معصیّت می‌کنی، اما عاقبت در درون من عذاب سخت می چشی.
بر پشت من می خندی، اما عاقبت در درون من گریه می‌کنی.
برپشت من گردش و تفریح می‌کنی، عاقبت دردرون غمگین من می شوی.
بر پشت من مال را جمع آوری می‌کنی، و در درون من پشیمان می شوی.
بر پشت من حرام می خوری، و در درون من کرمها ترا می خورند.
بر پشت من تکبر و تفاخر می‌کنی. عاقبت در درون من ذلیل می شوی.
بر پشت من شادمانه راه می‌روی، اما در درون من غمگین می افتی.
در روشنائی در پشت من راه می‌روی و در درون من در تاریکی می افتی
بر پشت من در میان جمع راه می‌روی و در درون من، تنها می مانی.

● **قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:**
«مَنْ كَثُرَ ضَحْكُهُ عُوقِبَ بِعَشْرِ عُقُوبَاتٍ:

---

(۱) انس پسر مالک، پسر نضر، پسر ضمضم، پسر زید، پسر حرام، پسر جندب، پسر نجار، معروف به ابو حمزه انصاری خزرجی، خادم رسول خدا، کسی است که بیشترین روایت را از او ﷺ نقل کرده است. وقتی که پیامبر وارد مدینه شد. او ۲۰ سال داشت. با حضرت رسول ﷺ به غزوه بدر رفت و خدمت پیامبر را می‌کرد. بعد از پیامبر ﷺ در مدینه ماندگار شد. سپس در فتوحات حضور داشت. سرانجام در بصره اقامت گزید و در آنجا وفات یافت. علی بن مدینی می‌گوید: او آخرین صحابه‌ای بود که در بصره وفات یافت. در هشت غزا با حضرت رسول اکرم حضور داشت. در تاریخ وفات و مدت عمر او اختلاف است. وفات در سال (۹۰ یا ۹۱ یا ۹۳) و همچنین عمر او را (۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۷ سال) یادداشت کرده‌اند.

أَوَّلُهٰا: يَمُوتُ قَلْبُهُ، وَ يَذْهَبُ الْمٰاءُ عَنْ وَجْهِهِ، وَ يَشْمَتُ بِهِ الشَّيْطٰانُ، وَ يَغْضَبُ عَلَيْهِ الرَّحْمٰنُ؛ وَ يُنٰاقَشُ بِهِ يَوْمَ القِيٰامَةِ، وَ يَعْرُضُ عَنْهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، وَ تَلْعَنُهُ الْمَلٰائِكَةُ، وَ يُبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرَضِينَ، وَ يَنْسىٰ كُلَّ شَيْءٍ؛ وَ يُفْتَضَحُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ»

○ **حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** کسی که زیاد بخندد به ده عقوبت کیفر داده می‌شود.

قلبش می‌میرد.

آبرویش پایمال می‌شود.

شیطان مورد سرزنشش قرار می‌دهد.

مورد خشم خداوند رحمان قرار می‌گیرد.

مورد ستیز واقع می‌شود.

پیامبر از او روی بر می‌گرداند.

ملائکه نفرینش می‌کنند.

اهل آسمان و زمین از او خشمگین می‌باشند.

همه چیز را فراموش می‌کند.

روز قیامت مفتضح می‌شود.

● **وَ قٰالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ يَوْماً:**

بَيْنَمٰا أَنَا أَطُوفُ فِي أَزِقَّةِ الْبَصْرَةِ وَ فِي أَسْوٰاقِهٰا مَعَ شٰابٍّ عٰابِدٍ، فَإِذٰا أَنّٰا بَلَغْنٰا بِطَبِيبٍ وَ هُوَ جٰالِسٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ، بَيْنَ يَدَيْهِ رِجٰالٌ وَ نِسٰاءٌ وَ صِبْيٰانٌ بِأَيْدِيهِمْ قَوٰارِيرُ فِيهٰا مَاءٌ، وَ كُلُّ وٰاحِدٍ مِنْهُمْ يَسْتَوْصِفُ دَوٰاءً لِدٰائِهِ.

فَقٰالَ: فَتَقَدَّمَ الشّٰابُّ إِلىٰ الطَّبِيبِ فَقٰالَ:

أَيُّهَا الطَّبِيبُ هَلْ عِنْدَكَ دَوٰاءٌ يَغْسِلُ الذُّنُوبَ، وَ يَشْفِي مَرَضَ الْقُلُوبِ؟

فَقٰالَ: نَعَمْ.
فَقٰالَ: هٰاتِ.
فَقٰالَ: خُذْ مِنِّي عَشَرَةَ أَشْيٰاءَ: خُذْ عُرُوقَ شَجَرَةِ الْفَقْرِ مَعَ عُرُوقِ شَجَرَةِ التَّوٰاضِعُ، وَاجْعَلْ فِيهٰا هَلِيلَجَ التَّوْبَةِ، وَ اطْرُحْهُ فِي هَاوَنِ الرِّضٰاءِ، وَ اسْحَقْهُ بِمِنْجٰارِ الْقَنٰاعَةِ؛ وَاجْعَلْهُ فِي قِدْرِ التُّقىٰ، وَ صُبَّ عَلَيْهِ مٰاءَ الْحَيٰاءِ، وَ اغْلِهِ بِنٰارِ الْمَحَبَّةِ، وَاجْعَلْهُ فِي قَدَحِ الشُّكْرِ؛ وَ روِّحْهُ بِمِرْوَحَةِ الرَّجٰاءِ، وَ اشْرَبْهُ بِمِلْعَقَةِ الْحَمْدِ. فَأَنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذٰلِكَ فَإِنَّهُ يَنْفَعُكَ مِنْ كُلِّ دٰاءٍ وَ بَلٰاءٍ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ.

○ **حسن بصری رحمه‌الله می‌گوید:**

روزی با جوانی زاهد در کوچه‌ها و بازار بصره گردش می‌کردیم. ناگهان به پزشکی برخورد کردیم که بر یک صندلی نشسته بود. در اطرافش، چند مرد و زن و بچه ایستاده بودند. و هر یک شیشه‌ای که مقداری آب در آن بود در دست داشتند و هر یک داروی بیماری خود را می‌خواستند.

جوان نزد پزشک رفت و گفت: آقای دکتر، دارویی داری که گناهان را بشوید و بیماری قلب را معالجه کند؟

پزشک در جواب گفت بلی.

جوان گفت: لطفاً به من بده.

پزشک گفت: این‌هائی که می‌گویم بدقت عمل کن.

▣ عرق درخت فقر و عرق درخت تواضع را بگیر.

▣ با هلیله توبه کاملاً آمیخته کن.

▣ و در هاون رضا بریز.

▣ به قناعت خوب بکوب و خورد، خوردش کن.

▣ سپس در ظرف تقوا بریز.

▣ آب حیا و شرم را بر آن بریز.

▣ به آتش محبّت آنرا بجوشان.

▣ بعد در فنجان شکر و سپاسگذاری بریز.

▣ با «باد بزن» امید سردش کن.

▣ با قاشق حمد و ثنا آن را بخور.

براستی اگر آنها را خوب و درست انجام دهی از بلا و بیماری دنیا و آخرت نجات خواهی یافت.

● وَ قیلَ:

جَمَعَ بَعْضُ الْمُلُوكِ خَمْسَةً مِنَ الْعُلَمٰاءِ وَ الْحُكَمٰاءِ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمَ كُلُّ وٰاحِدٍ [مِنْهُمْ] بِحِكْمَةٍ، فَتَكَلَّمَ كُلُّ وٰاحِدٍ مِنْهُمْ بِحِكْمَتَيْنِ فَصٰارَتْ عَشْراً.

فَقٰالَ الْأَوَّلُ: خَوْفُ الْخٰالِقِ أَمْنٌ وَ أَمْنُهُ كُفْرٌ، وَ أَمْنُ الْمَخْلُوقِ عِتْقٌ وَ خَوْفُهُ رِقٌّ.

وَ قٰالَ الثّٰانِي: اَلرَّجٰاءُ مِنَ اللهِ تَعٰالىٰ غِنَىً لاٰ يَضُرُّهُ فَقْرٌ، وَ الْيَأَسُ عَنْهُ فَقْرٌ لاٰ يَنْفَعُ مَعَهُ غِنىً.

وَ قٰالَ الثّٰالِثُ: لاٰ يَضُرُّ مَعَ غِنَى الْقَلْبِ فَقْرُ الْكِيسِ، وَ لاٰ يَنْفَعُ مَعَ فَقْرِ الْقَلْبِ غِنَى الْكِيسِ.

وَ قٰالَ الرّٰابِعُ: لاٰ يَزْدٰادُ غِنَى الْقَلْبِ مَعَ الْجُودِ إِلاّٰ غِنىً، وَ لاٰ يَزْدٰادُ فَقْرُ الْقَلْبِ مَعَ غِنَى الْكِيسِ إِلاّٰ فَقْراً.

وَ قٰالَ الْخٰامِسُ: أَخْذُ الْقَلِيلِ مِنَ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْ الْكَثِيرِ مِنَ الشَّرِّ، وَ تَرْكُ الْجَمِيعِ مِنَ الشَّرِّ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ الْقَلِيلِ مِنَ الْخَيْرِ.

○ **گفته شده است:** که یکی از امراء پنج نفر از دانشمندان را دعوت نمود و گفت: هر یک پندی حکمت آمیز را بگوئید: سپس هر یک از آنان، دو پند را گفت:

اولی: خوف از خالق امنیّت و امنیّت مخلوق از خالق کفر است.
امنیت مخلوق آزادی و خوف او بندگی است.
دومی: امید به خداوند غنایی است که فقر به آن خسارتی وارد نمی‌کند.
یأس و ناامیدی از خدا فقری است که هیچ غنایی بآن نفع نمی‌رساند.
سومی: فقرِ کیسه، ضرری به غنای قلب وارد نمی‌کند.
غنای کیسه به فقرِ قلب نفعی نمی‌رساند.
چهارمی: سخاوت غنای قلب را زیاد می‌کند.
غنای کیسه بر فقر قلب می‌افزاید.
پنجمی: بدست آوردن خیر کم، بهتر است از بدی و شرّ فراوان.
ترک تمام بدیها بهتر است، از بدست آوردن خیر کم.

● **وَ قٰالَ ابْنُ عَبّٰاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمٰا ـ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ:**

«عَشَرَةُ أَصْنٰافٍ مِنْ أَمَّتِی لاٰ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلاٰ مَنْ تٰابَ:
اَوَّلُهُمْ: اَلْقَلاّٰعُ، وَ الْجَیُوفُ، وَ الْقَتّٰاتُ، وَ الدَّبُوبُ؛ وَ الدَّیُوثُ؛ وَ صٰاحِبُ الْعِرْطَبَةِ، وَ صٰاحِبُ الْکُوبَةِ؛ وَ الْعُتُلُّ، وَ الزَّنیمُ، وَ الْعٰاقُّ لِوٰالِدَیْهِ»
قیلَ: یٰا رَسُولَ اللهِ، مَا الْقَلاّٰعُ؟
قٰالَ: «اَلَّذی یَمْشی بَیْنَ یَدَیِ الْأُمَرٰاءِ»
وَ قیلَ: مَا الْجَیُوفُ؟
قٰالَ: «اَلنَّبّٰاشُ».
وَ قیلَ: مٰا الْقَتّٰاتُ؟
قٰالَ: «اَلنَّمّٰامُ».
وَ قیلَ: مَا الدَّبُوبُ؟
قٰالَ: «اَلَّذی یَجْمَعُ فی بَیْتِهِ الْفَتَیٰاتُ لِلْفُجُورِ».

وَ قيلَ: مَا الدَّيُوثُ؟
قٰالَ: «اَلَّذي لاٰ يَغٰارُ عَلىٰ أَهْلِهِ»
وَ قيلَ: مٰا صٰاحِبُ الْعِرْطَبَةِ؟
قٰالَ: «اَلَّذي يَضْرِبُ بِالطَّبْلِ».
وَ قيلَ: مٰا صٰاحِبُ الْكُوبَةِ؟
قٰالَ: «اَلَّذي يَضْرِبُ الطُّنْبُورَ».
وَ قيلَ: مَا الْعُتُلُّ؟
قَالَ: «اَلَّذي لاٰ يَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ لاٰ يَقْبَلُ الْعُذْرَ»
وَ قيلَ: مٰا الزَّنيمُ؟
قَالَ: «اَلَّذي وَلِدَ مِنَ الزِّنىٰ وَ يَقْعُدُ عَلىٰ قٰارِعَةِ الطَّريقِ فَيَغْتٰابُ النّٰاسَ» وَ الْعٰاقُ مَشْهُورٌ.

○ **ابن عباس رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمودند:** ده گروه از امّت من به بهشت نمی‌روند مگر کسانی که توبه کنند:

قلاع: سوال شد: یا رسول الله ﷺ، قلاع چه کسی است؟ فرمودند: کسی که در جلو امرا در آمد و رفت هستند. (دروغ گویی و فتنه جویی می‌کنند)

جیوف: سوال شد: جیوف چه کسی است؟ فرمودند: کسی است که قبر را نبش می‌کند. (شاید بمنظور جستجوی نقدینه‌هایی که با مردگان دفن می‌کردند).

القتات: سوال شد: القتات چه کسی است؟ فرمودند: انسانهای سخن چین و دو به هم زن

دبوب: سؤال شد: دبوب چه کسی است؟ فرمودند: کسانی که زنان جوان و زیبا را در منزل برای فسق و فجور نگاه می‌دارند.

دیوث: سؤال شد: دیوث چه کسی است؟ فرمودند کسانی هستند که نسبت به خانواده خود غیرت ناموسی ندارند.
صاحبان عرطبه: سؤال شد: صاحبان عرطبه چه کسانی هستند؟ فرمودند کسانی هستند طبل می‌زنند.
کوبه: سؤال شد صاحبان کوبه چه کسانی هستند؟ فرمودند کسانی هستند که تنبور می‌زنند.
عتل: سؤال شد: عتل کدام است؟ فرمود: کسی پوزش دیگران نمی‌پذیرد و بخشش ندارد.
زنیم: سؤال شد: زنیم کدام است؟ فرمود: کسی است که از زنا متولد شده است و در سر راه می‌نشیند و غیبت مردم می‌کند.
عاق: فرزندی که والدین را رنج دهد و خوار کند.

● قٰالَ النَّبِیُّ ﷺ:

«عَشَرَةُ نَفَرٍ لَنْ یَقْبَلَ اللهُ تَعٰالیٰ صَلاٰتَهُمْ:
رَجُلٌ صَلیّٰ وَحیداً بِغَیْرِ قِرٰاءَةٍ، وَ رَجُلٌ لاٰ یُؤَدّی الزَّکٰاةَ، وَ رَجُلٌ یَؤُمُّ قَوْماً وَ هُمْ لَهُ کٰارِهُونَ، وَ رَجُلٌ مَمْلُوکٌ آبِقٌ، وَ رَجُلٌ شٰارِبُ خَمْرٍ مُدْمِنٍ، وَ امْرَأَةٌ بٰاتَتَ وَ زَوْجُهٰا سٰاخِطٌ عَلَیْهٰا؛ وَ امْرَأَةٌ حُرَّةٌ تُصَلّی بِغَیْرِ خِمٰارٍ، وَ آکِلُ الرِّبٰا، وَ الْاِمٰامُ الْجٰائِرُ، وَ رَجُلٌ لاٰ تَنْهٰاهُ صَلاٰتُهُ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ لاٰ یَزْدٰادُ مِنَ اللهِ تَعٰالیٰ إِلاّٰ بُعْداً».

○ **پیامبر ﷺ فرموده‌اند:** خداوند هرگز نماز ده نفر را قبول نمی‌کند.
مردی که به تنهایی نماز را ادا کند، بدون قرائت. (در نمازهای جهری، مغرب، عشاء و صبح)
مردانی که زکات را ادا نمی‌کنند.
امام جماعتی که مردم از امامت او ناراضی باشند.

مردی که در تملک دیگری باشد و فرار کند.
انسانهای شراب خوار.
زنی که شب را به روز می‌آورد و شوهرش از او ناراضی است.
زنی که آزاد و بدون چادر و حفظ حجاب نماز را ادا کند.
انسان ربا خوار.
رهبر ستمکار.
مردی که نماز خواندنش، او را از فحشا و منکر، دور نکند، و بجز دوری از خدا، چیزی نصیبش نمی‌شود.

● وَ قالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«يَنْبَغي لِلدّاخِلِ فِي الْمَسْجِدِ عَشْرُ خِصالٍ:
أَوَّلُها: أَنْ يَتَعاهَدَ خُفَّيْهِ أَوْ نَعْلَيْهِ، وَ أَنْ يَبْدَأَ بِرِجْلِهِ الْيُمْنىٰ، وَ أَنْ يَقُولَ إِذا دَخَلَ بِسْمِ اللهِ وَ سَلامٌ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ وَ عَلىٰ مَلائِكَةِ اللهِ، اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنا أَبْوابَ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ.
وَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلىٰ أَهْلِ الْمَسْجِدِ، وَ أَنْ يَقُولَ إِذا لَمْ يَكُنْ فيهِ أَحَدٌ: اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلىٰ عِبادِاللهِ الصّالِحِينَ، وَ أَنْ يَقُولَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ.
وَ لا يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلّي، وَ أَنْ لا يَعْمَلَ بِعَمَلِ الدُّنْيا، وَ لا يَتَكَلَّمَ بِكَلامِ الدُّنْيا، وَ أَنْ لا يَخْرُجَ حَتّىٰ يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ؛ وَ أَنْ لا يَدْخُلَ إِلاّ بِوُضُوءٍ.
وَ أَنْ يَقُولَ إِذا قامَ: سُبْحانَكَ اَللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ».

○ **پیامبرﷺ فرموده‌اند:** برای کسی که وارد مسجد می‌شود، ده خصلت لازم است.
خف، (جوراب مخصوص) و نعلین را از پا در آورد.

وقت ورود پای راست را جلو بگذارد.

وقتی که داخل می‌شود، بگوید: (**بِسْمِ اللهِ وَ السَّلامُ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ وَ عَلَیٰ مَلاَئِکَةِ اللهِ، اَللّٰهُمَّ افْتِحْ لَناٰ اَبْوابَ رَحْمَتِکَ إِنَّکَ اَنْتَ الوَهَّابُ**)

بر اهل مسجد سلام کند (**السَّلامُ عَلَیْکُمْ**)

اگر کسی در مسجد نباشد، بگوید: (**السَّلاَمُ عَلَیْناٰ وَ عَلَیٰ عِبَادِ اللهِ الصّالِحِینَ**). سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا).

بگوید: (**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ**).

در بین نمازگذاران حرکت نکند. کار دنیایی را انجام ندهد و سخن دنیایی را نگوید.

خارج نشود تا دو رکعت نماز را می‌خواند.

بدون وضو وارد مسجد نشود.

وقتی که خواست برود، بگوید: (**سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ أَشْهَدُ أَنْ لا اِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ أَسْتَغْفِرُکَ وَ أَتُوبُ إِلَیْکَ**).

● **وَ عَنْ اَبِي هُرَیْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم:**

«اَلصَّلاٰةُ عِماٰدُالدِّینِ وَ فِیهٰا عَشْرُ خِصٰالٍ:
زَیْنُ الْوَجْهِ، وَ نُورُ الْقَلْبِ، وَ رٰاحَةُ الْبَدَنِ، وَ أُنْسٌ فِي الْقَبْرِ؛ وَ مَنْزِلُ الرَّحْمَةِ، وَ مِفْتٰاحُ السَّماٰءِ، وَ ثِقْلُ الْمِیزٰانِ، وَ مَرْضٰاةُ الرَّبِّ؛ وَ ثَمَنُ الْجَنَّةِ؛ وَ حِجٰابٌ مِنَ النّٰارِ؛ وَ مَنْ أَقٰامَهٰا فَقَدْ أَقٰامَ الدِّینَ، وَ مَنْ تَرَکَهٰا فَقَدْ هَدَمَ الدِّینَ».

○ **از ابوهریره رضی الله عنه: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:** نماز ستون دین است و در آن ده خصلت وجود دارد.

زینت وجه و رخسار است.

نور و چراغ قلب است.

آسایش و راحتی بدن است.
انیس و مونس قبر است.
منزل و مأوای رحمت است.
کلید آسمان است.
سبب سنگینی کفه میزان است.
سبب رضایت الهی است.
بهای بهشت است.
پوشش آتش جهنّم است کسی آن را ادا کند دین را بر پای داشته است. و کسی آن را ترک کند، دین را ویران و منهدم کرده است.

● وَ عَنْ عائِشَةَ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْها ـ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قالَ:

«إِذا أَرادَ اللهُ تَعالىٰ أَنْ يَدْخُلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكاً، وَ مَعَهُ هَدْيَةٌ وَ كِسْوَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإِذا أَرادُوا أَنْ يَدْخُلُوها قالَ لَهُمُ الْمَلَكُ: قِفُوا، إِنَّ مَعِي هَدِيَّةٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِيْنْ، قالُوا: وَ ما تِلْكَ الْهَدِّيَةُ؟
فَيَقُولُ الْمَلَكُ: هِيَ عَشَرَةُ خَواتِمَ:
مَكتُوبٌ عَلىٰ أَحَدِها: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ».
وَ فِي الثّاني مَكْتُوبٌ: «رُفِعَتْ عَنْكُمُ الْأَحزانُ وَ الْهُمُومُ».
وَ فِي الثّالِثِ مَكْتُوبٌ: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».
وَ فِي الرّابِعِ مَكْتُوبٌ: «أَلْبَسْناكُمْ الْحُلَلَ وَ الْحَلْيَ».
وَ فِي الْخامِسِ مَكْتُوبٌ: وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ».
«اِنِّي جَزَيْتُهُم الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ».
وَ فِي السّادِسِ مَكْتُوبٌ: «هٰذا جَزاؤُكُمْ الْيَوْمَ بِما فَعَلْتُمْ مِنَ الطّاعَةِ».
وَ فِي السّابِعِ مَكْتُوبٌ: «صِرْتُمْ شَباباً لا تَهْرَمُونَ أَبَداً».

وَ فِي الثّامِنِ مَكْتُوبٌ: «صِرْتُمْ آمِنينَ لا تَخافُونَ أَبَداً».
وَ فِي التّاسِعِ مَكْتُوبٌ: «رَافَقْتُمُ الْأَنْبِياءَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحينَ».
وَ فِي الْعاشِرِ مَكْتُوبٌ: «سَكَنْتُمْ في جِوارِ الرَّحْمٰنِ ذي الْعَرْشِ الْكَريمِ».
ثُمَّ يَقُولُ الْمَلَكُ:
«اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنينَ»، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ يَقُولُونَ:
«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي أَذْهَبَ عَنّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ».
«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلينَ»..
وَ إِذا أَرادَ اللّٰهُ أَنْ يَدْخُلَ أَهْلَ النّارِ فِي النّارِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكاً، وَ مَعَهُ عَشَرَةُ خَواتِمَ:
فِي أَوَّلِها مَكْتُوبٌ: اُدْخُلُوها لا تَمُوتُونَ فيها أَبَداً وَ لا تَحْيَوْنَ وَ لا تُخْرَجُونَ.
وَ فِي الثّاني مَكْتُوبٌ: خُوضُوا فِي الْعَذابِ لا راحَةَ لَكُمْ.
وَ فِي الثّالِثِ مَكْتُوبٌ: [يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتي.
وَ فِي الرّابِعِ مَكْتُوبٌ]: اُدْخُلُوها فِي الْهَمِّ وَ الْغَمِّ وَ الْحُزْنِ أَبَداً.
وَ فِي الْخّامِسِ مَكْتُوبٌ: لِباسُكُمُ النّارُ، وَ طَعامُكُمُ الزَّقُّومُ، وَ شَرابُكُمُ الْحَميمُ، وَ مِهادُكُمُ النّارُ؛ وَ غَواشيكُمُ النّارُ.
وَ فِي السّادِسِ مَكْتُوبٌ: هٰذا جَزاؤُكُمُ الْيَوْمَ بِما فَعَلْتُمْ مِنْ مَعْصِيَتي.
وَ فِي السّابِعِ مَكْتُوبٌ: سَخَطي عَلَيْكُمْ فِي النّارِ أَبَداً.
وَ فِي الثّامِنِ مَكْتُوبٌ: عَلَيْكُمُ اللَّعْنَةُ بِما تَعَمَّدْتُمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْكَبائِرِ وَ لَمْ تَتُوبُوا وَ لَمْ تَنْدَمُوا.
وَ فِي التّاسِعِ مَكْتُوبٌ: قُرَناؤُكُمُ الشَّياطينُ فِي النّارِ أَبَداً.
وَ فِي الْعاشِرِ مَكتُوبٌ: اِتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ وَ أَرَدْتُمُ الدُّنْيا وَ تَرَكْتُمُ الْآخِرَةَ فَهٰذا جَزاؤُكُمْ».

○ **از عائشه (رضی الله عنها) از حضرت رسول اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:** وقتی که خداوند بخواهد اهل بهشت را داخل بهشت کند فرشته‌ای را با هدیه‌ای و لباسی از بهشت نزد آنان می‌فرستد. و وقتی که بخواهند داخل آن شوند، فرشته به آنها می‌گوید: بایستید، هدیه‌ای از طرف پروردگار عالم نزد من است. می‌گویند آن چیست؟. فرشته می‌گوید: آن هدایا ده انگشتری هستند:

بر اولی نوشته شده است. (**سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ**)[۱] سلام بر شما مبارکتان باد، داخل آن شوید. برای همیشه.)

بر روی دومی نوشته شده است: (**رَفَعَتْ عَنّكُمُ الْاَحْزَانُ وَ اَلْهُمُومُ**). غم و اندوه از شما بر طرف و دور گردید).

بر سومی نوشته شده است: (**وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُوْرِثْتُمُوهٰا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**)[۲] آن بهشتی استکه به سبب اعمال نیکی که انجام داده‌اید، ارث و ملک شما کردیم).

بر روی چهارم نوشته شده است: (**أَلْبَسْناكم الحِلَلَ وَ الْحَلْيَ**) لباسی حریر را به شما می‌پوشانیم و شما را آراسته می‌کنیم.

بر روی پنجمی نوشته شده است: (**وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ**)[۳] حوریهای زیبا روی را به ازدواج آنان در آورده‌ایم.)

(**إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزونَ**)[٤] من امروز به سبب صبر و تحملی که داشتند پاداششان می‌دهم که آنان خودشان رستگار هستند.)

بر روی ششمی نوشته شده است: (**هٰذا جَزاؤُكُمُ الْيَوْمَ بِمٰا فَعَلْتُمْ مِنَ الطّاعَةِ**) این پاداش شما است امروز به سبب طاعتی که انجام دادید).

---

(۱) سورهٔ زمر آیهٔ ۷۳
(۲) سورهٔ زخرف آیهٔ ۷۲
(۳) سورهٔ دخان آیهٔ ۵۴
(٤) سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۱۱

بر روی هفتمی نوشته شده است: (**صِرْتُمْ شَباباً لا تَهْرَمُونَ أَبَداً**) جوان کشتید که هیچوقت پیر نمی‌شوید).
بر روی هشتمی نوشته شده است: (**صِرْتُمْ آمِنینَ لا تَخافُونَ أَبَداً**) در امنیّت قرار گرفته‌اید هرگز نترسید).
بر روی نهمی نوشته شده است: (**رافَقْتُمُ الْأَنْبِیاءَ و الصِّدِیقینَ و الشُّهَداءَ وَ الصّالِحینَ**) همراز و همنشین انبیاء و صادقان و شهیدان و صالحان شده‌اید.
بر روی دهمی نوشته شده است: (**سَکَنْتُمْ فی جِوارِ الرَّحْمٰنِ ذی الْعَرْشِ الکَریمِ**) در جوار خداوند بخشنده صاحب عرش کریم ساکن شده‌اید.
سپس فرشته رحمت می‌گوید: (**اُدْخُلُوها بِسَلاَمٍ آمِنینَ**) (۱) داخل آن شوید در حال امنیّت و آسایش.
داخل جنّت می‌شوند و می‌گویند: (**اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ**) (۲) حمد و ستایش خداوندی که غم را از ما برداشت براستی پروردگار ما بسیار بخشنده و سپاسگذار است.
(**أَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثْنَا الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ**)
و وقتی که خداوند بخواهد، اهل آتش را داخل آن کند، فرشته‌ای را نزد آنان می‌فرستد که ده انگشتری همراه دارد.
بر روی اولی نوشته شده است: داخل آن شوید، که در آن که هیچوقت نخواهید مرد و زنده نخواهی شد از آن برون نخواهی رفت.
بر روی دومی نوشته شده است: در عذاب فرو روید، راحتی برای شما وجود ندارد.

---

(۱) سورهٔ حجر آیهٔ ۴۶ (۲) سورهٔ فاطر آیهٔ ۳۴

بر روی سومی نوشته شده است: از رحمت من نااميد باشيد.

بر روی چهارمی نوشته شده است: داخل آن شوید در حال غم و اندوه و حزن ابدی.

بر روی پنجمی نوشته شده است: لباستان آتش، غذایتان زهر تلخ، نوشیدنیتان آب داغ، گاهواره‌تان آتش و پوششتان هم آتش است.

بر روی ششمی نوشته شده است: امروز این پاداش شما است به سبب اینکه نافرمانی مرا کردید.

بر روی هفتمی نوشته شده است: در آتش برای همیشه عذاب من قرین شما است.

بر روی هشتمی نوشته شده است: نفرین و لعنت بر شما باد. که بطور عمد گناهان بزرگ را مرتکب می‌شدید. پشیمان نمی‌گشتید و توبه نمی‌کردید.

بر روی نهمی نوشته شده است: همراهان شما در آتش برای ابد شیاطین هستند.

بر روی دهمی نوشته شده است: از شیطان پیروی کردید، فقط دنیا را خواستید، آخرت را فراموش کردید. و سرانجام این است جزای شما.

● وَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَماءِ:

طَلَبْتُ عَشَرَةً فِي عَشَرَةِ مَواطِنَ فَوَجَدْتُها فِي عَشَرَةٍ أُخْرىٰ:

طَلَبْتُ الرَّفْعَةَ فِي التَّكَبُّرِ فَوَجَدْتُها فِي التَّواضُعِ، وَ طَلَبْتُ الْعِبادَةَ فِي الصَّلاٰةِ فَوَجَدْتُها فِي الوَرْعِ، وَ طَلَبْتُ الرّاحَةَ فِي الْحِرْصِ فَوَجَدْتُها فِي الزُّهْدِ، وَ طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فِي صَلاٰةِ النَّهارِ جَهْراً فَوَجَدْتُهُ فِي صَلاٰةِ اللَّيْلِ سِرّاً، وَ طَلَبْتُ نُورَ الْقِيامَةِ فِي الْجُودِ وَ السَّخاوَةِ فَوَجَدْتُهُ فِي الْعَطَشِ [وَ] الصَّوْمِ، وَ طَلَبْتُ الْجَوازَ فِي

الْأُضْحِيَةِ فَوَجَدْتُها فِي الصَّدَقَةِ، وَ طَلَبْتُ النَّجاةَ مِنَ النّارِ فِي الْمُباحاتِ فَوَجَدْتُها فِي تَرْكِ الشَّهَواتِ، وَ طَلَبْتُ حُبَّ اللهِ تَعالىٰ فِي تَرْكِ الدُّنْيا فَوَجَدْتُهُ فِي ذِكْرِ اللهِ تَعالىٰ، وَ طَلَبْتُ الْعافِيَةَ فِي الْجامِعِ فَوَجَدْتُها فِي الْعُزْلَةِ، وَ طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فِي الْمَواعِظِ وَ قِراءَةِ الْقُرآنِ فَوَجَدْتُها فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكاءِ.

○ **یکی از دانشمندان می‌گوید:** ده چیز را در محل جستجو کردم. اما در ده محل دیگر آنها را یافتم.

مقام بلند را در تکبر و خود بزرگ بینی جستجو کردم. اما آن را در تواضع و فروتنی یافتم.

عبادت را در نماز خواندن طلبیدم. ولی آن را در ورع یافتم.

راحتی را در حرص و طمع خواستم. اما آن را در زهد و تقوا یافتم.

روشنی دل را در نماز روز، در حال آشکار خواستم. اما آن را در نماز شب، در حال پنهان یافتم.

چراغ قیامت را در جود و سخاوت خواستم. اما ان را در گرمای روزه یافتم.

اجازه عبور از صراط را در قوربانی خواستم. اما آن را در صدقه یافتم.

نجات از آتش جهنّم را در مباحات خواستم. اما آن را در ترک امیال و شهوات یافتم.

محبّت خداوند بزرگ را در ترک دنیا جستجو کردم. اما آن را در ذکر و یاد خداوند یافتم.

سلامتی و عافیت را در جامعه جستجو کردم. اما آن را در تنهایی و گوشه‌نشینی یافتم.

نور قلب را در پند و اندرز و قرائت قرآن خواستم. اما آن را در تفکر و گریان یافتم.

● **وَ قٰالَ ابْنُ عَبّٰاسٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا - فِي قَوْلِهِ تَعٰالىٰ:**
«وَ اِذِ ابْتَلىٰ اِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ»[۱]
قٰالَ: «عَشْرُ خِصٰالٍ مِنَ السُّنَّةِ، خَمْسٌ فِي الرَّأْسِ وَ خَمْسٌ فِي الْبَدَنِ: فَأَمَّا [الْخَمْسُ الَّتِي] فِي الرَّأْسِ: اَلسِّوٰاكُ، وَ الْمَضْمَضَةُ، وَ الْاِسْتِنْشٰاقُ وَ قَصُّ الشّٰارِبِ، وَ حَلْقُ الرَّأْسِ
وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْبَدَنِ: فَنَتْفُ الاِبْطِ، وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفٰارِ، وَ حَلْقُ الْعٰانَةِ، وَ الْخِتٰانُ، وَ الْاِسْتِنْجٰاءُ»

○ **ابن عباس رضي الله عنه در مورد آیه:** (وَ اِذِ ٱبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) خداوند بزرگ حضرت ابراهیم علیه السلام را به کلماتی (دستوراتی) آزمایش نمود و آنها را انجام داد.) گفته است: آن دستورات و فرامین ده خصلت، از سنّت بود. پنج مورد آن در سر، و پنج مورد دیگر آن در بدن است.

پنج مورد سر.
سواک (مسواک) کردن.
آب را در بینی دادن. (مضمضه)
آب را در گلو غرغره کردن.
کوتاه کردن سبیل.
تراشیدن موی سر یا اصلاح آن.
پنج مورد در بدن.
کندن، یا تراشیدن موی زیر بازو.
گرفتن ناخنها
تراشیدن موی عورت.
ختنه کردن.

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۴

استنجا: (در وقت رفع حاجت بدن خود را بوسیله آب یا سنگهای که تیز و برنده نباشد تمیز کند.)

● وَ عَنْ اِبْنِ عَبّاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُما ـ قالَ:

مَنْ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ ﷺ واحِدَةً صَلیّ اللهُ عَلَیْهِ عَشَرَةً وَ مَنْ سَبَّهُ مَرَّةً سَبَّ اللهُ عَلَیْهِ عَشْرَ مَرّاتٍ، أَلا تَریٰ لِقَوْلِهِ تَعالیٰ لِلْوَلیدِ ابْنِ المُغَیْرَةِ لَعْنَةُ اللهِ عَلَیْهِ حینَ سَبَّ النَّبِیَّ ﷺ مَرَّةً واحِدَةً سَبَّهُ اللهُ عَشْرَ مَرّاتٍ فَقالَ:

«وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلاّفٍ مَهینٍ. هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمیمٍ. مَنّاعٍ لِلْخَیرِ مُعْتَدٍ أَثیمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنیمٍ. أَنْ کانَ ذا مالٍ وَبَنینَ. اِذا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطیرُ الْأَوَّلینَ»..

یَعْنِی یُکَذِّبُ بِالْقُرآنِ.

○ از ابن عباس رضی الله عنه

کسی بر پیامبر یک بار صلوات بفرستد، خداوند بر او ده بار صلوات می‌فرستد.

کسی‌که پیامبر را یک بار سبّ (دشنام) کند، خداوند او را ده بار سبّ می‌کند. آیا از گفته خداوند بزرگ نسبت به ولی بن مغیره، نفرین خدا بر او باد، خبر نداری، که وقتی که یک بار رسول خدا را ﷺ سبّ کرد، خداوند بزرگ او را ده بار سبّ کرد و گفت:

(و لا تُطِعْ کُلَّ حَلاَّفٍ مَهِینٍ. هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِیمٍ. مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنِیمٍ. أَنْ کَانَ ذا مالٍ وَ بَنینٍ. إذا تُتْلَیٰ عَلَیْهِ آیاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ)

اطاعت نکن. از سوگند خوار دروغ گوی ناچیز. بسیار عیب گیر، فساد به پاکر سخن چین. مانع انجام کار نیک و خیر و احسان، تجاوزگر گناهکار. فاحش لئیم پست و شرور و بدکار. وقتی آیه‌های ما را برایش می‌خوانند، می‌گوید: این همان اساطیر اولیه است.

● **وَ قالَ اِبْراهِیمُ بْنُ اَدْهَمٍ رحمه‌الله:**

حینَ سَأَلُوهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالیٰ:

«اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ».

وَ اِنّا نَدْعُو فَلَمْ یَسْتَجِبْ لَنا.

فَقالَ: ماتَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ عَشَرَةِ أَشْیاءَ:

أَوَّلُها: أَنَّکُمْ عَرَفْتُمُ اللهَ وَ لَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ، وَ قَرأْتُمْ کِتابَ اللهِ وَ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ، وَ ادَّعَیْتُمْ عَداوَةَ إِبْلیسَ وَ وَالَیْتُمُوهُ، وَ ادَّعَیْتُمْ حُبَّ الرَّسُولِ وَ تَرَکْتُمْ أَثَرَهُ وَ سُنَّتَهُ، وَ ادَّعَیْتُمْ حُبَّ الْجَنَّةِ وَ لَمْ تَعْمَلُوا لَها؛ وَ ادَّعَیْتُمْ خَوْفَ النّارِ وَ لَمْ تَنْتَهُوا عَنِ الذُّنُوبِ، وَ ادَّعَیْتُمْ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ لَمْ تَسْتَعِدُّوا لَهُ، وَ اشْتَغَلْتُمْ بِعُیُوبِ غَیْرِکُمْ وَ تَرَکْتُمْ عُیُوبَ أَنْفُسِکُم، وَ تَأْکُلُونَ رِزْقَ اللهِ وَ لا تَشْکُرُونَه، وَ تَدْفِنُونَ مَوْتاکُمْ وَ لا تَعْتَبِرُونَ

○ **از ابراهیم ادهم رحمه‌الله سوال کردند:** خداوند در قرآن کریم گفته است: (اُدْعُونِی أَسْتَجِبُ لَکُمْ)(۱) در پیشگاه من دعا کنید از شما می‌پذیرم.

اما، ما دعا می‌کنیم و از ما نمی‌پذیرد؟ در جواب گفت: به ده سبب قلب شما مرده است.

خداوند را شناخته‌اید، ولی حق بندگی خودتان را نسبت به او بجا نیاورده‌اید.

کتاب (قرآن) خداوند را می‌خوانید، اما به آن عمل نمی‌کنید.

ادّعای دشمنی با شیطان را می‌کنید، ولی او را دوست خودتان کرده‌اید.

ادّعای محبّت رسول خدا را می‌کنید، اما راه و روش او را ترک کرده‌اید.

ادّعا می‌کنید که بهشت را دوست دارید، ولی برای داخل شدن به آن کار خیری را انجام نمی‌دهید.

---

(۱) سورهٔ غافر آیهٔ ۶۰

ادعای ترس از آتش جهنّم را دارید، ولی از گناه کردن کوتاه نمی‌آئید.
اقرار می‌کنید که مرگ حق است، اما خودتان را برای آن آماده نمی‌کنید.
عیب دیگران را بر می‌شمارید، اما عیب خودتان را فراموش کرده‌اید.
روزی خداوند را می‌خورید، ولی شکر نعمتهای او را بجا نمی‌آورید.
مرده‌هایتان را دفن می‌کنید، ولی خود عبرت نمی‌گیرید.

● وَ قالَ النَّبِیُّ ﷺ:

«ما مِنْ عَبْدٍ وَ أَمَةٍ دَعا بِهٰذا الدُّعاءِ فِي لَيْلَةِ عَرَفَةَ أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ هِيَ عَشْرُ كَلِماتٍ ثُمَّ يَسْأَلُ اللهَ شَيْئاً إِلاّ أَعْطاهُ ما لَمْ يَدَعْ بِقَطيعَةِ رَحِمٍ أَوْ مَأْثَمٍ:
أَوَّلُها: سُبْحانَ الَّذي فِي السَّماءِ عَرْشُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي الْأَرْضِ مُلْكُهُ وَ قُدْرَتُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي الْبَرِّ سَبيلُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي الْهَوَىٰ رَوْحُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي النّارِ سُلْطانُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي الْأَرْحامِ عِلْمُهُ، سُبْحانَ الَّذي فِي الْقُبُورِ قَضاؤُهُ، سُبْحانَ الَّذي رَفَعَ السَّماءَ بِلا عَمَدٍ، سُبْحانَ الَّذي وَضَعَ الْأَرْضَ، سُبْحانَ الَّذي لا مَلْجَأَ وَ لا مَنْجَأَ مِنْهُ إِلا إِلَيْهِ»

○ **رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:** هر مرد و زنی، در شب عرفه هزار بار این دعا را که ده جمله است بخواند و از خداوند چیزی را بخواهد، به او عطا خواهد کرد، مادام دعای قطع رحم، یا گناه نباشد.

۱ـ سُبْحانَ الَّذِی فی السَّماءِ عَرْشُهُ.
۲ـ سُبْحانَ الَّذِی فِي الْاَرْض مُلْكُهُ وَ قُدْرَتُهُ.
۳ـ سُبحانَ الَّذِی فی الْبَرِّ سَبِيلُهُ.
۴ـ سُبحانَ الَّذِی فی الْهَوَىٰ رُوحُهُ.
۵ـ سُبحانَ الَّذِی فی النَّارِ سُلْطَانُهُ
۶ـ سُبحانَ الَّذِی فِي الْاَرْحامِ عِلْمُهُ

۷ـ سُبحانَ الَّذِی فی القُبُورِ قَضاؤُهُ.
۸ـ سُبحانَ الَّذِی رَفَعَ السَّماءَ بِلا عَمَدٍ
۹ـ سُبحانَ الَّذِی وَضَعَ الْاَرْضَ
۱۰ـ سُبحانَ الَّذِی لا مَلْجَاءَ وَ لاَ مَنْجاً مِنْهُ اِلاَّ اِلَیْهِ

● وَ عَنْ اِبْنِ عَبّاسٍ ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُما ـ اَنَّهُ قالَ:
قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ذاتَ یَوْمٍ لِإِبْلِیسَ عَلَیْهِ اللَّعْنَةُ. کَمْ اَحِبّاؤُكَ مِنْ أَمَّتِي؟ قالَ: عَشْرُ نَفَرٍ أَوَّلُهُمْ، اَلْإِمامُ الْجائِرُ، وَ الْمُتَکَبِّرُ، وَ الْغَنِیُّ الَّذِي لا یُبالِي مِنْ أَیْنَ یَکْتَسِبُ الْمالَ، وَ فِي ماذا یُنْفِقُ؛ وِ الْعالِمُ الَّذِي صَدَّقَ الْأَمیرَ عَلیٰ جَوْرِهِ؛ وَ التّاجِرُ الْخائِنُ، وَ الْمُحْتَکِرُ، وَ الزّانِي؛ وَ آکِلُ الرِّبا؛ وَ الْبَخیلُ الَّذِي لا یُبالِي مِنْ أَیْنَ یَجْمَعُ الْمالَ؛ وَ شارِبُ الْخَمْرِ مُدْمِنٌ عَلَیْها.
ثُمَّ قالَ النَّبِیُّ ﷺ: «فَکَمْ أَعْداؤُكَ مِنْ أُمَّتِي؟»
قالَ: عِشْرُونَ نَفَراً أَوَّلُهُمْ: أَنْتَ یا مُحَمَّدُ، فَأَنِّي أُبْغِضُكَ؛ وَ الْعالِمُ الْعامِلُ بِالْعِلْمِ؛ وَ حامِلُ الْقُرْآنِ إِذا عَمِلَ بِما فیهِ؛ وَ الْمُؤَذِّنُ لِلّٰهِ فِي خَمْسِ صَلَواتٍ وَ مُحِبُّ الْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینَ وَ الْیَتامیٰ، وَ ذُو قَلْبٍ رَحیمٍ، وَ الْمُتَواضِعُ لِلْحَقِّ، وَ شابٌّ نَشَأَ فِي طاعَةِ اللهِ تَعالیٰ؛ وَ آکِلُ الْحَلالِ، وَ الشّابّانِ الْمُتَحابّانِ فِي اللهِ؛ وَ الْحَریصُ عَلَی الصَّلاةِ فِي الْجَماعَةِ، وَ الَّذِي یُصَلِّي بِاللَّیْلِ وَ النّاسُ نِیامٌ، وَ الَّذِي یُمْسِكُ نَفْسَهُ عَنِ الْحَرامِ، وَ الَّذِي یَنْصَحُ (وَ فِي رِوایَةٍ: یَدْعُو) لِلْاِخْوانِ وَ لَیْسَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ، وَ الَّذِي یَکُونُ أَبَداً عَلیٰ وُضوءٍ، وَ سَخِیٌّ، وَ حَسَنُ الْخُلْقِ؛ وَ الْمُصَدِّقُ رَبَّهُ بِما ضَمِنَ اللهُ لَهُ، وَ الْمُحْسِنُ إِلیٰ مَسْتُوراتِ الْأَرامِلِ، وَ الْمُسْتَعِدُّ لِلْمَوْتِ.

○ **از ابن عباس رضی الله عنه روزی رسول خدا ﷺ: به ابلیس ملعون گفت:** دوستان تو در میان امّت من چه کسانی هستند؟ در جواب گفت: ده نفرند.
پادشاه و راهبر ظالم و ستمکار

انسان خود بزرگ بین و متکبر
تاجر خائن
ثروتمندی که توجه نمی‌کند، از کجا بدست می‌آورد و در چه هزینه و مصرف می‌کند.
عالمی که ستم وجور فرمانروایان را تائید و تصدیق می‌کند.
محتکر (کسی ارزاق مورد نیاز مردم را احتکار کند).
زناکار (چه مرد و چه زن).
ربا خوار.
بخیلی که توجه نمی‌کند که چگونه اموال جمع‌آوری می‌کند.
شراب خوار.
سپس حضرت رسول اکرم ﷺ به ابلیس گفت: دشمنان تو در میان امّت من چه کسانی هستند. در جواب گفت: بیست نفر هستند.
تو ای محمّد ﷺ براستی از تو خشمگین هستم.
عالمی که به علم خود کاملاً عمل می‌کند.
حافظ قرآن وقتی که به مفاهیم آن عمل می‌کند.
کسی که برای پنج فرض نماز اذان می‌گوید.
کسانی که بی‌نوایان و مساکین و یتیمان را دوست می‌دارند.
کسی که دارای قلبی با رحم و مهربان است.
کسی که در قبال حق فروتن است.
جوانی که در عبادت و طاعت خداوند رشد و نشأ و نما کرده باشد.
کسی که از مال حلال ارتزاق می‌کند.
دو جوانی که به خاطر خداوند همدیگر را دوست می‌دارند.
کسی در ادای نماز به جماعت حریص است.

کسی که شب، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز می‌خواند.
کسی که خود را از حرام محفوظ کرده است.
کسی که برادران خودرا نصیحت و دعا می‌کند ودر دلش چیزی نمی‌باشد.
کسی که همیشه وضو دارد.
کسی که جوانمرد و سخاوتمند باشد.
کسی که دارای اخلاق حسنه باشد.
کسی که ضمانت خدای خود را به بندگان تصدیق کند.
کسی که به بیوه زنهای با حجاب نیکی و کمک کند.
کسی که برای مرگ همیشه آمادگی دارد.

● وَ قالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّهٍ:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْراةِ: مَنْ تَزَوَّدَ فِي الدُّنْيا صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ [حَبِيبَ اللهِ وَ مَنْ تَرَكَ الْغَضَبَ صارَ فِي جِوارِ اللهِ، وَ مَنْ تَرَكَ حُبَّ الْعَيْشِ فِي الدُّنْيا صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ] آمِناً مِنْ عَذابِ اللهِ، وَ مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَحْمُوداً عَلىٰ رُؤُوسِ الْخَلائِقِ، وَ مَنْ تَرَكَ حُبَّ الرِّياسَةِ صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَزِيزاً عِنْدَ الْمَلِكِ الْجَبّارِ، وَ مَنْ تَرَكَ الْفُضُولَ فِي الدُّنْيا صارَ ناعِماً فِي الْأَبْرارِ، وَ مَنْ تَرَكَ الْخُصُومَةَ فِي الدُّنْيا صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ الْفائِزِينَ، وَ مَنْ تَرَكَ الْبُخْلَ فِي الدُّنْيا صارَ مَذْكُوراً عِنْدَ رُؤُوسِ الْخَلائِقِ، وَ مَنْ تَرَكَ الرّاحَةَ فِي الدُّنْيا صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَسْرُوراً، وَ مَنْ تَرَكَ الْحَرامَ فِي الدُّنْيا صارَ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِي جِوارِ الْأَغْنِياءِ، وَ مَنْ تَرَكَ النَّظَرَ فِي الْحَرامِ فِي الدُّنْيا أَفْرَحَ اللهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ تَرَكَ الْغِنىٰ فِي الدُّنْيا وَ اخْتارَ الْفَقْرَ بَعَثَهُ اللهُ تَعالىٰ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَعَ الْوَلِيِّينَ وَ النَّبِيِّينَ.

وَ مَنْ قامَ بِحَوائِجِ النّاسِ فِي الدُّنْيا قَضىٰ اللهُ تَعالىٰ حَوائِجَهُ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ.
وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ فِي قَبْرِهِ مُؤْنِسٌ فَلْيَقُمْ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَ لْيُصَلِّ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ

يَكُونَ فِي ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ فَلْيَكُنْ زاهِداً، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ حِسابُهُ يَسيراً فَلْيَكُنْ ناصِحاً لِنَفْسِهِ وَ إِخْوانِهِ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ الْمَلائِكَةُ زائِرينَ لَهُ فَلْيَكُنْ وَرِعاً، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَسْكُنَ فِي بُحْبُوحَةِ الْجَنَّةِ فَلْيَكُنْ [ذاكِراً للهِ] بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ فَلْيَتُبْ إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً.

وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ غَنِيّاً فَلْيَكُنْ راضِياً بِما قَسَّمَ اللهُ تَعالىٰ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ مَعَ اللهِ فَقيهاً فَلْيَكُنْ خاشِعاً، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ حَكيماً فَلْيَكُنْ عالِماً؛ وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ سالِماً مِنَ النّاسِ فَلا يَذْكُرُ أَحَداً إِلّا بِخَيْرٍ؛ وَ لْيَعْتَبِرْ فيها مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خُلِقْتَ؟ وَ لِماذا خُلِقْتَ؟

وَ مَنْ أَرادَ الشَّرَفَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَخْتَرِ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيا، وَ مَنْ أَرادَ الْفِرْدَوْسَ وَ النَّعيمَ الَّذي لا يَفْنىٰ [فَلا يَضَعُ] عُمْرَهُ فِي فَسادِ الدُّنْيا، وَ مَنْ أَرادَ الْجَنَّةَ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ فَعَلَيْهِ بِالسَّخاوَةِ لِأَنَّ السَّخِيَّ قَريبٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَ بَعيدٌ مِنَ النّارِ.

وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يُنَوَّرَ قَلْبُهُ بِالنّورِ التّامِّ فَعَلَيْهِ بِالتَّفَكُّرِ وَ الْاِعْتِبارِ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يَكُونَ لَدَيْهِ بَدَنٌ صابِرٌ وَ لِسانٌ ذاكِرٌ وَ قَلْبٌ خاشِعٌ فَعَلَيْهِ بِكَثْرَةِ الْاِسْتِغْفارِ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ.

○ **وهب ابن منبه گفته است:** در تورات نوشته شده است

کسی که در دنیا توشه آماده کند روز قیامت محبوب خداوند بزرگ خواهد شد.

کسی که خشم و غضب را ترک کند روز قیامت در جوار خداوند بزرگ خواهد بود.

کسی که محبت خوشگذرانی را در دنیا ترک کند، روز قیامت از عذاب خداوند در امان می‌باشد.

کسی که حسد را ترک کند، روز قیامت خوش نام است.

کسی که حبّ ریاست را ترک کند، روز قیامت نزد پادشاه جبار (خداوند) عزیز می‌باشد.
کسی که در دنیا دخالت بی جا را ترک کند، در میان بزرگان صاحب نعمت می‌گردد.
کسی که در دنیا خصومت و دشمنی را ترک کند، روز قیامت از رستگاران خواهد شد.
کسی که در دنیا بخل را ترک کند، در آخرت در بین مردم نامدار می‌باشد.
کسی که راحتی دنیا را (بخاطر آخرت) ترک کند، در قیامت شادمان می‌شود.
کسی که در دنیا حرام را ترک کند، در قیامت در جوار اغنیا و بی‌نیازان است.
کسی که در دنیا نظر به حرام را نمی‌کند، خداوند در قیامت، چشم او را در جنت شاد و روشن می‌کند.
کسی که در دنیا غنا را ترک کند و فقر را اختیارکند، خداوند در قیامت او را با انبیاء و اولیاء زنده می‌کند.
کسی که در دنیا نیاز مردم را رفع کند، خداوند در دنیا و آخرت نیازهای او را بر طرف خواهد کرد.
کسی که بخواهد در قبرش مونسی باشد، در تاریکی شب از خواب برخیزد و نماز را بخواند.
کسی که بخواهد در سایه عرش رحمان باشد، باید پرهیزکار باشد.
کسی که بخواهد حسابش آسان گردد، باید اندرزگوی خود و برادران خود باشد.
کسی که بخواهد ملائکه به ملاقاتش بیاید، باید وارع باشد.

کسی که بخواهد در قلب بهشت زندگی کند، باید خدا را یاد کند.
کسی که بخواهد بدون حساب و کتاب داخل بهشت شود، باید نزد خداوند توبه خالص و مخلص کند.
کسی که بخواهد بی‌نیاز باشد، باید به روزی‌ای که خداوند تقسیم و نصیبش کرده است، راضی باشد.
کسی که بخواهد با خداوند باشد و بفهمد، باید فروتن باشد.
کسی که بخواهد صاحب حکمت و خرد شود، باید عالم باشد.
کسی که بخواهد از دست مردم سالم باشد، کسی را بجز خوبی نام نبرد، و باید عبرت بگیرد، که از چه آفریده و برای چه آفریده شده است.
کسی‌که شرف دنیا و آخرت را بخواهد، باید آخرت را بر دنیا برتری دهد.
کسی که بهشت و نعمتهای ابدی آن را بخواهد، نباید عمرش را در فساد تباه کند.
کسی آسایش دنیا و قیامت را بخواهد، باید سخاوتمند باشد. زیرا سخاوت به بهشت نزدیک و به جهنّم دور می‌باشد.
کسی که بخواهد قلبش به نور کامل روشن گردد، باید ذکر کند و پند بگیرد.
کسی که بخواهد بدنی صابر و زبانی ذاکر و قلبی خاشع داشته باشد، باید برای خود و برادران و خواهران مؤمن و مسلمان طلب بخشش و استغفار کند.

قصّه یوسف و زلیخا

یوسف پسر یعقوب و یعقوب پسر اسحاق و اسحاق پسر ابراهیم، علی نبیّنا و علیهم الصّلاة و السلام اجمعین، بود.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام پس از آنکه در بین النهرین، عراق امروزی، با بت و بت‌پرستی درافتاد با همسرش سارا خاتون و کسانی که به او ایمان آورده بودند، به فلسطین مهاجرت کرد. و سرانجام در آن سرزمین مستقر گردید وقتی که حضرت اسحاق پسر دوم او از مادری ۹۰ ساله سارا خاتون بطور معجزه آسایی متولد شد و بزرگ گردید و به حد رشد رسید، پدرش حضرت ابراهیم علیه‌السلام سفیرانی را به سرزمین اجدادی شمال بین‌النهرین فرستاد، تا از خانواده خود و همسرش، که بنی عم بودند، دختری را انتخاب و به عقد ازدواج اسحاق در آورند و به فلسطین بیاورند. و این کار صورت گرفت و اسحاق دارای پسری گردید و اسم او را یعقوب گذارد. یعقوب وقتی پا به دوران نوجوانی نهاد، پدرش اسحاق، به او توصیه کرد که به سرزمین اجدادی (شمال عراق) امروزی برود و مدتی در خانه دائیش که گله‌داری می‌کرد، بماند و او را یاری دهد و با دختر او ازدواج کند و سپس به فلسطین برگردد. طبق توصیه پدر، حضرت یعقوب به شمال بین النّهرین مسافرت کرد و ده سال در آنجا در خانه دائیش ماندگار و بشغل چوپانی مشغول گردید و با دختر بزرگ دائیش به نام (لَیّا) ازدواج کرد. و سپس با دختر کوچک دایی

خود «راحیل» ازدواج نمود و دو خواهر، زن یعقوب شدند (در آن زمان برابر دستورالعمل، خداوند برای ابراهیم دو خواهر در یکزمان بـا یک مرد ازدواج می‌کردند) یعقوب بعد از ۱۲ سال، با زن و بچه و گله‌اش به فلسطین برگشت.

یعقوب دارای ۱۲ پسر و چند دختر بود. در میان ۱۲ برادر، یوسف از همه آنان زیبا روی و نیکو خصال‌تر بود و پدر او را از حدّ بدر، دوست داشت. و بر اثر محبت هر چه بیشتر یعقوب نسبت به یوسف، برادران کینه او را در دل پرورانیده و سرانجام به از میان برداشـتن او تـصمیم قطعی گرفتند. و با اجازه پدر او را همراه خودشان، برای چراندن گله‌ها، به صحرا بردند و در چاه کنعانش انداختند. سپس کاروانی که عازم مصر بود، به سر چـاه رسـید. و کـارگری دلو را در چـاه، بـرای کشـیدن آب انداخت. یوسف پاها را توی دلو نهاد و دست را به طناب آن گـرفت. کارگر باین گمان که دلو سنگین بود، پر از آب شده است، آن را بالا کشید. کاروان سالار کاروان، به قیمت ناچیزی او را از کارگری که از چاه بیرونش آورده بود، خرید و در مصر به قیمت گزافی به عزیز (صدراعظم فرعون) شوهر زلیخای معروف فروخت.

با توجه به قصه یوسف و زلیخا، که شاعران در مورد آن داد سخن داده‌اند، «زلیخا» در خانه پدرش، قبل از ازدواج با عـزیز مـصر، بـارها یوسف زیبا روی و نیک خصال را، در خواب دیده و عاشق دلباخته و شوریده حال، او گردیده بود. و جوان در خواب زلیخا، خود را عـزیز مصر معرفی کرده بود. ازدواج آن دختر زیبا و جوان، با عزیز پیر و تـا حدی زشت روی مصر، به خیال جوانی بود، که در رؤیا او را دیده و عاشقش گردیده بود.

هم اکنون جوانی که در رؤیا دیده و دلباخته‌اش شده بود، بعنوان غلامی خدمتکار، در روبرویش قرار داشت. این بود که می‌گفت: (به بیداری است یا ربّ، یا بخواب است. که جان من ز جانان کامیاب است.)

قبل از وارد شدن به قصّه یوسف و زلیخا، بازگو کردن برخورد یوسف در مصر با یک اعرابی، که به دیار مصر رفته بود، خالی از لطافت نمی‌باشد. و آن عیناً بدون دخل و تصرف از تفسیر زین العابدین راهنما، که او هم از تفسیرهای قدیمی نقل کرده است، بازگو می‌شود.

یوسف گاه گاه از کوشک عزیز بیرون آمدی و روی سوی آسمان کردی و گفتی: ای بار خدای: تو می‌دانی که سخت آرزومندم بدیدار پدر خویش، و می‌دانی که حال من به سبب نادیدن او. تا روزی بر در کوشک ایستاده بود اعرابیی را دید برنجیبی (اسبی) همی‌تاخت و این کلمات را همی‌گفت: «حَمِدْتُ وَهُوَ الْحَمِیدُ بِالْخَیْرِ یُبْدِی و به یُعیدُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یُرِیدُ) پروردگار خود را ستایش می‌کنم که او شایسته ستایش است به خیر آغاز می‌کند و خیر را وعده می‌دهد و آنچه که بخواهد انجام می‌دهد.» یوسف را از آن عجب آمد که توحید حق شنود، بر زبان اعرابی، از آنچه دیر بود (خیلی وقت بود) تا از زلیخا حدیث خدا نشنیده بود. و گویند عزیز مصر مسلمان بود و زلیخا بت پرست. یوسف گفت، فلانی سخنی می‌شنوم از تو که دیرها است در این دیار از کسی نشنوده‌ام. و گفت از کجا می‌آئی؟. گفت: از بلاد کنعان. گفت: از کدام جایی؟. گفت: از مَرْعَیٰ آل یعقوب. یوسف چون حدیث یعقوب شنود بیهوش بیفتاد اعرابی فرود بیامد و آب بر روی یوسف زد و گفت: یا غلام ترا چه افتاد؟. گفت: به یاد من دادی حدیث پدر من و جای من. یا اعرابی از بلاد کنعان کی

رفته‌ای؟. گفت: دیر است (خیلی وقت است) گفت: هیچ آشنایی داری با یعقوب اسرائل الله؟. اعرابی گفت: سبحان الله، کسی بُوَد از بلاد کنعان نبّی اسرائل الله را نشناسد؟. ما خود او را دانیم و او را شناسیم و بحرمت او از خدای باران خواهیم و به شفاعت او از خدای حاجت خواهیم. یوسف گفت: بخدای بر تو که ما را از حال او خبر کنی. گفت یا غلام، این پیر بزرگوار را دیدم به روزگار جوانی پیر گشته و کوژ و نزار گشته، تن بگداخته و چشم از گریستن تاریک شده، و از مردمان جدایی کرده، گاه گاه بدشت بیرون آید و بر سر بالائی کنعان بنشیند و زار زار می‌گرید بر فراق قوّت عین خود، یوسف صدّیق، که از وی جدا کرده‌اند.

یوسف چون این بشنود، دیگر بار از هوش بشد چون با هوش آمد گفت: ای کاشکی «راحیل» مرا نزادی، کاشکی این جای بر من گور گشتی ای کاشکی افعی آن چاه (۱) مرا بخوردی تا من بدین غمان گرفتار نیامدمی. یا اعرابی پیغام از آن من بدان پیر توانی رسانید؟ تا من ترا دعا کنم به کثرت مال و فرزند و سعادت خاتمت. گفت بخ بخ اینست غنیمت، آن پیغام چیست؟ گفت یا اعرابی چون به بلاد کنعان شوی نگاه می‌دار، چون پاسی از شب بگذرد بنزدیک یعقوب شو، که وقت خلوت و مناجات وی بُوَد، بگو که آن قرّه عین تو و راحتِ جان تو، ترا سلام می‌گوید و در درد فراق تو می‌گوید، پس آنکه او را بچاه اوگندند و ببندگی بفروختند، به عزیز مصر و اگر از تو نشان خواهد اینک بر سینه من نشان از تقبیل اوست و اگر از خالِ من نشان خواهد گو آن خال از او شده است از بس که بگریسته بر فراق تو، و خنده و شادی بر خود حرام

---

(۱) گویند: در چاه کنعان یک افعی لانه داشت. آن مدت یوسف در آن چاه بود. افعی مضرتی به او نرساند، که هیچ، بلکه با او انس گرفت.

کرده است و سر بر بالین نمی‌نهد تا به تو نرسد. اعرابی بشنید، بگریست گفت ای غلام این پیغام بدان پیر چون توان رسانید، که دلش پاره پاره گردد. لکن من پذیرفتم رسانیدن این پیغام و بخدای تعالی به هیچ چیز تقرب نکنم مگر بدین پیغام.

پس یکسر برفت و بهیچ جای مقام نکرد تا به کنعان رسید نخست بخانه خویش آمد و رخت فرو نهاد و خود فرو نیامد عیالش گفت چه بوده است فرونشین. گفت امانت بزرگ در گردن منست، نخست آن را بگذارم. آمد تا بخانه یعقوب و وی در بیت الاخزان بود. خانه‌ای بود که یعقوب علیه‌السلام بنا کرده بود در آنجا شدی و روی فرا دیوار کردی و بر یوسف نوحه کردی خالی از اهل بیت. اعرابی بر در آن بنشست تا پاسی از شب بگذشت چنانکه یوسف او را وصیت کرده بود. آنگه آواز داد. یا اسرایل الله، سلام بر تو از قرّت عین تو و راحت جان تو بمصر.

یعقوب علیه‌السلام بشنید از آنکه در مقام مناجات مولا بود دلش در ملکوت جولان می‌کرد یعقوب را آن وقت از خلق آگاهی نبودی. او را دخترکی بود نامش (دَیْنا) خواهر یوسف و بنیامین نذر کرده بود که پدرش نخندد، وی هم نخندد، وی سخن آن اعرابی بشنید. گفت: یا اعرابی نه وقت آن است که با یعقوب سخن گویی کنون وی پیراهن ابراهیم در پوشیده و بر عصای اسحاق تکیه کرده و دل به ملکوت اعلیٰ فرستاده و با مولا مناجات می‌کند. اگر با وی سخن داری با من بگوی چون وقت بود به وی رسانم. اعرابی گفت من پیغام بوی امانت دارم به تو نتوانم گذارد، دَیْنا گفت باش تا من وی را آگاه کنم. بدر خانه شد و آواز داد که سلام و بشارت ترا ای پدر. یعقوب جواب داد که بچه چیز بشارت می‌دهی؟ مرا بدنیا حاجت نیست و اگر بشارت جز بخبر یوسف

می‌دهی پدر تو شادی دنیا بر خود حرام کرده است. دختر گفت: ای پدر رسول برادر من یوسف بر درست. اعرابی خود آواز داد که «یا اسرایل الله البشارة بسلام یوسف».

یعقوب چون نام یوسف شنید نعره بزد و بر جست از حیرت بر وی در افتاد و برخاست افتان و خیزان می‌آمد تا دست اعرابی گرفت و وی را در بر گرفت و گفت: تو یوسف مرا دیدی؟ گفت دیدم به دو چشم خویش. یعقوب آن دو چشم ببوسید آنگه گفت امیدوارم که هرگز آتش دوزخ بدو چشم نرسد. گفت ای اعرابی خبر ده از نشانِ او. اعرابی گفت پسری دیدم بالیده و زیبا به روی به تو مانست. یعقوب گفت (زِدْنی یا اَعرابِی فَدَیْتُکَ) بیشتر بگو ای اعرابی فدایت شوم گفت خال بوده بود بر رخسار راست وی و لکن از بس که بگریسته بود بر فراقِ تو آن خال ناپدید گشته بود. یعقوب گفت نیز گوی. گفت نشان دیدم بر سینه وی از تقبیل تو. گفت «زدنی» گفت شخصی دیدم که در جهان نیکوتر از او نبود. با قد و منظر تمام قبای حریر پوشیده و کلاه بزر برسر. مرا پیغام داد که ای پدر. من بر خویشتن واجب کرده‌ام تا ترا نبینم نخندم و سر بر بالین ننهم و پهلو بر بستر ننهم و چشم از گریستن فرو ندارم. یعقوب علیه‌السلام چون سخن بشنید بیهوش گشت چون با هوش آمد گفت: چه مکافات خواهی؟ اعرابی گفت هر چه مرا مراد بود، یوسف دعای آن بکرد مرا یک مراد مانده دعا کن تا خدای تعالی سکرات مرگ بر من آسان کند. یعقوب گفت: من هم این خواستم که مکافات ندارم ترا به از این یعقوب این دعا بکرد و اعرابی بازگشت.(۱)

در خبر است که یوسف هفت سال تمام در خانه عزیز مصر و نزد

(۱) این قصه حالات عرفانی یعقوب و یوسف را بازگو می‌کند.

زلیخا بود. اما یکدم سر بر نیاورد و به روی او نگاه نکرد. (قال الله تعالی، وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ)[1] وقتی که او به نیروی کامل خود رسید، باو حکمت و دانش دادیم، و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

زلیخا از عشق او می‌گداخت. اثر عشق در ظاهر و باطن وجودش کاملاً نمایان بود. هر روز شوریده حال‌تر می‌شد و در خود فرو می‌رفت. روزی دایه از او پرسید تو چه دردی داری که اینچنین می‌گدازی؟ مگر تو علتی داری، یا به دردی گرفتار شده‌ای؟ او مجبور شد مسئله عشق خود نسبت به غلام کنعانی با دایه در میان بگذارد. و گفت: من در خود می‌نالم و می‌سوزم. او اصلاً توجهی نمی‌کند و در این مدت حتی یکبار سر بلند نکرده و مرا ندیده است. دایه گفت: اگر یکبار ترا بنگرد، امکان ندارد، دل در تو نبندد. دایه برای اینکه یوسف را وادارد که زلیخا را بنگرد، تا دل در عشق او ببندد، تدبیری اندیشید و حیله‌ای به کار برد. به زلیخا گفت: یک اندرونی را بسازد، دیوارها و سقف و کف آن از سنگ مَرمَر روشن باشد، بطوری که همه چیز در آن مانند آینه منعکس گردد. و نقش‌های خود و یوسف را آنچنان، در جاهایی از خانه نصب کنند، که بهر جای آن بنگرند، آن نقشها مشاهده شود. سپس برای کاری محرمانه یوسف را به آنجا دعوت کن و بعد درهای ورود و خروج آن را محکم ببند که دیگر راه فرار و گریزی باقی نمی‌ماند. تا او مجبور شود ترا ببیند و دل در تو بندد. (و رَاوَدَتْهُ الَّتِى هو فى بَيْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَاللهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ)[2] آمد و شد کرد با او، آن کسی (زنی) که او (یوسف) در خانه‌اش بود، برای

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۲
(۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۲

خودش. (یعنی نفس او و نزدیکی او را با خود خواست) و درها را بست و گفت: برای تو آماده شده است، من مال تو هستم و در اختیار تو هستم. یوسف گفت: پناه بر خدا که پروردگار من است و مقام و جایگاه نیکو را بمن داده است و بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌شوند.)

یوسف برایش معلوم گردید که زلیخا قصد او را دارد. و وسوسه‌اش آنچنان نافذ بود، اگر یوسف به خدا ایمانی کامل و محکم و یقینی و استوار نداشت، سقوط می‌کرد.

(وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَءَا بُرْهٰنَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلِصِينَ)[1] زلیخا قصد او را کرد، و یوسف نیز، اگر دلیل روشن پروردگارش را نمی‌دید، قصد او را می‌کرد. و همچنین (کاری) کردیم تا بدی و فحشا را از او برگردانیم بیگمان او از بندگان مخلص و پاکیزه ما است).

زلیخا خواست یوسف را بحرف آورد اما جوابهای او بطور کلّی مأیوس کننده بود. یوسف و زلیخا هر دو بطرف در دویدند. یوسف برای اینکه نجات پیدا کند. زلیخا برای اینکه مانع بیرون رفتن او شود وقتی که یوسف به در رسید و آن را فشارداد و باز شد، زلیخا یقه پیراهن او را از عقب گرفت و کشید و پیراهن پاره شد.

(وَ اْسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ ما جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلاَّ أَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)[2] و آن دو برای رسیدن به در از هم پیشی می‌گرفتند و (زلیخا) پیراهن او را از پشت پاره کرد و هر دو، شوهر (زلیخا) را نزدیک در دیدند زن (زلیخا) گفت: کیفر کسی که به خانواده تو خیانت کند، چیست، جز اینکه زندان شود، یا

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۴ (۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۵

عذاب سخت را ببیند؟.

یوسف بمحض اینکه دستش بدر خورد فوری باز شد. «دری که خلق در بندد، حق بگشاید. و آن دری که حق در بندد کسی باز نتواند گشاد.»

او با رنگ پریده و پیراهن پاره شد و زلیخا با موهای ژولیده، هر دو همزمان از در بیرون که آمدند، عزیز را جلو در دیدند و فوری زلیخا زبان شکایت را علیه غلام کنعانی گشود و عزیز را به انتقام تحریک کرد. یوسف سخنان زلیخا را تکذیب کرد و گفت: او مرا بخود دعوت کرد. من از دستش گریختم. عزیز گفت: بچه دلیل زلیخا را گناهکار و خودت را پاک و بی‌گناه می‌پنداری؟. یوسف به اطراف نگاه کرد و گهواره‌ای را دید که بچه‌ای از ساکنین خانه عزیز در آن بود. خداوند باو الهام کرد که بچه شیرخوار را بعنوان گواه و شاهد ادعای خود معرفی کند. یوسف به بچه اشاره کرد و گفت او شاهد درستی ادعای من است. عزیز در کمال تعجب به بچه که در گهواره بود نگاه کرد. چنین انتظاری نداشت ناگهان بچه به صدا در آمد و گفت: (قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكٰذِبِينَ. وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ).[1] یوسف گفت: او مرا دعوت کرد و از من کام خواست و شاهدی از خانواده زلیخا شهادت داد: اگر پیراهنش از جلو پاره شده است (زن) راست می‌گوید و او از دروغگویان است و اگر پیراهنش از عقب پاره شده است (زلیخا) دروغ می‌گوید و او از راستگویان است) یوسف ۲۶ و ۲۷

عزیز که این بچه را دید به حرف آمد و این شهادت را داد بحدی شگفت زده شده، خود را بکلّی باخته بود. از طرفی ژولیدگی زلیخا که

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۶ ـ ۲۷

حالتی حق به جانبانه بخود گرفته بود، و از طرفی دیگر شهادت شاهدی غیر عادی، او را، بر سر دو راهی‌ای قرار داده بود. دید پیراهن دقیق از طرف پشت، از حد و محاذی گردن یوسف، تا کمر پاره شده است. روی به زلیخا کرد و گفت: گناه از تو است، (فَلَمَّا رَءا قَمیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظیمٌ. یُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذا وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ)[۱] وقتی که پیراهن را نگاه کرد، دید از پشت پاره شده است (روی به زلیخا کرد و) گفت: براستی آن از مکر شما زنان است، بی‌گمان مکر شما بزرگ است. ای یوسف از این (زن) روی گردان و (ای زلیخا) برای گناهانت طلب آمرزش و بخشش کن، بی‌گمان تو از خطا کاران هستی. یوسف آیه‌های ۲۸ و ۲۹.

راز عشق زلیخا فاش گردید و در مصر پیچید و در افواه عام افتاد. زلیخا برای توجیه عشق خود زنان امرا و دولتمردان مصر را دعوت نمود در اثنایی که آنان سرگرم پاک کردن ترنج خود بودند، یوسف را خواست که داخل شود. زنان به دیدن او و فرو رفتن فکرشان در زیبایی او، از خود غافل شدند و دستهای خود را با کارد بریدند و خون آلود کردند.

«گر به بینی و دست از ترنج بشناسی   روا بود که ملامت کنی زلیخا را».

سعدی

پس از دعوت زنان و بیان و تأیید زلیخا، عشق یوسف را در آن مجلس، و بیشتر رسوا شدن خانواده صدر اعظم مصر، با وصف اینکه عزیز بی‌گناهی یوسف و گناهکاری زلیخا را تأیید و تصدیق کرده بود، یوسف را زندانی کردند، تا مردم را بگمان افکنند که یوسف گناهکار . زلیخا بی‌گناه است.

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۸ ـ ۲۹

ساقی و طباخ فرعون بر اثر خیانتی بزندان افتادند و هم اتاق یوسف شدند. مدتی گذشت. (... قَالَ اَحَدُهُمَا إِنّى أَرٰينِى أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الاَخَرُ إِنّى أَرٰئنِى اَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِى خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنهُ نَبِّئْنَا بِـتَأْوِيلِهِ إِنّـا نَـرٰيكَ مِـنَ الْمُحْسِنِينَ)(۱) یکی از آنان گفت در خواب دیدم که (از انگور) مشروب می‌گرفتم و دیگری گفت در خواب دیدم بالای سرم نانی می‌بردم کـه پرندگان از آن می‌خوردند. تـعبیر آن را بـه مـا بگـو بـراستی مـا تـرا از نیکوکاران می‌بینیم). یوسف آیه ۳۶

در جواب گفت: (يٰصَحِبَىِ السِّجْنِ أَمَّا اَحُدُكُمٰا فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِىَ الْأَمْـرُ الَّـذِى فِـيهِ تَسْـتَفْتِيَانِ)(۲) ای همزندانیان من آن یکی از شما شراب برای سرور خود مـی‌برد و بـاو می‌نوشاند، و آن دیگری (بدار) آویخته می‌شود و پرندگان از (گوشت) سر او بخورند این است تعبیر خوابی که پرسیدید).

به آن یکـی کـه یـقین داشت آزاد مـی‌شود دو بـاره سـاقی فـرعون می‌گردد، گفت: وقتی نزد سرورت بر می‌گردی، از ما یـاد کـن و قـصه زندانی شدن من را باو بگو. اما آن مرد پس از آنکه از زندان آزاد گردید و در شادمانی قرار گرفت و مقام گذشته خـود را دو بـاره بـدست آورد، یوسف را فراموش کرد. او هفت سال در زندان بماند. تا ناگهان فرعون شبی خواب وحشتناکی را دید و به اطرافیان خود گفت: (قَالَ الْمَلِكُ إِنِّى أَرىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُـنْبُلاتٍ خُـضْرٍ وَ أُخَـرَ يٰابِسٰتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَاءُ أَفْتُونِى فِى رُءْيٰىَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَـعْبُرُونَ)(۳) و پـادشاه گفت: براستی من هفت گاو فربه را در خواب دیدم که آنها را، هفت گاو

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۳۶
(۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۴۲
(۳) سورهٔ یوسف آیهٔ ۴۳

لاغر، می‌خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر خشک. ای سران و درباریان خواب مرا تعبیر کنید. اگر از تعبیر خواب چیزی می‌دانید.

گفتند: این جزو خوابهای آشفته و پریشان است و ما به تفسیر آن آگاه نیستیم. آن مرد (آزاد شده زندان) یوسف را به یاد آورد و گفت: غلامی کنعانی در زندان، خیلی دانا و بزرگوار است و تعبیر خواب را خوب می‌داند. ملک گفت: بروید و از او بپرسید. نزد یوسف رفتند و خواب فرعون را برایش بازگو کردند و او چنین تعبیر کرد. (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ اِلاّ قَلِيلاً مِمّا تَأْكُلُونَ. ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مٰا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاّ قَلِيلاً مِمّٰا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ)(۱) هفت سال پی در پی زراعت کنید و آنچه که درو می‌کنید در خوشه‌اش بیرون نیاورید، جز کمی از آن برای غذا و خوردن خودتان. سپس (یعنی بعد از آن هفت سال وفور نعمت) هفت سال قحطی و خشک سالی می‌آید و از آن ذخیره ارتزاق خواهید کرد. سپس سال پر باران و وفور نعمت فرا می‌رسد و مردم از محصولات و میوه برخوردار خواهند شد.

وقتی که این تعبیر را برای فرعون بازگو نمودند وحشت زده شد: (قال الْمَلِكُ آئْتُونِي بِهِ فَلَمّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ آرْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ ٱلَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ)(۲) ملک گفت: او را نزد من بیاورید چون قاصد نزد یوسف آمد و پیام ملک را باو رساند گفت: نزد مولایت بازگرد و از او بپرس که چه بود و بچه علّت، که آن زنان دستهای خود را بریدند بیگمان پروردگار من به مکر آنان دانا است. یوسف ۵۰

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۴۷ ـ ۴۸ ـ ۴۹ (۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۵۰

ملک از چهل زنی که در آن مجلس یوسف را دیده بودند، سی نفر را احضارکرد و از ایشان پرسید و: (قَالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ رٰوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حٰشَ لِلّٰهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِیزُ اَلْئٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رٰوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِینَ)[1] ملک گفت در چه حالی بودید هنگامی که از یوسف کام خواستید؟ گفتند: حاش لله ما در مورد بدی او هیچی نمی‌دانیم. زن عزیز گفت: اکنون که حَقّ آشکار شد، من از نفس او کام جستم و او را بخودم دعوت کردم و براستی او از راستگویان است. یوسف ۵۱

وقتی که خبر این جریانات را برای یوسف آوردند: گفت: (ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللهَ لا یَهْدِی کَیْدَ الْخَآئِنِینَ)[2] این بخاطر آن بود که عزیز مصر بداند که من هرگز در نهان و آشکار باو خیانتی نکرده‌ام و خداوند خائنان را هدایت نمی‌کند. یوسف ۵۲.

ملک گفت: او را نزد من بیاورید که بعنوان وزیر خود انتخاب کنم. یوسف را به اعزاز و اکرام فراوان از زندان بیرون آوردند و به مقام صدارت عظمی مصر منصوب گردید. و به عزیز استراحت دادند که دیگر در خانه خود بنشیند و دوران بازنشستگی را بگذراند. بله شهوت پادشاهان را به بردگی، و بردباری بردگان را به پادشاهی می‌رساند. مترجم.

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۵۱ (۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۵۲

قصه سخای ابراهیم

۱ـ ابراهیم علیه‌السلام پس از مدتی ماندگاری در مصر و راهنمایی مردم آن سرزمین به یکتاپرستی، مجدداً به فلسطین بازگشت و در سرزمینی خالی از سکنه و تا حدودی خشک و بی‌آب سکنی گزید گله‌هایش را در آن محلّ به چوپان سپرد و خود فوری به کندن چاه آبی مشغول شد، و چاه خیلی زود رسید به آب و آب چاه بحدّی وافر و زیاد بود، نه تنها برای ابراهیم و گله‌اش، بلکه اگر استفاده کنندگان سه چهار برابر هم می‌شدند، آب برای همه کافی بود. روزی ذخیره‌شان تمام شد و سارا خاتون باو گفت: سری به اطراف بزند و مقداری گندم یا آرد تهیه کند. حضرت خلیل جوالی را برداشت و از تپه‌ای که بالا رفت خسته شد و به خواب رفت وقتی که بیدار شد، دید شب فرا رسیده است و دستش بجایی نمی‌رسد. ناچار برگشت. و در نزدیکی چادر خود مقداری شن و ماسه را در جوال ریخت. تا ساراخاتون ایراد وارد نکند که دست تهی برگشته است و از پیش خود فکر کرده بود که اکنون شب است و او به پختن نان دست نمی‌زند. صبح زود دنبال تهیه آرد خواهد رفت. به خانه که رسید جوال را در بین چادرها بزمین کوبید و برای راز و نیاز با خدای خود به چادر خود رفت. ساراخاتون به هاجر گفت: سری به این جوال بزن. اگر چیزی در آن است بخوریم. هاجر رفت و جوال را باز کرد و گفت: بلی. آرد است ولی با گندم آمیخته است. اول باید آن را بیخت و

جدا کرد. ابزار بیختن آن زمان چه بود آوردند و آرد را از گندم جدا کردند و خمیر را تهیه و نان را فوری پختند. ابراهیم در حال شگفتی ناظر اعمال زن و کنیز است و مرتب خداوند بزرگ را شکر نعمت می‌کند.

ابراهیم علیه‌السلام گندمی که از آن آرد (نعمت و هدیه الهی) جدا کرده بودند، در زمین پاشید و بعد از یکی دو سال ابراهیم علیه‌السلام خرمن‌های چند صد خرواری را برداشت می‌کرد. وفور نعمت و ثروت او، و آب چاه سبب شد که مردمان اطراف، در دورش جمع گردند. او در سال چندین مهمانی چند صد نفر را تدارک می‌دید. سر سفره ابراهیم همیشه پر از گدا و گرسنه بود.

خداوند به فرشتگان مقرب درگاه خود، (جبرئیل، میکائیل و اسرافیل فرمان داد که به زمین فرود آیند اول نزد ابراهیم روند و مژده تولد پسری را به زن او (سارای ۹۰ ساله) دهند. سپس سر زمین مؤتفکات (قوم لوط، برادر، یا برادرزاده) ابراهیم علیه‌السلام را ویران و نابود کنند. سه فرشته مقرب در شکل سه انسان نوجوان خوش قیافه و شکیل و نیک سیرت و زیبا روی و بزرگ منش، به زمین فرود آمدند و مهمان ابراهیم خلیل شدند. ابراهیم به سارا خاتون دستور داد چون این مهمانان ناشناخته و معلوم است که از راه دور آمده‌اند، گوساله‌ای چاق و چله که داریم، بگو سر ببرند و برای آنان کباب کن. گوساله را پخته و آماده کردند و در جلو مهمانان گذاشتند. سارا خاتون از روزنه چادر، یا اتاق مهمانخانه نگریست و متوجه شد، که مهمانان غذا نمی‌خورند. بهر وسیله ابراهیم را آگاه کرد ابراهیم نگاه کرد و دید که مهمانها غذا نمی‌خورند. پرسید چرا غذا را نمی‌خورید. گفتند تا بهای غذا معلوم نشود ما آن را نمی‌خوریم. گفت: قیمت آن دو کلمه است. در وقت

شروع بسم الله و در پایان غذا، الحمدلله، آنان گفتند: الحق تو خلیل‌الله هستی. و ما اهل غذا نیستیم ابراهیم آنان را دو باره نگریست از ابهت آنان رنگش پرید و چهره‌اش زرد شد حضرت سارا شگفت زده شد و گفت: ابراهیم سابقه نداشته است از چیزی یا کسی بترسد، چه بود که این چنین خود را باخت شاید رمزی است که من نمی‌دانم. مهمانان خود را شناساندند. (تفسیر اوقاف (راهنما) ج ۲، مقدمه سورهٔ حجر ص ۳۶۱)

۲ـ (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)[۱] به او (ابراهیم) گفت پروردگارش، تسلیم شو. گفت: تسلیم شدم به پروردگار عالمیان.)

از طرف خداوند بزرگ فرمان آمده که ای ابراهیم. کسی ما را بخواهد، باید خود را بطور تمام و کمال به ما تسلیم نماید. تا ذره‌ای از هوسهای بشری و معارضات نفسانی در تو مانده باشد، از رنج کوشش به آسایش کشش نمی‌رسی. «ما را خواهی مراد ما باید خواست.»

حضرت ابراهیم علیه‌السلام گفت: خداوندا. ابراهیم نه تدبیرش مانده است. نه اختیار. اینک آمدم با قدم نیاز، به حال شکسته. هرچه فرمان دهی تسلیمم. خود را افکندم و کار خود را به تو سپردم و به تمام وجودم به تو بازگشتم.

فرمان آمد ای ابراهیم. ادعایی خیلی شگفت‌آور است. هر ادعایی باید معنایی و هر حقی باید حقیقتی داشته باشد. هم اکنون خودت را برای امتحان آماده کن. او را به سه چیز امتحان کردند: به غیر خودش. و به جزء خودش و به کلّ خودش. (در اینجا مورد نظر ما غیر خودش است).

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۱

امتحان به غیر او: امتحان او به مال و ثروتش بود. ابراهیم مردی گله‌دار و دارای هفتصد گله هزار رأسی بود. و هر گله دارای چوپان و حیوان دوش و تشکیلات خاص خود بود. باو دستور داده شد، که از همه آنها دل بر کند و در راه خدا هزینه نماید. حضرت خلیل نافرمانی نکرد و در کمال اشتیاق، آنچه که داشت به مردم بخشید و برای خود هیچ چیزی باقی نگذاشت. و دو باره از صفر شروع کرد.

در روایت آمده است: که فرشتگان مقرب درگاه حق گفتند بار خدایا. وقتی که تو در عالم ملکوت ندا در داده‌ای: (وَ اتَّخَذَ اللهُ إبْراهِیمَ خلیلاً)[۱] خداوند ابراهیم را بعنوان دوست انتخاب نمود. از این تخصیص، جان ما غرق و زهرهٔ ما آب گردید. ابراهیم چگونه و از کجا، مستحق و سزاوار این کرامت گردید.

ندا آمد ای جبرئیل از سدره پرواز کن و برو در پشت آن قله کوه، که ابراهیم بر بالای آن ایستاده و گله‌هایش را نظاره می‌کند، فرود آی و او را آزمایش کن. جبرئیل بر صورت انسان، به فرمان خداوند بزرگ فرود آمد و در پشت قله‌ای که ابراهیم بالای آن ایستاده بود و گله‌ها را می‌نگریست، ایستاد و با آن صدای خوش جبرئیلانه‌اش، گفت: (یا قدّوس)، خلیل علیه‌السلام از [illegible] سماع آن کلمه، بی‌هوش شد و بر زمین افتاد. به حال خود که باز[illegible]، گفت[illegible]ی بنده خدا یکبار دیگر این کلمه را بر زبان بیاور. جبرئیل گفت: در قبال گفتن آن چه می‌دهی؟. گفت یک گله را با تمام تشکیلاتش به تو می‌دهم [illegible]ک بار دیگر بگو. جبرئیل یک بار دیگر با آن صدای لذّت بخشش گفت: (یا قد[illegible]س) خلیل الرّحمان در خاک افتاد. مانند مرغ نیم بسمل می‌غلطید و با صدایی بی‌رمق می‌گفت:

---

(۱) سوره نساء آیهٔ ۱۲۵

یک بار دیگر بازگویی و یک گله دیگر را ببر. همچنان می‌خواست: بار دیگر بگوید و یک گله دیگر را ببرد، تا گله‌ها را تمام یکی بعد از دیگری در قبال گفتن یکبار «یا قدّوس» به آن مرد داد. وقتی که گله‌ها را همگی باخت و به عالم فقر و افلاس رسید، این بار فقر و عشق به هم پیوستند. چیزی نداشت بدهد و یک بار دیگر آن کلمه را، که او را از دنیای تنگ ظاهر، بطور کلّی به دنیای باز عشق و معرفت برده بود و حقیقتها و شناختهای عالم دیگر را رو در روی او قرار داده بود، بشنود. گفت: ای بنده خدا. یکبار دیگر بگوی، جانم را می‌دهم، جانم را ببر «مال و زر و چیز را، رایگان باید باخت. چون کار به جان رسید جان باید باخت». جبرئیل خیلی خوشوقت شد و گفت: براستی خداوند بحق ترا بعنوان دوست، انتخاب کرده است. اگر قصوری هست، از دید ما است. عشق تو در حال کمال است.

جبرئیل پرهای طاووسی خود را گشود و بحال طبیعی خود برگشت و خود را باو نشان داد و شناساند و گفت: ای خلیل. این گوسفندان مرا چکار. آنها مال خودت و به خودت بر می‌گردانم. خلیل گفت: اگر ترا بکار نیاید پس گرفتن آنها شرط سخاوت و جوانمردی نمی‌باشد. من هم آنها را که بخشیده‌ام دیگر نمی‌خواهم. جبرئیل گفت: پس آن بهتر که آنها را در بیابان رها کنیم تا آزاد گردند و دو باره بصورت وحشی در آیند و مردم تا قام قیام از نسل آنها شکار کنند و بخورند و مهمان خلیل الله باشند و روزی خوارِ خوان نعمت ملک جلیل. (تفسیر کشف الاسرار و عدّة‌الابرار میبدی. بکوشش رضا نزابی نژاد) مترجم.

حضرت عزیر پیامبر(ع)

عزیر، یا (عزیز) یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل بود. روزی به باغ خود رفت و یک سبد انگور را چید. سپس بر الاغش سوار شد و به سوی روستای خود حرکت کرد. گویا در مسیر خود، شهری یا روستایی، تا حدودی شلوغ در دید رس ایشان بوده است. شلوغی شهر و آمد و رفت مردم را، که از نظر می‌گذراند، روز حشر و زنده کردن و جمع‌آوری مردم را بخاطر می‌آورد و در این گیر و دار خیالات و تفکرات، در مورد زنده کردن مردگان، شبهات شک و تردید، بطور ناخودآگاه از خاطرش خطور می‌کند. چون در دریای متلاطم خیالات و تفکرات خود فرو رفته، به طور کلّی مستغرق و از خود بریده شده بود، متوجه نشد که از مسیر اصلی خود منحرف شده و به مسیر دیگر حرکت خود را ادامه داده است. وقتی که بیدار می‌شود و از این رؤیاهای خیالی، بدر می‌آید، می‌بیند که در کنار شهر اورشلیم (بیت المقدس) که بوسیله بختنصر حاکم بابل ویران گردیده بود، الاغش در جلو دیواری نیمه ویران ایستاده است. از سواری خر پیاده می‌شود و افسار آن را بدیواری که بیشتر آن خراب شده است، می‌بندد و خود بر دیوار نیمه خرابه‌ای تکیه می‌دهد که مقداری استراحت کند. اما از فرط خستگی و ناراحتی اینکه راه را عوضی آمده است به خواب می‌رود. خوابی طولانی و عمیق.

وقتی که بیدار می‌شود، احساس می‌کند که بدنش بطور کلّی سست و ناتوان شده است و خیلی مشکل می‌تواند دست و پا را حرکت دهد. به

اطراف خود نگاه می‌کند، اوضاع و احوال را متغیّر می‌بیند مثل اینکه دنیا و یا فصل عوض شده است. و در این گیر و دار درونی در مدت خواب خود هم سر درگم و نمی‌داند چه مدت خوابیده است.

خداوند بزرگ به او الهام می‌کند، یا به قول بعضی، ملائکه مأمور از او می‌پرسد، که چقدر و چه مدت است خوابیده‌ای؟.

می‌گوید: روزی، یا بعضی از روز خوابیده‌ام. باو گفته می‌شود. که صد سال است خوابیده‌ای. نمی‌دانست چقدر زمان گذشته است. کودکان زمان او پیر شده‌اند. همسالان او همگی مرده‌اند. جاهای آباد ویران، و جاهای ویران آباد شده است. اطراف خود را نگریست سبد انگور و آبی که همراه داشت، بحال خود مانده و تازۀ تازه بودند. اما خرش را ندید. نگاهی جستجوگرانه‌تر را به اطراف انداخت. استخوانهای خر را مشاهده کرد که در کنار ویرانه پراکنده شده است.

در جلو چشمهای او خداوند بزرگ، تمام اعضای خر را به هم پیوند داد و گوشت را بر استخوانها بوجود آورد و خون را در شریان و جان را در کالبد آن دماند. و عزیر این مراحل زنده شدن الاغ را با چشمان ظاهر خود مشاهده می‌کرد. عزیر پس از آنکه به حال عادی خود بازگردانده شد و قدرت خداوندی را دید، سوار خرش شد و به سوی خانه خود روان گشت.

در طول راه هر چه می‌دید تغییر کرده بود و صورتهای گذشته گاه و بیگاه در آینه خیالش مجسم می‌شدند به در خانه خود رسید. زن پیر و فرسوده‌ای که پوست صورتش چین و چروک عمیقی پیدا کرده و نور بینایی خود را از دست داده بود ولی گوشهایش می‌شنیدند، در کنار در، داخل حیاط نشسته بود. عزیر از او پرسید، این خانه عزیر است: زن

بمحض شنیدن نام عزیر، به گریه افتاد و گفت: بله کاری داری. منتظر جواب نماند و دوباره در حال گریستن گفت: خداوندا نام عزیر از سر زبانها فراموش شده است این که باشد که از عزیر می‌پرسد و نام او را بر زبان می‌آورد. عزیر به زن گفت: تو که هستی و نامت چیست؟. زن گفت: من کنیز عزیر و نامم «فلان» است. عزیر به یاد آورد که وقتی از خانه بیرون رفت این کنیز در دوران شباب نوجوانی بود اکنون باین صورت در آمده است. عزیر گفت: من عزیر هستم. زن یکه‌ای خورد به خود تکانی داد و از جای خود برخاست و گفت: که باور کند. عزیر نشانیهایی را از زمان قبل از مسافرت خود بازگو نمود. زن دید هر چه که می‌گوید درست، می‌گوید. اما باور کردنش مشکل بود. زن گفت: آنچه که می‌گویی درست. ولی عزیر خصوصیاتی داشت. یکی آن بود، که دعایش فوری مستجاب می‌شد. اگر تو او هستی دعا کن چشمهای من دوباره بینا شوند و از درد بیماری‌ای که رنجم می‌دهد، شفا یابم. عزیر دعا کرد و فوری دعایش قبول شد و چشمهای زن بینا شدند زن فوری برخاست و میان مردم رفت و فریاد برآورد، که عزیر نمرده و بازگشته و هم اکنون در حیاط خانه ایستاده است. مردم، زن و مرد، پیر و جوان و خرد و کلان بخانه عزیر روی آوردند. عزیر را مردی جوان و پر قدرت دیدند و او را باور نکردند. یکی از پسرانش گفت: عزیر بر روی کتفش خالی بود. کتفش را لخت کردند، درست خالی روی آن بود. یکی دیگر از پسرانش که پیر مردی فرسوده بود، گفت: خبر به ما رسیده و از دیگران شنیده‌ایم، که وقتی تورات در حمله بختنصر به بیت‌المقدس سوزانده شد، بجز چند نفری، که یکی از آنان عزیر بوده است، کسی تورات را حفظ نداشته است. این اگر تورات را حفظ داشته باشد، با

توجه به سایر نشانیهایی که دارد و چیزهایی که می‌گوید: عزیر است. در غیر این صورت نمی‌توانیم بپذیریم.

وقتی که تورات را از وی می‌پرسند. تمام آیه‌های هر پنج کتاب (اسفار خمسه) را حفظ دارد و باز می‌گوید بدون اینکه یک کلمه را غلط بگوید.

قرآن کریم مرگ و حیات عزیر پیامبر عليه السلام را اینچنین بیان می‌کند: (أَوَ كَالَّذِی مَرَّ عَلَى قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلَى عُرُوشِها قالَ أَنَّى یُحْیِی هٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلىٰ طَعَامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلىٰ حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ اَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر)[۱] یا مانند آن کسی که (عزیر) بر روستایی، (یا شهری) گذر کرد، در حالی که آن بر پایه‌های دیوارش فرو ریخته و ویران شده بود، گفت: خداوندا (مردمان) این (شهر) را، پس از مردنشان چگونه زنده می‌کنید؟. خداوند صد سال او را به خواب برد(میراند) سپس زنده‌اش گردانید، گفت: چند سال ماندگار (خوابیده، یا مرده) ماندی: گفت، روزی یا بعضی از روز. گفت: بلکه صد سال است که خوابیده‌ای، غذا و آبت را بنگر که سالم مانده است. و به خرت نگاه کن. برای اینکه ترا نشانه و آثاری (برای زنده گردانیدن مردم بعد از مرگ) برای مردم قرار دهیم. به استخوانها (استخوانهای خر). بنگر که چگونه آنها را بهم پیوند می‌دهیم. سپس روی آنها را به گوشت می‌پوشانیم. وقتی آن (زنده گردانیدن خر) روشن گردید، گفت: می‌دانم (ایمان دارم) خداوند به همه چیز توانایی دارد).

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۹

محبّت زن

پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس و امیال و آرزوهای عادی سخن نمی‌گوید. آنچه که می‌گوید وحی است، (و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ اِنْ هو اِلاّ وَحْیٌ یُوْحَیٰ)(۱) آنچه که و هر چه که بر زبان او جاری شده است از احکام گرفته، تا یک شوخی و مزاح، چه در محفل یاران و چه در میان خانواده، وحی و فرمان خداوند بزرگ است.

در این حدیث که حضرت رسول اکرم ﷺ عنوان می‌کنند، که در دنیا زن نزد او عزیز است، فرمان خداوند بزرگوار است که بر زبان او به جامعه مسلمین ابلاغ شده است.

کم نیستند که این سخن را، فقط در چهارچوبه ارضای غرایز، یا شهوت‌رانی، (نعوذ بالله) منحصر می‌کنند. اما آنچه که مسلم است با در نظر گرفتن، ارضای غرایز جنسی که یکی از جنبه‌های آن است، مسایل اجتماعی و شخصی فراوانی ازین سخن استنباط می شود و همچنین در اصلاح رفتارهای اجتماعی و خانوادگی و دستورالعمل زندگی صراحت دارد.

زمانی که حضرت رسول اکرم ﷺ به فرمان خداوند بزرگ با جهل و نادانی و قوانین غلط اجتماعی زمان خود، جهاد و مبارزه را شروع کرد، ارزش اجتماعی زن، در جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کرد، حتی در سرزمینهای متمدن و مترقی مانند ایران و روم، جز در موارد استثنایی،

---

(۱) سورهٔ نجم آیهٔ ۳ ـ ۴

خیلی کمتر و ناچیزتر از یک برده بود. اگر چه زن و دختر، خود مالکین بردگان بودند و بر آنان فرمان می‌راندند. خود مالک برده بودند ولی نقش آنان در جامعه بیشتر از برده نبود.

با وجود آن ذلت و خواری که زنان در جامعه آن روزی داشتند، بار سنگین خانواده بر دوش آنان بود، و در تشکیلات و سامان گرفتن خانواده، نقش اساسی به عهده آنان بود، آنچنانکه امروز هم هست. با وصف اینکه زن ارزش اجتماعی و خانوادگی چندانی نداشت، بمحض اینکه خانه و خانواده را ترک می‌کرد، بدتر از امروز، سامان و تشکیلات خانواده به هم می‌خورد و متلاشی می‌گردید.

طبیعتاً اگر مرد از لحاظ زندگی از هیچی کم و کسری نداشته باشد، در وجودش یک احساس خودنمایی می‌کند، و همه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار داده است و آن احساس تنهایی است، که مرد با آن دست به گریبان می‌باشد و بیشتر از همه کمبودها رنج و آزارش می‌دهد و به سوی بی‌سرو سامانی و بی‌بند و باریش می‌برد. مرد وقتی که مبتلا به دردی می‌شود. دچار مشکلاتی می‌گردد، از چیزی گلگی و شکایتی داشته باشد، اولین کسی که سفره دلش را نزد او باز می‌کند زنش است زن عامل آرامش مرد است. اگر مدبّر هم نباشد، در سامان گرفتن خانواده نقش مهمّی را ایفا می‌کند، اگر چه اداره آن به عهده مرد است.

پس با توجه به این اوصاف، پیامبری که پینه دست کارگری را به خاطر نقش اقتصادیش می‌بوسد، اگر می‌گوید زن در دنیا نزد من عزیز است، تو تصور می‌کنی که به منظور ارضای غرایز و شهوت‌رانی است؟

استاد جلال الدین سیوطی رحمه‌الله در شرح این حدیث، اینچنین عنوان می‌کند:

در این حدیث، به وفاداری حضرت رسول اکرم ﷺ به دو اصل دین: تعظیم و بزرگداشتن فرمان خداوند، و محبّت به خلق و آفریدگان او، اشاره شده است. آنها کمال قدرت نظری و عملی آن حضرت بود. کمال قدرت نظری شناخت خداوند، و تعظیم و بزرگ داشتن فرمان او، دلیل آن شناخت است. زیرا معرفت الله، بدون بزرگداشتن فرمان او، تحقق نمی یابد.

در مورد نماز، که فرموده‌اند: نماز روشنی چشم من است؛ بدین سبب است که نماز، راز و نیاز با خداوند بزرگ است. حضرتش فرموده‌اند: وقتی نمازگذار، با پروردگارش راز و نیاز می‌کند، همچنانکه از تکالیف و ارکانش بر می‌آید، نتیجه تعظیم و بزرگداشتن او است.

کمال قدرت عملی در مهربانی و حسن بر خورد با مردم است. مهربانی و شفقت هرکس، نسبت به نفس خود اولی‌تر و شایسته‌تر است تا دیگران، زیرا حضرت رسول اکرم ﷺ می‌گویند: اول از خود شروع کن سپس به کسی که میل داری.

بوی خوش از اختصاصات نفس است.

مباشرت و معاشرت با زنان لذیذترین چیزها نسبت به بدن است، با وصفی که حفظ سلامت و بقاء نسل مستمرّ را برای نظام هستی، در ضمن هم دارد. ضمناً برخورد با زنان، مشکل‌تر از برخورد با مردان است. زیرا آنان از لحاظ عقل ناقص، و از لحاظ اخلاق در تنگنا قرار دارند. آنچنانکه رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: (ای زنان) «ندیده‌ام از ناقص عقلها و دینها، کسی از شما برنده‌ترِ، خرد مردان عاقل و مصمم باشد.» خلاصه یعنی زن رباینده خرد مرد است.

حضرتش، درود و سلام خدا بر او، و آل او باد، بر خوردش با زنان به

حدّی خوب و نیکو بود، از طرف خداوند، در قران کریم مورد عتاب قرارگرفت: ﴿تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِکَ﴾(۱) تو رضایت زنانت را می‌خواهی. این حسن برخورد طبیعی و خلقی بود. نه تکلّفی. وقتی که حسن برخورد آن حضرت، با زنان آنچنان بوده باشد، تصورات و گمان تو در مورد حسن برخورد او، با مردان، که از عقل و دین و اخلاق کامل‌تری برخوردار می‌باشند، چگونه بوده باشد. اینکه فرمودند: «نور و آرامش چشم من در نماز خواندن است» اشاره به آن است که کمال قوه نظری نزد او مهمّتر و در واقع و نفس الامری، شریف‌تر بوده است.

در حدیث که سه مورد است آوردن «نماز» بعد از دو مورد دیگر، (محبت زن و بوی خوش) بعلت تعلیم تدریجی از ادنا (محبت زن و بوی خوش) به اعلا (نماز) است. نه کم اهمیّتی آن نسبت به دو مورد دیگر.

آوردن (بوی خوش) قبل از محبّت زن بدان علّت است که، حظ نفس در شرف، بر حظ بدن مقدم است. حکیم ترمذی در کتاب «نوادرالاصول» می‌گوید: پیامبران، به فضل نبوتشان بر ازدواج خود می‌افزایند. زیرا وقتی که سینه و قلب، از نور سرشار گردید، در عروق فوران می‌کند. نفس و عروق احساس لذّت می‌کنند و شهوت و قدرت منقلب می‌شوند.

از سعید بن مسیّب روایت شده است: پیامبران از لحاظ مجامعت جنسی بر سایر مردم برتری دارند.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قدرت چهل نفر «نکاح» به من داده شده است. و به انسان مؤمن قدرت ده نفر، آن به سبب نبوّت و این

(۱) سورهٔ تحریم آیهٔ ۲

به سبب ایمان. و به انسان کافر فقط قدرت طبیعی خود».

اما بوی خوش، دل را تـزکیه مـی‌کند. چـون اصـل بـوی خـوش از بهشت، و از آنجا خارج شده است.

احمد و ترمذی، از حدیث ابو ایوب انصاری، روایت کرده‌اند: کـه پیامبر ﷺ فرموده‌اند: چهار چیز سنّت پیامبران است. عطر، حیا، نکاح و سواک(مسواک کردن).

شیخ تقی الدین سبکی گفته است. رمز اباحه، بیشتر از چهار نکاح برای رسول خدا ﷺ این است. که خداوند بزرگ، ظاهر و باطن شریعت را، آنچه او (رسول الله ﷺ) از آن شرم می‌کرد و آنچه از آن شرم نمی‌کرد، اراده کرده است. زیرا حضرت رسول اکرم ﷺ از لحاظ شرم و حیا برتر از انسانها بوده است. لذا خداوند برای او زنان زیادتری را در نظر گرفت. که از او آنچه که می‌شنوند، یا می‌بینند، اعم از گفتارها و کردارهایی که در حضور مردها، از بیان آنها، شرم می‌کرد، نقل و روایت کنند، تا فـرمان شریعت کامل گردد. یعنی بر تعداد زنان او افزود تـا راویـان ایـن نـوع مسایل شرعی زیاد باشند.

و از (امّهات المؤمنین) مسایل غسل (برای زنـان نـوع آن بـیشتر و پیچیده‌تر است)، حیض، عده شرعی و مسائل دیگری که یادگیری آنها مستقیم از حضرتش، برای زنان دشوار بود، تعلیم داده و دانسته شدند. و همچنین گفته است: محبّت پیامبر ﷺ به زن (نعوذ بالله)، برای علاقه او به نکاح نبود و زن را، فقط برای لذّات شهوانی دوست نمی‌داشت. بلکه، بخاطر آن بود، آنچه که او از گفتنش شرم می‌کرد، آنان روایت و بدیگر زنان بیاموزند. آنان را دوست داشت چون در این گونه مسایل به نقل و تعلیم شریعت کمک می‌کردند.

و همچنین از او چیزی دیگری را، مانند، آنچه که در حالت خواب، یا خلوت (و مسایل مربوط به زناشویی شرعی) از او می دیدند، یا مسایل مربوط به نشانه‌های روشن و آشکار نبوّتش و جدّ و جهدش در عبادت و شب زنده‌داری، یا هر کاری، که خردمند تشخیص دهد، که آن‌ها جز برای پیامبران امکان ندارد، و خیلی مسایل دیگر. (سنن نسائی جلد ۷ صفحات ۶۱ الی ۶۵)

(لازم به توضیح است مسائلی که به آنها در این صفحات اشاره شد، نقل و روایت آنها، از حوصله و طاقت یک تا چهار زن خارج بود. زنان حضرت رسول اکرمﷺ، چه در حال حیات آن حضرتﷺ و چه بعد از آن، مجلس درس زنانه داشتند و مسائل شرعی راکه از حضرت رسول اکرمﷺ آموخته بودند، به زنان مسلمان می‌آموختند. در زمان حیات آن حضرتﷺ هم زنان از مردانشان، و هم مردان از زنانشان تعلیمات شرعی را می‌آموختند. زنان از مردانشان چیزهایی می‌آموختند که مردها از حضرت رسول دیده و شنیده بودند بطور مستقیم. و مردان از زنانشان مواردی را می‌آموختند که زنها از زنان حضرت رسول اکرمﷺ یاد گرفته بودند. مدت ۲۳ سال زمان رسالت، تمام مردان و زنان مسلمان هر یک به فراخور استعداد و توان خود، بطور مستقیم و غیر مستقیم، هم معلّم و هم متعلّم بودند تا: (الیوم اکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ)(۱) امروز دین شما را برای شما کامل کردم.) مترجم.

---

(۱) سورهٔ مائده آیهٔ ۳

حدیث حفظ و امانت

ابن اثیر. این حدیث را اینچنین روایت و تفسیر کرده است:
ستارگان حافظ آسمان هستند وقتی که ستارگان بروند، بر آسمان، خواهد آمد، آنچه که، بآن وعده داد شده است.
من حافظ اصحابم هستم. وقتی که من بروم، بر آنان خواهد آمد، آنچه که به ایشان وعده داده شده است. اصحاب من حافظ امّت من هستند وقتی که آنان بروند، بر امّت من خواهد آمد آنچه که به آنان وعده داده شده است.
وعده‌ای که به آنان داده شده است: این است: (إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ.)[1] (إِذَا السَّماَءُ انْفَطَرَتْ)[2] وقتی که آسمان شکافته شود. وقتی که آسمان متلاشی گردد.) وعده آسمان، شکافتن آن و متلاشی گردیدن آن است و مقدمه آمدن روز آخرت است. (نظم منظومه شمسی به فرمان باریتعالی بهم می‌خورد. و آن نظم که به هم خورد گردش آن منظومه نامنظم می‌گردد. و آن کرات بهم می‌خورند از بر خورد، دو، یا چند کره، به همدیگر، عقل نمی‌پذیرد که آنها متلاشی نشود. و دیگر آسمانی وجود ندارد.م)
رفتن ستارگان، بی‌نور شدن و تاریک شدن آنها است: (إذا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ)[3] وقتی که ستارگان بی‌نور گردند.)

---

(۱) سورهٔ انشقاق آیهٔ ۱ (۲) سورهٔ انفطار آیهٔ ۱
(۳) سورهٔ تکویر آیهٔ ۲

وعدهٔ اصحاب و امّت، فتنه و اختلافی بود که در بین آنـان بـوقوع پیوست. در جمله، اشاره به آمدن شرّ و وقت رفتن اهل خیر شده است. تا حضرت رسول اکرم ﷺ در بین آنان بود، موارد اختلاف را برای آنان بیان می‌کرد. اما وقتی که وفات یافت. رأیها و نظرها مـتحول گـردید و آرزوها و عقیده‌ها اختلاف پیدا کردند. صحابه کرام رضی الله عنهم، امور را، چه گفتنی و چه انجام دادنی و چه اشارات و حالات (قولی و فعلی و ادلّه حالی) را به رسول اکرم ﷺ ارجاع می‌کردند. امّا وقتی که وجود مبارک او نماند، روشنایی ضعیف و تاریکی قوّت گرفت. درست مـانند آسـمان وقتی ستارگان کم نور و افول کنند. (النهایه فی غریب الحدیث و الاثر» ج ۱. ص ۷۱ و ۷۰ مترجم.

عبدالله بن مبارک

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مبارک بن واضح مروزی، آزاده بنی حنظله، عالم زاهد، فقه را از سفیان و مالک بن انس رضی الله عنه آموخت، «موطا» از او روایت شده است. بیشتر از مردم بریده می‌شد. بشدت خلوت و تنهایی و زهد و ورع را دوست داشت و پدرش دارای همین صفات بود.

بازگو می‌کنند که پدرش در باغ مولایش (مالکش) کار می‌کرد و مدّت زمانی طولانی، پرستار و باغبان آن باغ بود. روزی مالک برای بازدید به باغ می‌آید و از او می‌خواهد اناری شیرین را برایش بیاورد. او می‌رود و چند انار را می‌آورد آنها را می‌شکند، می‌بیند که همگی ترش هستند. می‌گویند اینها ترش بودند، برو چند انار شیرین بیاور، برای بار دوم انارهایی که آورده بود ترش بودند. مالک با عصبانیت گفت: من انار شیرین را خواستم تو باز هم ترش آوردی.

برای بار سوم رفت و بدقّت از درختان دیگر چند عدد انار را آورد. وقتی که مالک آنها را شکست، دید، ترش هستند، مالک با عصبانیت بیشتر غرید و گفت: مرد حسابی تو چندین سال است باغبان این باغ هستی، هنوز انار ترش و شیرین را نمی‌شناسی؟. در جواب گفت: خیر قربان، مالک متعجبانه گفت: این چگونه ممکن است؟ گفت قربان چگونه ممکن نمی‌باشد. من که چندین سال است مراقب این باغ

هستم، چیزی را از آن نخورده‌ام، تا بدانم ترش یا شیرین است. مالک شگفت زده و خود باخته، از جایش برخاست و گفت: چرا و چگونه از میوه این باغ نخورده‌ای؟ در جواب گفت: تو به من گفته‌ای که: مراقب این باغ باش. نگفتی: اجازه داری از آن هم بخوری. و من نمی‌توانستم بدون اجازه صاحب باغ از آن بخورم. مالک موضوع را بدقت بررسی می‌کند. می‌بیند که این راست می‌گوید: تاکنون میوه این باغ را نچشیده است. او را شخص بزرگوار و عارفی یافت. آزادش می‌کند و دختر خود را به عقد ازدواجش در می‌آورد و او را برادر و داماد خود می‌کند.

عبدالله نتیجه آن ازدواج است.

اشعث پسر شعبه مصیصی می‌گوید: هارون رشید خلیفه عباسی، به شهرک (رقّه) در شام مسافرت کرده در آنجا مانده بود وقتی او آنجا بود، عبدالله بن مبارک وارد (رقّه) گردید. مردم فراوان پشت سر او به حرکت در آمده بودند، و بر اثر قدم آنان گرد و غبار فراوان برخاسته بود. «مادر فرزند خلیفه» در بالای برج خشب، آن جمعیت را مشاهده کرد و پرسید: این تجمع چیست؟. گفتند: عالمی از اهل خراسان است به نام عبدالله بن مبارک. و مردم باحترامش در پیرامونش گرد آمده‌اند. گفت: این مالک است نه هارون. که جز پلیس و محافظ، کسی در اطرافش نیست.

عبدالله به جهاد رفت. وقتی که برگشت، در «هیته» در سال ۲۸۱ یا ۲۸۲» وفات یافت. روانش شاد.

«هیته» شهری بود درکنار رود فراط بالاتر از انبار.

عبدالله شعر را هم می‌سرود و اشعارش هم اکنون موجود است. پندها و اندرزهای حکمت‌آمیز فراوانی از او بجا مانده است این سخن

نغز از او است: «علم دنیایی را یاد گرفتیم ولی آن ما را به ترک دنیا راهنمایی کرد.»

اخبار و سخنان او در چند جزء جمع‌آوری شده و مورد استفاده است. «و فیات الاعیان ج ۳ ص ۳۲» مترجم.

اوتـــاد

ولیّ، یا رجال الغیب، بواسطه ارتباط نزدیک به خداوند بزرگ، بـه مقامی می‌رسد، کـه پـرده و حـجاب بـین او و عـالم غـیب مکشـوف می‌شود. و اولیاء در حال خلسه (بیخودی) و جذبه به مـقام نـبوّت و مغیبات (عالم غیب) می‌رسند.

شرط لازم برای رسیدن به این مقام، علم عمیق در حکمت الهی، و دارا و متصف بودن به اعمالی که در نظر مردم، و مطابق عرف و عادت و ظاهر شرع پسندیده خلق، و ریاضت و تجرّد، و چیزهایی کـه مـردم، حسن خلق می‌نامند، نمی‌باشد. و شاید ولی هم این صفات را دارا و یا فاقد همه آنها، یا بعضی از آنها باشد.

امّـا شـرطی کـه لازم است و حـتماً بـاید داشـته بـاشد، جـذبه و بیخودی‌ای است، کـه عـلامت خـارجـی «فـنا» و رهـایی از «تـعیّنات شخصی» می‌باشد. هرکس مجذوب حق شود، اولیاء محسوب است. و نشانه اولیاء قدرت خارق‌العاده و کرامات است.

غالباً اولیاء به گمنامی زندگی می‌کنند و گمنام از دنیا می‌روند. تعداد آنان (به گفته هجویری) چهار هزار نفرند. که مکـتوم‌انـد و یکـدیگر را نمی‌شناسند و جمال حال خود را هم نمی‌دانند و از کلّ احوال خود و از خلق مستورند و پنهان. و به عقیده صوفیه نظام دنیا بـر آنـان مـتوقف است. در رأس آنها شخصی که «قطب» و «غوث» نامیده می‌شود قرار دارد.

«قطب» یا «غوث» بزرگترین عارف (صوفی یا درویش) زمان و بر اولیاء فرمانروا و حکم ران است. و هر وقت بخواهد و اراده کند در فاصله زمانی خیلی کم، تمام اولیاء را، در اطراف و اکناف دنیا، به دور خود جمع می‌کند.

بعد از «قطب» عده‌ای از اولیاء را، که به آنان اهل حلّ و عقد و سرهنگان درگاه حق جلّ جَلالَهُ می‌گویند، به تعداد سیصد نفر، آنان را «اخیار» می‌نامند. و چهل نفر از آنان را «ابدال» و هفت نفر دیگر از آنان را «ابرار» و چهار نفر دیگر از آنان را «اوتاد» و سه نفر دیگر از آنان را «نقیب» و چهل نفر دیگر از آنان را «اخیار» گویند. به قولی «نجباء» همان، «ابدال»اند.

«قطب» در همه زمان منظور نظر خداوند بزرگ است. و طلسم اعظم (خارق العاده) به او سپرده شده است. و او درکون و اعیان ظاهر و باطن ساری و جاری است. سریان جان در کالبد و ترازوی فیض در کف او، و افاضه روح حیات بر کون اعلاء و اسفل در دست او است. او تنها انسان کاملی است که به نظر صوفیان احاطه‌اش به جمیع آدمیان محقق است. و همه مقامات و حالات تصوف را می‌داند.

«اوتاد»: جمع وتد بمعنی میخ. چهار نفراند از چهار جهت دنیا منصوب شده‌اند که خداوند بزرگ آنان را مأمور محافظت کرده و جهات دنیا را به آنان محافظت می‌کند.

«ابدال»: عده‌ای از صلحاء خاصّان درگاه حق جلّ جلاله گویند که هیچگاه زمین از آنان خالی نمی‌شود و جهان به آنان پایدار است. هر وقت یکی از آنان بمیرد خداوند بزرگ یکی دیگر را بجای او بر می‌گزینند. در تعداد آنان بین هفت و هفتاد و چهل نفر اختلاف است. هر

کدام باشد، از تعداد آنان نباید کم شود و باید آن تعداد کامل و تمام باشد. ابدال از اوتاد، دستور می‌گیرند.

«نجباء» چهل تن هستند. که خداوند امور بندگان و اصلاح حال و کار آنان را به عهده ایشان واگذارکرده است و آنان در حقوق خلق دخل و تصرف می‌کنند.

«نقباء» در تصوف سه نفر، و بقولی سیصد نفراند، کسانی هستند که بر ضمایر مردم مطلع و آگاه هستند (دایرةالمعارف دکتر مصاحب ج ۱. فرهنگ معین ج ۲ ـ اعلام. تاریخ تصوف دکتر غنی ص ۲۴۳) مترجم.

طالـــوت

یهود به سرزمین موعود، بخشی از فلسطین که محل زندگی ابراهیم و اسحٰق و یعقوب بود، برگشته بودند. اما چون از شریعت خود منحرف شده و روحیّات خود را تغییر داده بودند، خداوند بومیان فلسطین را بر آنان مسلط نمود تا آنان را از شهر و دیار خود راندند و سرزمین مربوط به آنان را اشغال نمودند.

یهود از این بار سنگین شکست، شب و روز را در نهایت درجه رنج روحی به سر می‌بردند. و توان رو در رویی را با فلسطینیان، در خود نمی‌دیدند. ناچار برای یافتن راه چاره، به پیامبر زمان خود سموئیل دست به دامان شدند. سموئیل جواب آنان را موکول به الهام از جانب خداوند بزرگ نمود. بزرگان و متدینان یهود بانتظار فرمان الهی منتظر ماندند.

در کنار درّه رود اردن کشاورزی یهودی می‌زیست. پسری دلاور و تنومندی به نام شائول، که در قرآن (طالوت) نامیده شده است داشت. روزی گاوهایشان از آغل بیرون رفته و در صحرا گم شده بودند. پدرش او را با غلامشان دنبال گاوها به صحرا فرستاد. شائول و غلام چند شبانه روز، در حال جستجو بودند اما آنها را نیافتند.

پسر به غلام پیشنهاد کرد که بخانه برگردند. غلام گفت ما از خانه بسیار دور شده‌ایم و به جایی آمده‌ایم که به محل زندگی سموئیل پیامبر

خیلی نزدیک شده‌ایم. نزد او برویم شاید، برای یافتن گاوها ما را راهنمایی کند. پسر سخن غلام را پسندید و نزد سموئیل رفتند و جریان سفر خود را باو گفتند.

از قبل خداوند به سموئیل الهام کرده بود که طالوت را بعنوان فرمانده و فرمانروا به قوم یهود معرفی کند. حسن اتفاق آن روز که طالوت (شائول) بحضور سموئیل شرفیاب شد. سران قوم یهود برای مشورت در مورد تشکیل سپاه و فرمانده برای جنگ با فلسطینیها نزد سموئیل آمده بودند. سموئیل به طالوت گفت: گاوها هم اکنون در راه هستند و به خانه بر می‌گردند. اما من کار بزرگتر و مهمّتری را دارم. تو باید فرماندهی سپاه یهود را بپذیری و با فلسطینیان داخل جنگ شوی و این سرزمین را از اشغال آنان آزاد سازی. و این غلام به خانه برگردد و پدر ترا از جریان آگاه سازد.

سموئیل پیامبر، طالوت را بعنوان حاکم و فرمانده سپاه یهود به مردم معرفی نمود. اما قوم یهود بیشترشان از پذیرش او، در شک و تردید بودند. زیرا عقیده داشتند که حاکم و فرمانده باید از میان ثروتمندان انتخاب شود.

سموئیل گفت: این انتخاب خداوند است و بایست او را پذیرفت. قوم یهود ناچار اطاعت نمودند.

طالوت حکومت را قبضه نمود و در آن لیاقت و دانایی خود را نشان داد و به سپاهیان گفت کسانی می‌توانند در سپاه من باشند، خیالشان از گرفتاری و فکرشان از آلودگی خالی باشد: مدت زیادی طول نکشید که طالوت سپاه نیرومند و منظمی را بوجود آورد. و برای آنکه آن سپاه را امتحان کند که مبادا در میدان جنگ مسامحه کنند و او را تنها گذارند،

گفت سر راهمان به نهری می‌رسیم هر کس از آن نهر آب زیاد بخورد، جزو سپاهیان من نیست و باید خارج شود. و هر کس فقط یک مشت آب را بخورد جزو سپاهیان من است و باقی می‌ماند. وقتی که به نـهر رسیدند، پیش‌بینی او درست از آب در آمد و بجز تعداد مـعدودی از سپاهیان که دارای ایمان و صبر بودند، بقیه تـا تـوانسـتند از آن آب را نوشیدند و از سپاه طالوت خارج شدند وقتی شروع جنگ نزدیک شد، سپاهیان طالوت دو دسته شدند، یکدسته روحیه خود را بکلّی باخته و از جنگ گریز می‌دادند و بطور صراحت اعلام کردند که توانایی مقابله با سپاهیان جالوت را نداریم. و دسته دوم بقدرت ایمان، بردبار و مقاوم پا بر جا ماندند و در برابر سپاه دشمن، محکم و استوار ایستادند.

سرانجام دو سپاه یهود و فلسطینی‌ها در برابر هم صف آرایی کردند جالوت سردار سپاه فلسطین که سرداری مدبّر و پـهلوانـی دلاور بـود. مانند شیر غران به میدان آمد و رجز خواند و مبارز و مرد میدان طلبید اما از پهلوانان سپاه یهود کسی جرئت نکرد به میدان رود هر چه طالوت تشویق می‌کرد کسی به میدان رود، جواب مثبتی را نمی‌شنید. مردی در بیت لحم می‌زیست بقول عده‌ای پیامبر بود. سه پسر داشت، هر سـه شجیع و دلاور، هر سه را به یاری طالوت فرستاده بود. پسر چهارم او به نام داود پیام‌آور بین پدر و برادران شده بود هر روز بـه مـیدان جـنگ می‌آمد و سر شب خبر وقایع جنگ را به پدر می‌رساند. در یکی از روزها که جالوت به میدان جنگ آمده بود و مرد میدان مـی‌طلبید،داود بـه طالوت پیشنهاد داد که حاضر است به میدان جالوت برود و اطمینان دارد که حتماً پیروز هم می‌شود. طالوت تصور کرد که این پسر نوجوان و خام است و شاید بدست جالوت کشته شود. داود دو باره پیشنهاد خود

را تکرار کرد و گفت: من در کوهستانها چوپان بوده‌ام یکبار گردن گرگی را گرفتم و از پایش در آوردم و بار دیگر خرس بزرگی را به فلاخن کشتم اطمینان دارم که جالوت را خواهم کشت. طالوت وقتی که متوجه شد که این نوجوان خیلی مصمم است، اجازه رفتن به میدان جالوت را به او داد. داود وقتی که شنید طالوت وعده کرده است، هر کس جالوت را از پای در آورد دختر زیبا روی خود را بازدواج او در خواهد آورد، بیشتر مصمم و جدی‌تر گردید از ابزار رزم بجز چوب دستی چوپانی و فلاخن و چند تا سنگ فلاخن، چیزی را با خود برنداشت و به همان سادگی به میدان جالوت یگانه پهلوان زمان رفت. جالوت وقتی که مرد میدان خود را دید، قهقه به خنده در آمد و شروع به مسخره کردن او کرد. اما داود، سنگی را در فلاخن خود گذاشت و دو بار آن را به دور سر خود چرخاند و رهایش کرد. و دقیق به سر جالوت خورد و خون فوران کرد. دیگر بار میدان نداد به تیر و کمان دست ببرد فوری سنگ فلاخن دوم را رها کرد و آن هم به سرش اصابت کرد. جالوت دیگر نتوانست دوام بیاورد. یک دور به دور خود چرخید و بر زمین افتاد. و لوله و هلهله سپاهیان طالوت بلند گردید و سپاهیان جالوت این وضع را دیدند، بجای اینکه حمله کنند، انتقامی بگیرند، عقب نشینی کردند. طالوت داود نوجوان را بعنوان سردار سپاه خود منصوب نمود و دختر خود را به عقد ازدواج او درآورد. محبوبیّت داود در بین قوم یهود روز بروز افزون می‌شد و مردم روی او بیشتر حساب می‌کردند.

این محبوبیّت در بین مردم سبب شک و تردید و کینه‌توزی و خشم طالوت نسبت باو شد. مخصوصاً داود توانسته بود بیشتر سرزمینهای متعلق به یهود را از دست فلسطینیان بیرون آورد و یهودیهای آواره را به

سرزمین خود برگرداند. طالوت تصمیم به کشتن داود گرفت. همسرش از این قضیه اطلاع یافت و داود را از تصمیم طالوت (پدرش) آگاه کرد و او را وادار ساخت که به جای دیگر رود. داود مدتی با سپاهیان خود از مرکز فرمانروایی دور شد. پس از مدتی طالوت داود را دلنوایی کرد و به جنگی دیگر با فلسطینیان وادارش نمود. چون یقین حاصل کرده بود که در این جنگ داود شکست می‌خورد و حتماً کشته مـی‌شود امـا اراده خداوند آنچنان بود که داود در جنگ پیروز شد و دشمن را منهدم نمود. طالوت از این خبر ناخرسند شد.

می‌گویند بعدها طالوت از تصمیمات خود در مورد داود منصرف گردید از او معذرت خواست. و کارهای ناروایـی کـه نسـبت بـه داود مرتکب شده بود. در قلبش تأثیر گذاشته بود و پریشان حـالش کـرد و سرانجام سر در بیابان نهاد و از خداوند پوزش می‌خواست تا مرد. برای آگاهی بیشتر به قصص قرآن صدر بلاغی، یا به تاریخ انبیاء قصه طالوت و داود مراجعه فرمائید.

ولی در کـتاب المـقدس: کـتاب اول سـموئیل سـرگذشت شـاؤل (طالوت) و برخوردهای او با داود بطور مفصل‌تر نوشته شده است. اما بر خلاف قـصص مـا (مسـلمین) بـرخـوردهای بـین آنـان را حـادتر و خصومت طالوت با داود را سرسختانه‌تر بیان کرده است و در آن طالوت بیشتر متهم شده است. و در باب ۳۱ کتاب اول سموئیل عنوان می‌کند که طالوت (شاؤل) در کوه جلبوع، با سه پسـرش بـوسیله فـلسطینیان دستگیر و سرشان از تن جدا گردید. مترجم.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

الف

ابن ایاس: محمد بن اباس حنفی مصری
۱ـ المختار من بدائع الزّهور فی وقائع الدُّهور. دارالشعب (۱۹۶۰ م)
ابن تیمیه: ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم (ت ۷۲۸ هـ)
۲ـ احادیث القصاص
ابن الجوزی: ابوالفرج جمال الدین عبدالرّحمن (ت ۵۹۷ هـ)
۳ـ تلبیس ابلیس ۴ـ العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیه.
ابن العماد الحنبلی: ابوالفلاح عبدالحّی (ت ۱۰۸۹ هـ)
۵ـ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب.
ابن قیم الجوزیه: ابو عبدالله محمد بن ابی بکر (ت ۷۵۱ هـ)
۶ـ زادالمعاد فی هدی خیر العباد. ۷ـ المنار المنیف فی الصحیح و الضّعیف.
ابن کثیر: ابوالفداء اسماعیل بن کثیر. (ت ۷۷۴ هـ)
۸ـ تفسیر القرآن العظیم.
الاصبهانی: ابو نعیم احمد بن عبدالله (ت ۴۳۰ هـ)
۹ـ حیلیة الاولیاء
الألبانی: محمد ناصر الدین.
۱۰ـ سلسلة الاحادیث الضّعیفة و الموضوعة.

ب

البغدادی: اسماعیل باشا.

۱۱ـ هدیة العارفین.

البیهقی: ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (ت ۴۸۵ هـ)

۱۲ـ السّنن الکبری

ت

الترمذی: ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة (ت ۲۷۹ هـ)

۱۳ـ سنن الترمذی

ح

حاجی خلیفه: مصطفی بن عبدالله ح (کاتب چلبی)

۱۴ـ کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون.

ز

الزّرکشی: بدرالدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله (ت ۷۹۴هـ)

۱۵ـ التذکرة فی الاحادیث المشتهرة.

الزّرکلی: خیر الدین.

۱۶ـ الاعلام.

الزمخشری: ابوالقاسم محمود بن عمر.

۱۷ـ اساس البلاغه

س

السّخاوی: شمس الدین محمد بن عبدالرحمن.

۱۸ـ الضّوء اللامع لاهل القرن التّاسع.

سیّد قطب:

۱۹ـ فی ظلال القرآن.

السّیوطی: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر. (ت ۹۱۱ هـ)

۲۰ـ الجامع الصّغیر.

۲۱ـ الجامع الکبیر.

۲۲ـ اللآلیء المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة

ش

الشوکانی: محمد بن علی محمد الشوکانی (ت ۱۲۵۰ هـ)

۲۳ـ البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع.

۲۴ـ الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة.

۲۵ـ نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار.

ص

الصّنعانی:

۲۶ـ سبل السلام شرح بلوغ المرام من ادلة الاحکام.

ع

العسقلانی: احمد بن علی بن محمد بن حجر.

۲۷ـ الاصابه فی تمییز الصّحابه

غ

الغزالی: ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (ت ۵۰۵ هـ)

۲۸ـ احیاء علوم الدین.

ق

القاوقجی: محمد ابوالمحاسن:

۲۹ـ اللؤلؤ المرصوع فیما لا اصل له او باصله موضوع.

ک

الکرمی: مرعی بن یوسف الکرمی المقدسی (ت ۱۰۳۳ هـ)

۳۰ـ الفوائد الموضوعة فی الاحادیث الموضوعة

الکنانی: ابوالحسن علی بن محمد بن عراق (ت ۹۶۳ هـ)

۳۱ـ تنزیه الشریعة المرفوعة عن اخبار الشنیعة الموضوعة

م

المندری: زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی (ت ۶۵۶ هـ)

۳۲ـ الترغیب و الترهیب.

المودودی: ابو الاعلی المودودی.

۳۳ـ الایمان بالله

المعجم الفهرس: لالفاظ القرآن کریم.

المعجم الفهرس لالفاظ الحدیث النبوی

فهرست مندرجات

مقدمه مترجم ۳
مقدمه مصحّح ۱۲
نسب و تولد مؤلف ۱۷
صفات طبیعی و خلقی مؤلف ۱۷
رشد و تحصیلات او ۱۷
تألیفات شیخ ابن حجر ۱۸
تدریس و مشاغل او ۲۰
تولیت قضا: ۲۱
وفات شیخ ابن حجر عسقلانی ۲۱
المقدمة ۲۳
اندرزهای دوگانه ۲۳
اندرزهای سه گانه ۳۵
اندرزهای چهارگانه ۶۶
اندرزهای پنجگانه ۸۸
اندرزهای ششگانه ۱۰۵
اندرزهای هفتگانه ۱۱۷
اندرزهای هشتگانه ۱۲۶

اندرزهای نه گانه ۱۳۰
اندرزهای دهگانه.. ۱۳۵
قصّه یوسف و زلیخا ۱۷۵
قصه سخای ابراهیم ۱۸۸
حضرت عزیر پیامبر.. ۱۹۳
محبّت زن.. ۱۹۷
حدیث حفظ و امانت ۲۰۳
عبدالله بن مبارک ۲۰۵
اوتـــاد.. ۲۰۸
طالــــوت ۲۱۱
منابع و مآخذ.. ۲۱۷
فهرست مندرجات.. ۲۲۱